

صفحه 9

پیشگفتار : (از: آیه الله جعفر سبحانی)

افراد آگاه از شرایط حاکم بر جهان اسلام، به خوبی می دانند که امرزه «امت» اسلامی به صورت «امت ها» درآمده و هر امتی برای خود راه و رسمی دارد. در نتیجه زمام زندگی آنان به دست افرادی افتاده است که سیادت و بقای خود را در گرو دامن زدن بر اختلافات می دانند. از این جهت در این راه به صورت های مختلف سرمایه گذاری نموده و از هر وسیله ممکن بهره می گیرند.

جای گفتگو نیست که در میان طوایف اسلامی، مسائل اختلافی وجود دارد، هر چند بیشتر آنها مربوط به مسائل کلامی است که متکلمان اسلامی پایه گذار آنها هستند و نوع مسلمانان از آن اختلافات آگاهی ندارند، ولی در برابر مسائل اختلافی، محورهای مشترکی وجود دارد که حلقه اتصال در میان آنها است، بلکه نقاط مشترک فزونتر از نقاط اختلافی است - مع الوصف - سرمداران اختلاف، برآن تکیه کرده و از بازگویی مسائل مشترک در اصول و فروع سرباز می زنند.

در یکی از کنفرانسهای مربوط به «تقریب میان مذاهب اسلامی»، تبیین موضوع مذاهب فقهی در مورد احوال شخصی (نکاح، طلاق، ارث و...) به اینجانب واگذار شد، نگارنده در این مورد، رساله ای تقدیم کنفرانس نمود که اعجاب شرکت کنندگان را برانگیخت و هرگز برای آن پیش از مطالعه رساله، قابل قبول نبود که فقه شیعه در اکثر مسائل مربوط به این سه باب، با مذاهب چهارگانه فعلی اهل سنت وحدت نظر دارد. آنان از دور، دست بر آتش دارند و شیعه را يك طایفه بریده از دیگر طوایف اسلامی می انگارند و شب و روز در وسائل ارتباط جمعی، بر ضد این گروه مظلوم

صفحه 10

تاریخ سخن می گویند، جز خوش خدمتی به دشمن مشترک و آب در آسیاب او ریختن، کار دیگری صورت نمی دهند. نگارنده به این گروه ناآگاه، سفارش می کند که ارتباط نزدیک

با شیعه و تماس با علما و دانشمندان آنان، پرده های ناآگاهی را از دیدگان آنان برطرف می نماید و شیعه را بصورت برادر تنی خود ارائه می کند که قرن‌ها در طلب او بودند و از این طریق بر مفاد آیه تحقق بخشیده که می فرماید: (إِنَّ أُمَّتَكُمْ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ)

یکی از ترفندهای دیرینه استعمار در میان ملت‌های اسلامی، طرح شبهات و تکثیر اشکالات است تا از این طریق، به انقلاب شکوهمند اسلامی، آسیب رسانند و این يك شیوه دیرینه است که در چند قرن اخیر به صورت‌های گوناگون، در خاورمیانه و قسمت‌های دیگر، رایج بوده است.

در موسم حج، بسیاری از زائران خانه خدا که با انقلاب اسلامی، آشنا گردیده و از سوی دیگر، تبلیغات سوء دشمنان، ذهن آنان را مشوب نموده است، به هنگام ملاقات با حجاج ایرانی، پرسشهایی را مطرح کرده و درخواست پاسخ می نمودند.

به منظور پاسخگویی به این نیاز، قسمت اعظم این سؤالات که غالباً جنبه دینی و فرهنگی دارد، در این مجموعه گردآمده و جناب مستطاب دانشمند محترم سید رضا حسینی نسب، زیر نظر اینجانب، به تنظیم پاسخ‌ها پرداخته و تا آنجا که فرصت اجازه می داد، در توضیح آنها کوشش به عمل آمده است و به منظور رعایت اختصار در مقام جواب، به مقدار ضرورت اکتفا گردیده و تفصیل و توضیحات بیشتر باید به وقت دیگر، موکول شود.

امید است این خدمت ناچیز، مورد پذیرش امام زمان - ارواحنا فداه - واقع شود.

قم - حوزه علمیه جعفر سبحانی - 1374/9/1

صفحه 11

پرسش 1

«و عترتی» صحیح است یا «و سنتی»؟

پاسخ: محدثان، حدیث ثقلین را که دارای شهرت بالایی است، دوگونه نقل نموده و در مجامع حدیثی آورده اند، باید دید کدام يك از آن دو، صحیح است:

الف: «کتاب الله و عترتی اهل بیته»

ب: «کتاب الله و سنتی»

پاسخ: حدیث صحیح و ثابت از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) همان لفظ «و اهل بیته» است. روایتی که در آن به جای «اهل بیته»، «سنتی» آمده، از نظر سند باطل و مردود است. سند حدیث «و اهل بیته» از صحت کامل برخوردار است.

سند حدیث «و اهل بیته»:

این متن را دو محدث بزرگ نقل کرده اند:

1 - مسلم در صحیح خود از زید بن ارقم نقل می کند که: پیامبر خدا روزی در کنار آبی به نام «خم» میان مکه و مدینه خطبه ای ایراد کرد و در آن خطبه خدا را ثنا گفت و مردم را نصیحت کرد آن گاه چنین فرمود:

«ألا أيها الناس، فإنا أنا بشرٌ يوشك أن يأتي رسول ربِّي

صفحه 12

فأجيب، و أنا تارك فيكم ثقلين: أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به - فحث على كتاب الله و رعّب فيه ثم قال: - واهل بيته، أذكركم الله في اهل بيته، أذكركم الله في اهل بيته، أذكركم الله في اهل بيته»

- ای مردم من بشری بیش نیستم و نزدیک است مأمور و فرستاده پروردگارم بیاید و من دعوت او را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم و می رومز یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ زنید - و پیامبر بر عمل به کتاب خدا تأکید نمود آن گاه فرمود: - و اهل بیت من، خدا را درباره اهل بیت خود متذکر می شوم، این جمله را سه بار تکرار فرمود.(1)

این متن را دارمی نیز در سنن(2) خویش آورده است. باید گفت سند هر دو مثل آفتاب روشن و واضح است و کوچکترین خدشه ای در آن نیست.

2 - ترمذی این متن را با لفظ «وعترتی اهل بیته» نقل کرده است که متن حدیث چنین است:

«أنتى تارك فيكم ما ان تمسكتكم به لن تضلّوا بعدى؛ أحدهما أعظم من الآخر؛ كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الأرض و عترتى اهل بيتى، لن يفترقا حتى يردا علىّ الحوض، فانظروا كيف تخلفونى فيها».(3)

- من در میان شما دو چیز به ودیعت و امانت می گذارم، مادامی که به آن تمسک بجوید، هرگز گمراه نمی شوید؛ یکی از دیگری بزرگتر است:

1 - مسلم، صحیح، ج 4، ص 1803، شماره 2408، چاپ عبدالباقی.

2 - دارمی، سنن، ج 2، ص 432 - 431.

3 - ترمذی، سنن، ج 5، ص 663، شماره 37788.

صفحه 13

کتاب خدا که ریسمان رحمت آویزان از آسمان به سوی زمین است، و دیگری عترت و اهل بیت، و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در حوض به من می پیوندند، بنگرید چگونه با امانتهای من رفتار می کنید.

مسلم و ترمذی، که از مؤلفان صحاح و سنن می باشند، هر دو بر لفظ «اهل بیت» تأکید دارند، و این بر اثبات نظر ما کافی است و سند هر دو در کمال اتقان و از اعتبار خاصی برخوردار است که نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

سند متن «و سنتی»

روایتی که به جای «اهل بیتی» لفظ «سنتی» را آورده حدیثی است مجعول که علاوه بر ضعف سند، عوامل وابسته به امویها آن را ساخته و پرداخته اند:

1 - حاکم نیشابوری در مستدرک، متن یاد شده را با اسناد زیر نقل کرده است:

«عباس بن أبی اُویس»، عن «ابی اویس» عن «ثور بن زید الدیلمی»، عن «عکرمه»، عن «ابن عباس» قال رسول الله:

«یا ایها الناس انى قد ترکت فيکم، ان اعتصمتم به فلن تضلّوا ابدا کتاب الله و سنة نبیه!»(1)

- ای مردم من در میان شما دو چیز را ترك کردم، مادامی که به آن دو، چنگ زنیید هرگز گمراه نمی شوید کتاب خدا و سنت پیامبر!

در میان راویان این متن، پدر و پسری است که آفت سندنند و آن دو اسماعیل بن ابی اویس و ابو اویس هستند، پدر و پسری که نه تنها توثیق نشده اند، بلکه متهم به کذب و وضع و جعل هستند.

1 - حاکم، مستدرک، ج 1، ص 93

صفحه 14

سخن علمای رجال در مورد آن دو:

حافظ مزّی در کتاب تهذیب الکمال، از محققان فنّ رجال درباره اسماعیل و پدرش نقل می کند:

یحیی بن معین (که از علمای بزرگ علم رجال است) می گوید: ابو اویس و فرزند او ضعیف اند، و نیز از یحیی بن معین نقل شده که می گفته: این دو نفر حدیث را می دزدند. ابن معین همچنین درباره فرزند ابواویس گفته است: نمی توان به او اعتماد کرد.

نسائی درباره فرزند گفته: او ضعیف است وثقه نیست.

ابوالقاسم لالکائی گفته است: «نسائی» علیه او زیاد سخن گفته، تا آنجا که گفته است، باید حدیث او را ترك کرد.

ابن عدی (که از علمای رجال است) می گوید: ابن ابی اویس از دایمی خود مالک، احادیث غریبی را روایت می کند که هیچ کس آن را نمی پذیرد. (1)

ابن حجر در مقدمه فتح الباری آورده است: هرگز با حدیث ابن ابی اویس نمی توان احتجاج نمود، به خاطر قدحی که نسائی درباره او انجام داده است. (2)

حافظ سید احمد بن صدیق در کتاب فتح الملك العلی از سلمة بن شیب نقل می کند: از اسماعیل بن ابی اویس

شنیده که می گفت: آنگاه که اهل مدینه درباره موضوعی،
دو گروه می شوند، من حدیث جعل می کنم. (3)

بنابر این، پسر (اسماعیل بن ابی اویس) متهم به جعل
حدیث است و ابن معین به او نسبت دروغگویی داده است.

1 - حافظ مزی، تهذیب الکمال، ج 3، ص 127.

2 - ابن حجر عسقلانی، مقدمه فتح الباری، ص 391، چاپ دارالمعرفه.

3 - حافظ سید احمد، فتح الملک العلی، ص 15.

صفحه 15

گذشته از این، حدیث او در هیچ يك از دو صحیح مسلم و
ترمذی و دیگر کتب صحاح نقل نشده است.

درباره ابو اویس همین بس که ابوحاتم رازی در کتاب «جرح و
تعديل» می گوید: حدیث او نوشته می شود ولی با آن
احتجاج نمی شود، و حدیث او قوی و محکم نیست. (1)

و نیز ابوحاتم از ابن معین نقل کرده که ابو اویس، مورد اعتماد
نیست.

روایتی که در سندهای این دو نفر باشد، هرگز صحیح
نیست. گذشته از این، با روایت صحیح و ثابت مخالف
می باشد.

نکته قابل توجه این است که ناقل حدیث؛ یعنی حاکم
نیشابوری بر ضعف حدیث اعتراف کرده و لذا به تصحیح سند
آن نپرداخته است، لیکن بر صحت مفاد آن، شاهی آورده که
آن نیز از نظر سند سست و از درجه اعتبار ساقط است. از
این جهت به جای تقویت حدیث، بر ضعف آن می افزاید. اینک
شاهد واهی او:

سند دوم روایت «وسنتی»

حاکم نیشابوری با سندی که خواهد آمد، از ابوهریره بطور
مرفوع (2) نقل می کند:

«انی قد ترکت فیکم شیئین لن تزلّوا بعدهما: کتاب الله و
سنتی ولن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض» (3)

این متن را حاکم با چنین سندی نقل کرده است:

1 - ابوحاتم رازی، الجرح والتعديل، ج 5، ص 92.

2 - حدیثی که روای، آن را به معصوم نسبت ندهد، مرفوع می نامند.

3 - حاکم، مستدرک، ج 1، ص 93.

صفحه 16

«الضبی»، عن: «صالح بن موسی الطلحی» عن «عبدالعزیز بن رفیع»، عن «أبی صالح» عن «أبی هریره».

این حدیث بسان حدیث پیشین مجعول است و در میان رجال سند، صالح بن موسی الطلحی آمده که سخنان بزرگان علم رجال را درباره او می آوریم:

یحیی بن معین می گوید: صالح بن موسی قابل اعتماد نیست. ابوحاتم رازی می گوید: حدیث او ضعیف و منکر است، بسیاری از احادیث او منکر را، از افراد ثقه نقل می کند. نسائی می گوید: حدیث او نوشته نمی شود. در مورد دیگر می گوید: حدیث او متروک است. (1)

ابن حجر در «تهذیب التهذیب» می نویسد: ابن حبان می گوید: صالح بن موسی به افراد ثقه چیزهایی را نسبت می دهد که شبیه سخنان آنان نیست. سرانجام می گوید: حدیث او حجت نیست و ابو نعیم می گوید: حدیث او متروک است و پیوسته حدیث منکر نقل می کند. (2)

باز ابن حجر در تقریب (3) می گوید: حدیث او متروک است و ذهبی در کاشف (4) می گوید: حدیث او سست است. تا آنجا که ذهبی در «میزان الإعتدال» (5) حدیث مورد بحث را از او نقل کرده و گفته است که از احادیث منکر اوست.

1 - حافظ مزی، تهذیب الکمال، ج 13، ص 96.

2 - ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج 4، ص 355.

3 - ابن حجر، تقریب، ترجمه، شماره 2891.

4 - ذهبی، الکاشف، ترجمه، شماره 2412.

صفحه 17

سند سوم حدیث «وسنتی»

ابن عبدالبرّ در کتاب «تمهید» (1) این متن را با سند یاد شده در زیر نقل کرده است:

«عبدالرحمان بن یحیی» عن «احمد بن سعید» عن «محمد بن ابراهیم الدبیلی» عن «علی بن زید الفرائضی» عن «الحنینی» عن «کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف» عن «اییه» عن «جده».

امام شافعی در مورد کثیر بن عبدالله می گوید: او یکی از ارکان دروغ است. (2) ابو داود می گوید: او یکی از کذابین و دروغگوهاست. (3) ابن حبان می گوید: عبدالله بن کثیر از پدر و جدش کتاب حدیث را نقل می کند که اساس آن جعل است. که هرگز نقل از آن کتاب و روایت از عبدالله حرام است مگر به عنوان تعجیب و نقد. (4)

نسائی و دارقطنی می گویند: حدیث او متروک است. امام احمد می گوید: او منکر الحدیث است و قابل اعتماد نیست و ابن معین نیز همین نظر را دارد.

شگفت از ابن حجر در کتاب «التقریب» است که در ترجمه او تنها به لفظ «ضعیف» اکتفا کرده و کسانی را که او را متهم به کذب کرده اند افراط گر خوانده است، در حالی که پیشوایان علم رجال او را به کذب و جعل متهم کرده اند و حتی ذهبی می گوید: گفتار او واهی و سست است.

1 - التمهید، ج 24، ص 331.

2 - ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج 8، ص 377، ط دارالفکر؛ تهذیب الکمال، ج 24، ص 138.

3 - همان.

4 - ابن حبان، المجروحین، ج 2، ص 221.

صفحه 18

نقل بدون سند

مالك در «الموطأ» آن را بدون سند و به صورت مرسل نقل کرده و همگی می دانیم چنین حدیثی فاقد ارزش است.(1)

این بررسی به روشنی ثابت کرده که حدیث «وسنتی» ساخته و پرداخته راویان دروغگو و وابستگان به دربار امویان است که آن را در مقابل حدیث صحیح «وعترتی» جعل کرده اند. از این جهت بر خطیبان مساجد و گویندگان دینی و امامان لازم است، حدیثی را که از رسول خدا وارد نشده، ترك کنند و به جای آن مردم را با حدیث صحیح آشنا سازند، حدیثی که آن را مسلم در «صحیح» خود به صورت «اهل بیته» و ترمذی به لفظ «عترتی و اهل بیته» آورده، نقل نمایند. بر جویندگان دانش است که بر آموزش علم حدیث روی آورند و حدیث صحیح را از ضعیف بازشناسند.

در پایان یادآور می شویم که مقصود پیامبر از لفظ «اهل بیته» ذریه او است؛ مانند حضرت فاطمه و حسن و حسین - سلام الله علیهم - زیرا مسلم در صحیح(2) و ترمذی در سنن(3) از عایشه نقل کرده اند:

«نزلت هذه الآية على النبي - صلى الله عليه [وآله] وسلم - إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً» في بيت أم سلمة، فدعا النبي - صلى الله عليه [وآله] وسلم - فاطمة و حسناً و حسيناً فجلبهم بكساء و على خلف ظهره فجلبه بكساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً. قالت أم سلمة: و انا معهم يا نبي الله؟ قال: أنت على مكانك و أنت الى الخير».

1 - مالك، الموطأ، ص 889، ج 3.

2 - مسلم، صحیح، ج 4، ص 1883، ج 2424.

3 - ترمذی، ج 5، ص 663.

صفحه 19

- آیه «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً» در خانه ام سلمه نازل گردید، پیامبر، فاطمه، حسن و حسین را در زیر عبا قرار داد و علی پشت سر او قرار داشت. او را با کسای پوشانید و چنین گفت: پروردگارا! آنان اهل بیت من هستند، پلیدیها را از آنان دور کن و آنان را پاکیزه گردان. ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا! من نیز

از آنان هستم (و از اهل بیت وارد در آیه به شمار می روم)؟
فرمود: تو در جای خود باش، (تحت عبا وارد مشو) و تو در
طریق خیر هستی. (1)

مفهوم حدیث ثقلین

از این که پیامبر گرامی، عترت را در کنار قرآن یاد فرموده و هر
دو را حجت خدا در میان امت توصیف نموده اند، می توان از
آن، دو نتیجه گرفت:

1 - گفتار عترت پیامبر، بسان خود قرآن حجت است و در امور
دینی؛ اعم از عقیدتی و فقهی، باید به گفتار آنان تمسک
جست و با وجود دلیل از جانب آنان، نباید به دیگری عدول
نمود.

مسلمانان پس از درگذشت پیامبر، هر چند در مسأله خلافت
و اداره امور سیاسی امت، به دو گروه تقسیم شدند و هر يك
برای خود منطق و دلیل دارند اگر آنان در موضوع اختلاف
دارند، دیگر در مرجع علمی بودن اهل بیت نباید اختلاف کنند؛
زیرا همگان بر صحت حدیث ثقلین اتفاق دارند و این حدیث
مرجع علمی را در عقاید و احکام، قرآن و عترت می داند و اگر
امت اسلامی بر این حدیث عمل کند، دایره اختلاف کوتاهتر
شده و وحدت فراگیر می گردد.

1 - برگرفته از حسن بن علی السقاف، صحیح صفة صلاة النبی(صلی الله
علیه وآله)، ص 294 - 289.

صفحه 20

2 - قرآن به حکم این که کلام خدا است، مصون از خطا و
اشتباه است، چگونه می توان در آن احتمال خطا داد در
صورتی که خدا آن را چنین توصیف می کند: «لایأتیه الباطل
من بین یدیه و لا من خلفه تزیل من حکیم حمید» (1)؛ باطل
به آن از پیش رو و از پشت سر راه ندارد. کتابی است که از
جانب خدای حکیم و حمید نازل گردیده است.

اگر قرآن مصون از خطا است، طبعاً قرین و عدل آن نیز مصون از خطا می باشد؛ زیرا صحیح نیست که فرد یا افراد خطا کار، عدیل، و هم سنگ قرآن شوند.

و این حدیث گواه بر عصمت آنان از هر نوع لغزش است، البته باید دقت دقت کرد که عصمت ملازم یا نبوت نیست، چه بسا ممکن است فردی معصوم از گناه باشد ولی در عین حال پیامبر نباشد. حضرت مریم به حکم آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (2) پیراسته از گناه است، ولی پیامبر نیست.

1 - فصلت: 42

2 - آل عمران: 42

صفحه 21

پرسش 2

منظور از شیعه چیست؟

پاسخ: «شیعه» در لغت عرب به معنای «پیرو» است. قرآن مجید می فرماید: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» (1); «یکی از پیروان نوح، ابراهیم است.» اما در اصطلاح مسلمانان، شیعه به گروهی اطلاق می شود که معتقدند پیامبر(صلی الله علیه وآله) پیش از درگذشت خود، جانشین خویش و خلیفه مسلمین را در مناسبت‌های متعددی؛ از جمله در روز هیجدهم ذوالحجه، سال دهم هجری که به روز «غدیر» معروف است، در يك اجتماع بزرگ معین فرمود و او را به عنوان مرجع سیاسی، علمی و دینی پس از خود، تعیین نمود.

توضیح آن که: پس از پیامبر گرامی، مهاجر و انصار به دو گروه تقسیم شدند:

1 - گروهی معتقد بودند که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) مسأله خلافت را نادیده نگرفته و جانشین خویش را تعیین فرموده است و او همان علی بن ابی طالب است؛ نخستین کسی که به وی ایمان آورد.

این جمعیت که متشکل از گروهی مهاجر و انصار بود و در رأس آنان،

صفحه 22

کلیه شخصیت‌های بنی هاشم و جمعی از بزرگان صحابه؛ مانند سلمان، ابوذر، مقداد، خیاب بن ارت و امثال آنان قرار داشتند، بر همین عقیده باقی ماندند و شیعه علی(علیه السلام) نام گرفتند.

البته این لقب را پیامبر گرامی، در حال حیات خود به پیروان امیر مؤمنان عطا فرموده است. آنجا که با اشاره به علی ابن ابی طالب می فرماید:

«والذی نفسی بیده، انّ هذا وشیعته لهم الفائزون یوم القیامة». (1)

- سوگند به آن که جان من در دست او است، او (علی) علی(علیه السلام) و پیروان وی در روز رستاخیز، رستگارانند.

بنابراین شیعه، عبارت است از گروهی از مسلمانان صدر اسلام که به خاطر اعتقاد به «تنصیصی بودن» مقام ولایت، بدین نام معروف گردیده اند و این جمعیت تاکنون نیز بر خط وصایت و پیروی از اهل بیت پیامبر باقی مانده اند.

مقام و موقعیت شیعه، از همین طریق معین می شود و بدین بیان، بی پایگی گفتار برخی از جاعلان جاهل یا مغرض، مبنی بر این که تشیع زائیده دورانهای بعدی است، روشن می گردد. برای شناخت گسترده تر تاریخ شیعه، به کتابهای «اصل الشیعه و اصولها»، «المراجعات» و «اعیان الشیعه» رجوع شود.

2 - گروه دیگر بر آن بودند که مقام خلافت، مقامی است انتخابی، از این رو با ابوبکر بیعت نمودند و بعدها به «اهل سنت» یا تسنن، ملقب گردیدند. و سرانجام نتیجه آن شد که بین هر دو طایفه اسلامی، با داشتن مشترکات بسیار در اصول، اختلاف نظر پیرامون مسأله خلافت و جانشینی پیامبر به وجود آمد و هسته های نخستین هر دو گروه را همان مهاجر و انصار تشکیل می دادند.

1 - جلال الدین سیوطی، درالمنثور، ج 6، در تفسیر آیه هفتم از سوره بینه (انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة).

صفحه 23

پرسش 3

چرا علی بن ابی طالب (علیه السلام) وصی و جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله) است؟

پاسخ: همانطور که یادآور شدیم، شیعه بر تنصیب بودن مقام خلافت اعتقاد راسخ دارد و بر این باور است که امامت پس از پیامبر گرامی، از جهاتی بسان نبوت است؛ همانگونه که پیامبر را باید خدا معرفی فرماید، وصی وی نیز باید از جانب او - جلّ و علا - تعیین گردد.

تاریخ زندگانی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر این اصل گواهی می دهد؛ زیرا ایشان در موارد متعددی علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه خویش، تعیین نموده اند که اکنون ما تنها سه مورد از آن را می آوریم:

1 - در آغاز بعثت؛ آنگاه که پیامبر از طرف خدا مأموریت یافت تا خویشانش را به مقتضای آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (1) به آیین توحید دعوت کند، خطاب به آن جمع فرمود: «هرکس مرا در این راه یاری کند، او وصی و وزیر و جانشین من خواهد بود.» تعبیر آن حضرت چنین بود:

1 - شعرا: 214

صفحه 24

«فَأَیُّکُمْ یوازرنی فی هذا الأمر علی ان یکون اخی و وزیری و خلیفتی و وصیی فیکم».

- کدامیک از شما در این امر مرا یاری می نماید تا برادر و وزیر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

تنها کسی که به این ندای ملکوتی پاسخ مثبت داد، علی (علیه السلام) فرزند ابوطالب بود. در این هنگام، رسول خدا رو به خویشاوندان خود کرده، فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيَّی وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ» (1).

- این (علی)، برادر، وصی و جانشین من است در میان شما، به سخنان وی گوش فرا دهید و از او پیروی نمایید.

2 - در غزوه تبوک؛ پیامبر(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمود:

«أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانيبي بعدي». (2)

- آیا خشنود نمی شوی که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پس از من پیامبری نیست.

یعنی همانگونه که هارون وصی و جانشین بلافصل حضرت موسی بود، تو نیز خلیفه و جانشین من هستی.

3 - در سال دهم هجرت؛ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به هنگام بازگشت از حجة الوداع، در سرزمینی به نام «غدیر خم» علی(علیه السلام) را در میان جمعیتی انبوه به عنوان

1 - تاریخ طبری، ج 2، ص 62 - 63. و تاریخ کامل، ج 2، ص 40 - 41. و مسند احمد، ج 1، ص 111 و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 13، ص 212 - 210.

2 - سیره ابن هشام، ج 2، ص 520. و «الصواعق المحرقة» (ابن حجر)، طبع دوم در مصر، باب 9، فصل 2، ص 121.

صفحه 25

ولی مسلمانان و مؤمنان معرفی کرد و فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

- هرکس را تاکنون من سرپرست و صاحب اختیار بودم، از این پس، این علی مولی و سرپرست او است».

نکته مهم و قابل توجه این است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آغاز سخن فرمود: «أَلَسْتُ أُولَى لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» «آیا من بر شما، بیش از خود شما برتر نیستم؟» و مسلمانان همگی به تصدیق او برخاستند، بنابراین باید گفت که مراد آن حضرت از واژه «مولی» در این حدیث، همان مقام اولویت بر مؤمنان و سرپرستی و صاحب اختیاری تام بر آنان است و می توان نتیجه گرفت که حضرت، همان مقام

اولویتى که خود داشت، برای علی(علیه السلام) نیز ثابت فرمود. و در همان روز بود که حسان بن ثابت جریان تاریخی «غدیر» را به نظم درآورد و اشعاری سرود که در ذیل می آوریم:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم *** بخرم واسمع بالرسول منادیا

فقال فمن مولاکم و نبیکم؟ *** فقالوا و لم یبدوا أهناک
التعامیا

إلهک مولانا و أنت نبینا *** و لم تلق منّا فی الولاية عاصیا

فقال له: قم یا علی فاینی *** رضیتک من بعدی إماماً و
هادیا

فمن کنت مولاہ فهذا ولیہ *** فکونوا له اتباع صدق موالیا

هناک دعا: اللهم وال ولیہ *** و کن للذی عادى علیاً معادیا)
(1)

حدیث غدیر، از احادیث متواتر اسلامی است که علاوه بر علمای شیعه، حدود سیصد و شصت دانشمند سنی نیز آن را نقل کرده اند(2) که اسناد آنها به یکصد و ده تن صحابی

1 - المناقب (خوارزمی مالکی)، ص 80 و تذکرة خواص الأمة (سبط ابن جوزی حنفی) ص 20 و کفاية الطالب، ص 17. (نگارش گنجی شافعی) و..

2 - به عنوان نمونه به کتاب «الصواعق المحرقة» (ابن حجر)، طبع دوم - مصر، باب 9، فصل 2، صفحه 122 مراجعه فرمایید.

صفحه 26

می رسد و بیست و شش تن از علمای بزرگ اسلام درباره اسناد و طریق این حدیث، کتاب مستقل نوشته اند.

ابوجعفر طبری، تاریخ نویس معروف مسلمان، اسناد و طریق این حدیث را در دو جلد بزرگ جمع آوری نموده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب «الغدیر» مراجعه شود.

صفحه 27

«ائمه» چه کسانی هستند؟

پاسخ: پیامبر گرامی در دوران حیات خود تصریح فرموده اند که: پس از ایشان دوازده نفر به خلافت خواهند رسید که همگی از قریشند و عزت اسلام در سایه خلافت آنان خواهد بود.

جابر بن سمره می گوید:

«سمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله) يقول لايزال الاسلام عزيزاً إلى اثني عشر خليفة ثم قال كلمة لم اسمعها فقلت لأبي ما قال؟ فقال: كلهم من قريش». (1)

- از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: اسلام به دوازده خلیفه و پیشوا عزیز خواهد بود سپس سخنی فرمود که من نشنیدم. از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ جواد داد که فرمود؟ همگی از قریش هستند.

در تاریخ اسلام دوازده خلیفه ای که حافظ و نگهبان عزت اسلام باشند، جز دوازده امامی که شیعه بدانها معتقد است، نمی توان یافت؛ زیرا دوازده خلیفه ای که پیامبر معرفی می کند، بلافاصله پس از آن حضرت به عنوان خلیفه

1 - صحیح مسلم، ج 6، ص 2، ط مصر.

صفحه 28

ایشان معرفی گردیدند.

اکنون باید دید که این دوازده نفر کیستند؟ اگر از خلفای چهارگانه که در اصطلاح اهل تسنن، «خلفای راشدین» نام دارند بگذریم، دیگر خلفا مایه عزت اسلام نبودند. تاریخ زندگانی خلفای اموی و عباسی بر این مطلب گواهی می دهد. ولی دوازده امام شیعه که همگی در عصر خود مظهر تقوا و پرهیزکاری بودند. حافظان سنت رسول خدا و مورد توجه صحابه و تابعان و نسلهای بعدی شدند و مورخین به علم و وثاقت آنان بخوبی گواهی داده اند و... و این ائمه دوازده گانه عبارتند از:

1 - علی بن ابی طالب

2 - حسن بن علی (مجتبی)

3 - حسین بن علی

4 - علی بن الحسین (زین العابدین)

5 - محمد بن علی (باقر)

6 - جعفر بن محمد (صادق)

7 - موسی بن جعفر (کاظم)

8 - علی بن موسی (رضا)

9 - محمد بن علی (تقی)

10 - علی بن محمد (نقی)

11 - حسن بن علی (عسکری)

12 - امام مهدی (قائم) که روایات متواتری از پیامبر، درباره او به عنوان «مهدی موعود» توسط محدثان اسلامی رسیده است.

درباره آشنایی با زندگانی این پیشوایان بزرگ، که اسامی آنها نیز در لسان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است، به این کتابها مراجعه فرمایید.

صفحه 29

1 - تذکرة الخواص (تذکرة خواص الامّة)

2 - کفاية الأثر

3 - وفيات الأعيان

4 - اعيان الشيعه، (به نگارش سيد محسن امين عاملی) که از کتابهای فوق جامعتر است.

صفحه 31

پرسش 5

چرا به هنگام صلوات بر محمد (صلی الله علیه وآله) ، آل آن حضرت را نیز بر او عطف می کنید و می گوئید: اللهم صل علی محمد و آل محمد؟

پاسخ: این مطلب حتمی و مسلّم است که خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) شیوه درود فرستادن بر خود را بر مسلمانان آموخته است. آنگاه که آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (1) نازل شد، مسلمانان پرسیدند: چگونه درود فرستیم؟ پیامبر فرمود: «لَا تُصَلُّوا عَلَى الصَّلَاةِ الْبُتْرَاءِ» «بر من، صلوات ناقص نفرستید». باز پرسیدند: چگونه درود بفرستیم؟ فرمود: بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ». (2)

1 - احزاب: 56

2 - الصواعق المحرقة. (ابن حجر)، چاپ دوم در «مکتبۃ القاہرہ» مصر، باب 11، فصل اول، ص 146 و نظیر آن در «الدر المنثور»، ج 5، تفسیر آیه 56 سوره احزاب، به نقل از محدثان و صاحبان صحاح و مسانید، از قبیل عبدالرزاق و ابن ابی شیبہ و احمد و بخاری و مسلم و ابو داوود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن مردويه، از کعب ابن عجره از پیامبر گرامی، آمده است.

صفحه 32

موقعیت آل پیامبر، در مرتبه ای است که شافعی در شعر معروف خود می گوید:

يا أهل بيت رسول الله حُبُّكم *** فرضٌ من الله في القرآن
أنزله

كفاكم من عظيم القدر أنكم *** من لم يصل عليكم لا صلوة
له (1)

- ای خاندان پیامبر گرامی، محبت شما فریضه ای است که خداوند آن را در قرآن فرو فرستاده است.

- در بزرگی و رفعت مقام شما، همان بس که هر کس بر شما درود نفرستد، برای او درود نخواهد بود.

1 - الصواعق المحرقة، باب 11، ص 148، از فصل اول، و کتاب اتحاف (شیراوی)، ص 29 و «مشارق الأنوار» (حمزاوی مالکی)، ص 88، و المواهب (زرقانی) و الاسعاف (صبان)، ص 119.

صفحه 33

چرا امامان خود را معصوم می نامید؟

پاسخ: به عصمت امامان شیعه، که همگی اهل بیت پیامبرند، دلایل متعددی موجود است و ما از میان آنها تنها یکی را یادآور می شویم:

بنابر نقل دانشمندان شیعه و سنی، پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آخرین روزهای زندگانی خود فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». (1)

- من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها بجای می گذارم؛ یکی «کتاب خدا» (قرآن) و دیگری «اهل بیت من» و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز رستاخیز، در کنار حوض کوثر به من برسند.

در اینجا نکته ای است جالب و آن این که: بدون شك قرآن مجید، از هرگونه انحراف و اشتباهی در امان است و چگونه ممکن است که خطا به وحی الهی راه یابد، در حالی که

1 - مستدرک حاکم، جزء سوم، ص 148، الصواعق المحرقة، باب 11، فصل اول، صفحه 149. قریب به این مضمون نیز در کتاب «کنز العمال»، جزء اول، باب الاعتصام بالكتاب والسنة، ص 44 و در مسند احمد، جزء پنجم، صفحه 182 و 189 و غیر آنها آورده شده است.

صفحه 34

فرستنده آن خدا و آورنده آن فرشته وحی و دریافت کننده آن پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) است؟ زیرا عصمت هر سه بسان آفتاب روشن است و مسلمانان جهان، پیامبر گرامی را در مقام اخذ وحی و حفظ و تبلیغ آن، مصون از اشتباه می دانند و روشن است که هرگاه کتاب خدا از چنین عصمت راستین و استوار برخوردار باشد، اهل بیت رسول خدا نیز از هر لغزش و اشتباه مصون خواهند بود. چراکه در این حدیث، عترت پیامبر، در جهت ارشاد و رهبری امت، به عنوان قرین قرآن مجید قلمداد گردیده اند و به حکم «مقارنت» هر دو از نظر عصمت، يك نواخت می باشند.

به بیان دیگر؛ جهت ندارد که فرد یا افراد غیر معصومی قرین کتاب خدا شمرده شوند.

روشن ترین شاهد عصمت ائمه(علیهم السلام) همان عبارت پیامبر(صلی الله علیه وآله) است که فرمود: «لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»؛ «این دو (در هدایت و رهبری) هرگز از هم جدا نمی گردند تا در کنار حوض کوثر، بر من وارد شوند».

هرگاه اهل بیت پیامبر از لغزشها در امان نباشند و در مواردی به خطا روند، از قرآن که خطا در آن راه ندارد، جدا گردیده و بی راهه می روند در حالی که رسول گرامی آن را بشدت نفی فرموده است.

البته مقصود از اهل بیت در سخن پیامبر، همه بستگان نسبی و سببی آن حضرت نیستند؛ زیرا شکی نیست که همه آنان از لغزشها مصون نبودند.

بنابراین، تنها گروه خاصی از عترت وی، چنین افتخاری را داشتند و این مقام و موقعیت بر جمع معدودی از آنان منطبق می باشد. و آنان همان ائمه اهل بیت(علیهم السلام) هستند که در طول تاریخ روشنی بخش راه امت و حافظ سنت پیامبر و نگهبان شریعت او بودند.

صفحه 35

پرسش 7

چرا در اذان **أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَليُّ اللَّهِ** می گوید و به ولایت علی(علیه السلام) گواهی می دهید؟

پاسخ: شایسته است در پاسخ این سؤال، نکات ذیل در نظر گرفته شوند:

1 - فقهای شیعه همگی در کتابهای فقهی خود؛ اعم از استدلالی و غیره، تصریح می کنند که شهادت بر ولایت علی(علیه السلام) جزء اذان و یا اقامه نیست و هیچ کس حق ندارند آن را به عنوان جزء آن دو بر زبان جاری کند.

2 - علی(علیه السلام)، از دیدگاه قرآن، یکی از اولیای خدا قلمداد گردیده است و در همان آیه، به ولایت وی بر مؤمنان تصریح می نماید، آنجا که می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ». (1)

- تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند و نماز را به پای می دارند و در حال رکوع، زکات می پردازند.

1 - مائده: 55

صفحه 36

روایات صحاح و مسانید اهل سنت نیز بر این امر تصریح نموده اند که آیه شریفه در حق علی(علیه السلام) آنگاه که در حال رکوع، انگشتر خود را به فقیر بخشید فرود آمده است.(1) هنگامی که این آیه درباره علی(علیه السلام) نازل گشت، حسان بن ثابت این واقعه را چنین به نظم درآورد:

فَأَنْتَ الَّذِي أُعْطِيتَ إِذْ أَنْتَ رَاكِعٌ *** قَدَّتْكَ نَفُوسُ الْقَوْمِ يَا خَيْرَ رَاكِعٍ

فَأَنْزَلَ فِيكَ اللَّهُ خَيْرَ وِلَايَةٍ *** وَبَيْنَهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ

- تو آن کسی هستی که در حال رکوع، بخشش نمودی، جانها فدای تو باد ای برترین رکوع کنندگان.

- پس خدا بهترین ولایت را درباره تو فرو فرستاد و آن را در احکام خلل ناپذیر شریعتها بیان فرمود.

3 - پیامبر گرامی فرمود: «أَتَمَّ الْأَعْمَالَ بِالنِّيَّاتِ» «میزان و حقیقت واقعیت هر عملی، به نیت انسان بستگی دارد».

بنابراین هرگاه «ولایت علی»(علیه السلام) یکی از اصولی که قرآن بدان تصریح فرموده است باشد، و از سوی دیگر جمله یاد شده به قصد جزئیت گفته نشود و جزئی از اذان محسوب نگردد، چه مانعی دارد که این حقیقت نیز، در کنار شهادت بر رسالت پیامبر گرامی بازگو گردد؟

در اینجا مطلبی لازم به گفتن است و آن این که: اگر افزودن جمله ای بر اذان، امری است غیر مستحسن و بدین جهت بر شیعه خرده گرفته می شود،

1 - مدارک نزول این آیه در مورد مذکور، بیش از آنست که در اینجا گردآوری شود. لکن از میان این مدارک انبوه، به برخی از آنها اشاره می نمایم:

2 - احکام القرآن (تفسیر جصاص)، ج 2، ص 542

3 - تفسیر بیضاوی، ج 1، ص 345

4 - الدر المنثور، ج 2، ص 293

صفحه 37

این دو موردی که در زیر می آوریم، چگونه توجیه می گردد:

1 - تاریخ صحیح گواهی می دهد که فصل «حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» جزء اذان بوده است (1) در حالی که در دوران خلافت خلیفه دوم به تصور این که مردم با شنیدن آن گمان می برند که نماز بهترین عملها است و دیگر به سراغ جهاد نمی روند، آن را حذف کرد و به همین حالت باقی ماند. (2)

2 - جمله «أَلِّصْلُوهُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»، در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) جزء اذان نبوده و بعدها بر فصول آن اضافه گردیده است (3) و لذا شافعی، در کتاب «الأمم» می گوید:

«اكره فى الاذان الصلوة خير من النوم لأنَّ أبا مَحْذُورَةَ لم يذكره». (4)

- یعنی برای من خوشایند نیست که در اذان بگویم: الصلوة خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ؛ زیرا ابا محذوره (یکی از راویان و محدثان)، آن را (در حدیث خود) نیاورده است.

1 - کنز العمال، کتاب الصلوة، ج 4، ص 266 عن الطبرانی: «كان بلال يؤذن بالصبح فيقول: حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ. و سنن بیهقی، ج 1، ص 424 و 425. و موطأ مالك، ج 1، ص 93.

2 - کنز العرفان، ج 2، ص 158. و کتاب «الصراف المستقیم و جواهر الأخبار و الآثار»، ج 2، ص 192. و شرح التجريد (قوشچی)، مبحث امامت، ص 484: «صعد المنبر و قال: آيها الناس ثلاث كنَّ على عهد رسول الله أنا أنهى عنهنَّ و أحرمهنَّ و أعاقب عليهنَّ و هى متعة النساء و متعة الحج و حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ».

3 - کنز العمال، کتاب الصلوة، ج 4، ص 270.

4 - به نقل از «دلائل الصدق»، ج 3، القسم الثانى، ص 97.

صفحه 39

مهدی آل محمد کیست و چرا در انتظار آمدن وی به سر می برید؟

پاسخ: از مسائلی که شرایع آسمانی بر آن اتفاق نظر دارند، مسأله «مصلح جهانی» است که در آخرالزمان ظهور می کند. نه تنها جامعه اسلامی بلکه جامعه های یهود و نصاری نیز منتظر آمدن این عدل گستر جهان هستند. با مراجعه به کتابهای عهد عتیق و عهد جدید، این حقیقت روشن می گردد. (1)

در این مورد، پیامبر گرامی نیز گفتاری دارد که محدثان اسلامی آن را نقل کرده اند. آنجا که می فرماید:

«لو لم یبق من الدّهر إلاّ یوم لبعث الله رجلاً من أهل بیتی یملأها عدلاً كما ملئت جوراً». (2)

1 - عهد عتیق: مزامیر داوود، مزمور 96 و 97 و کتاب دانیال نبی، باب 12.

عهد جدید: انجیل متی، باب 24، انجیل مرقوس، باب 13، انجیل لوقا، باب 21 (به نقل از موعودی که جهان در انتظار اوست)

2 - صحیح ابی داوود، طبع مصر، المطبعة التازیة، ج 2، ص 207 و ینابیع المودّة، ص 432 و نورالابصار، (ب 2، ص 154).

صفحه 40

- اگر از روزگار، بجز يك روز باقی نماند، همانا خداوند مردی از خاندان من برمی انگیزد تا جهان را پر از عدل و داد کند، چنانکه پر از ستم گردیده است.

بنابراین، چنانکه در پیش اشاره شد اعتقاد به چنین مصلحی مورد اتفاق صاحبان شرایع آسمانی است و نیز روایات فراوانی پیرامون مهدی موعود، در کتابهای صحاح و مسانیداهل سنت، وارد شده است و محدثان و محققان اسلامی از فریقین (شیعه و سنی) درباره آن حضرت، کتابهای فراوانی به رشته تحریر درآورده اند. (1)

مجموعه این روایات، خصوصیات و نشانه های او را بگونه ای معین نموده که درست بر فرزند بلافضل امام حسن عسکری (2) یازدهمین پیشوای شیعه، تطبیق می نماید. براساس این روایات، آن حضرت همنام پیامبر گرامی (3) و دوازدهمین پیشوا (4) و از نوادگان حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) (5) می باشد.

مهدی موعود به امر الهی در سال 255 هجری به دنیا آمد و هم اکنون بسان سایر افراد به زندگانی خود ادامه می دهد البته به صورت ناشناس.

لازم به گفتن است که چنین عمر طولانی، نه با علم و دانش ناسازگار است و نه با منطق وحی. جهان دانش امروز

1 - مانند کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، نگارش: محمد بن یوسف ابن الکنجی شافعی، و کتاب البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، نگارش: علی بن حسام الدین، مشهور به متقی هندی. و کتاب المهدی و المهدی، نگارش: احمد امین مصری.

اما علمای شیعه، در این زمینه کتابهای بسیار زیادی نوشته اند که شمارش آنها آسان نیست. مانند: الملاحم و الفتن و...

2 - ینابیع الموده، ب 76، در مناقب، از جابر بن عبدالله انصاری.

3 - صحیح ترمذی، طبع دهلی، سال 1342، ج 2، ص 46 و مسند احمد، طبع مصر، سال 1313، ج 1، ص 376.

4 - ینابیع الموده، ص 443

5 - ینابیع الموده، ص 432

صفحه 41

درصد افزایش عمر طبیعی انسانها است و بر این باور است که بشر استعداد و شایستگی عمر طولانی را دارد و اگر بخشی از آفات و آسیبها پیشگیری شود، امکان افزایش آن زیاد است. تاریخ نیز اسامی کسانی را که دارای عمر طولانی بوده اند ضبط نموده است.

قرآن مجید درباره نوح پیامبر می فرماید:

«فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» (1).

- نوح در میان قوم خود، هزار سال زندگی کرد، مگر پنجاه سال.

و درباره حضرت یونس می فرماید:

«فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (2).

- اگر او از تسبیح کنندگان نبود، تا روز رستاخیز در شکم او (ماهی) باقی می ماند.

همچنین حضرت خضر پیامبر و حضرت عیسی مسیح(علیهما السلام)، از دیدگاه قرآن و به اتفاق آرای مسلمانان جهان، هنوز زنده هستند و به حیات خویش ادامه می دهند.

1 - عنکبوت: 14

2 - صافات: 144

صفحه 43

پرسش 9

اگر شیعه حق است، چرا در اقلیت است و اکثر مسلمانان جهان، آن را نپذیرفته اند؟

پاسخ: شناخت حق و باطل، در گرو کمی پیروان و یا فزونی آنها نیست. در جهان امروز، نسبت مسلمانان به منکران اسلام، در حدود يك پنجم یا يك ششم است. اکثریت ساکنان خاور دور را بت پرستان و گاوپرستان و سایر منکران ماوراء طبیعت تشکیل می دهند.

چین با جمعیت متجاوز از يك میلیارد، جزء اردوگاه الحادی کمونیسم است و اکثریت مردم هندوستان را، که نزدیک يك میلیارد جمعیت دارد، گاوپرستان و بت پرستان تشکیل می دهند.

و از سویی چنین نیست که اکثریت، نشانه حقانیت باشد. قرآن مجید غالباً اکثریت ها را نکوهش نموده و به ستایش از برخی اقلیتها می پردازد، که در این مورد به عنوان نمونه، به برخی از آیات اشاره می نمایم:

1 - «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ». (1)

1 - اعراف: 18

صفحه 44

- اکثر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت.

2 - «إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». (1)

- اولیای وی نیستند مگر پرهیزکاران، ولیکن اکثر آنان نمی دانند.

3 - «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (2).

- و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.

بنابراین، انسان واقع گرا، هیچگاه نباید از اقلیت پیروان آیین خود بهراسد و نیز نباید به خاطر اکثریت آنان مباحثات کند. بلکه شایسته است چراغ عقل را روشن سازد و از نور و فروغ آن بهره مند گردد.

مردی به امیر مؤمنان علی(علیه السلام) عرض کرد: چگونه ممکن است که مخالفان تو در جنگ جمل، که اکثریت نسبی را تشکیل می دهند، بر باطل باشند؟

امام(علیه السلام)فرمودند:

«انَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يَعْرِفَانِ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ، إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ، إِعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ أَهْلَهُ».

- حق و باطل، با مقدار پیروان، شناخته نمی شوند، حق را بشناس، اهل آن را خواهی شناخت. باطل را بشناس، اهل آن را خواهی شناخت.

بر يك فرد مسلمان لازم است كه اين مسأله را از طريق علمی و منطقی تحلیل نماید و آیه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (3) را بسان چراغی فرا راه خود قرار دهد.

گذشته از این، هر چند شیعه از نظر جمعیت به پایه اهل تسنن نمی رسد، اما اگر سرشماری دقیقی صورت گیرد،

1 - انفال: 34

2 - سبأ: 13

3 - اسراء: 36

معلوم خواهد شد که يك چهارم مسلمانان جهان را شیعیان تشکیل می دهند، و آنان در نوع مناطق مسلمان نشین دنیا زندگی می کنند(1) و در تمام برهه های تاریخ، در میان آنان

دانشمندان و نویسندگان نام‌آور و صاحبان تصانیف و آثار می‌زیسته‌اند. شایسته است روشن گردد که پایه‌گذاران علوم اسلامی نیز غالباً شیعه بوده‌اند که در میان آنان:

ابوالأسود دثلی، پایه‌گذار علم «نحو»

خلیل بن احمد، پایه‌گذار علم «عروض»

معاذ بن مسلم بن ابی ساره کوفی، پایه‌گذار علم «صرف»

و ابوعبدالله محمد بن عمران کاتب خراسانی (مرزبان) یکی از پیشتازان علم بلاغت به چشم می‌خورند. (2)

برای آگاهی بیشتر بر تألیفات انبوه علما و دانشمندان شیعه، که شمارش همه آنها بسیار دشوار است، می‌توانید به کتاب ارزشمند «الذریعه إلی تصانیف الشیعه» مراجعه کنید و نیز جهت آشنایی با شخصیت‌های بزرگ شیعه، کتاب «اعیان الشیعه» و برای کسب اطلاع از تاریخچه شیعیان «تاریخ الشیعه» را ملاحظه فرمایید.

1 - برای توضیح بیشتر، به کتاب «اعیان الشیعه»، ج 1، بحث 12، ص 194 مراجعه شود.

2 - در این مورد، می‌توانید به کتاب «تأسیس الشیعه»، به نگارش سید حسن صدر مراجعه فرمایید.

صفحه 47

پرسش 10

«رجعت» چیست و چرا به آن اعتقاد دارید؟

پاسخ: «رجعت» در لغت عرب به معنای «بازگشت» است و در اصطلاح، بر «بازگشت گروهی از انسانها پس از مرگ و پیش از روز رستاخیز» اطلاق می‌شود که همزمان با نهضت جهانی مهدی موعود(علیه السلام) صورت می‌گیرد و این حقیقت، نه با عقل منافات دارد و نه با منطق وحی.

از دیدگاه اسلام و آیین‌های دیگر الهی، جوهره انسان را روح مجرد وی تشکیل می‌دهد، که از آن به «نفس» نیز تعبیر می‌شود و بعد از فناى بدن، باقی می‌ماند و به حیات جاودانه خود ادامه می‌دهد.

از سوی دیگر پروردگار بزرگ، از نظر قرآن، قادر مطلق است و هیچ مانعی، توانایی او را محدود نمی سازد.

با این دو مقدمه کوتاه، روشن می گردد که مسأله رجعت، از دیدگاه عقل امری است ممکن؛ زیرا با اندک تأملی معلوم می شود که بازگرداندن این گروه از انسانها، به مراتب از آفرینش نخستین آنان، سهل تر است.

بنابراین پروردگاری که در وهله اول آنان را آفریده است، بی تردید بر بازگرداندن مجدد آنان توانایی دارد.

صفحه 48

براساس منطق وحی، نمونه هایی از «رجعت» را در امتهای پیشین می توان یافت.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

«وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ، ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (1)

- آنگاه که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا آن که خداوند بزرگ را آشکار ببینیم، پس صاعقه شما را دربرگرفت در حالی که نگاه می کردید. سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم، باشد که سپاسگزاری نمایید.

و در جای دیگر از زبان عیسی مسیح می فرماید:

«وَأَحْيِ الْمَوْتَى يَأْذِنُ اللَّهُ» (2)

- مردگان را به اذن خدای بزرگ، زنده می گردانم.

قرآن کریم نه تنها بر امکان رجعت صحه می گذارد که وقوع و تحقق بازگشت جمعی از انسانها را، پس از آن که از جهان رخت برپسندند، تأیید می کند، قرآن در دو آیه ای که اینکه می آوریم به بازگرداندن گروهی از مردم پس از مرگ و پیش از برپایی قیامت، اشاره می کند.

«وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ» (3)

1 - بقره: 55 و 56

2 - آل عمران: 49

3 - نمل: 82 - 83

صفحه 49

- و چون سخن (خدا) بر آنان واقع شود، موجودی را از بین آنان بیرون می آوریم که با مردم درباره این که گفتار ما را باور نداشتند، سخن گوید. و آن روز که از میان هر امت، جمعی از تکذیب کنندگان نشانه های ما را، برانگیزیم پس آنان بازداشته خواهند شد.

برای زمینه سازی استدلال به این دو آیه شریفه بر مسأله رجعت پیش از روز رستاخیز، شایسته است نکات یاد شده در زیر مورد توجه قرار گیرد:

1 - مفسران اسلامی برآنند که این دو آیه، پیرامون قیامت سخن می گوید و آیه نخستین، یکی از نشانه های پیش از رستاخیز را بیان می کند؛ چنانکه جلال الدین سیوطی در تفسیر «الدر المنثور» از ابن ابی شیبیه و او از حذیفه نقل می کند که «خروج دابه» از حوادث پیش از قیامت است. (1)

2 - تردیدی نیست که در روز رستاخیز، همه انسانها محشور می گردند، نه يك گروه معین از میان هر امت، قرآن در مورد عمومیت و فراگیر بودن حشر انسانها چنین می فرماید:

«ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ». (2)

- آن، روزی است که همه مردم، گردآورده می شوند. (3)

و در جای دیگر می فرماید:

«وَيَوْمَ نَسِيرُ الْجِبَالِ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا». (4)

- و روزی که کوهها را به حرکت درآوریم و زمین را آشکار ببینی و همه آنان را گردآوری نموده و هیچ کس را فروگذار ننماییم.

1 - الدّر المنثور، ج 5، ص 177، در تفسیر آیه 82 از سوره نمل.

2 - هود: 103

3 - در الدّر المنثور، ج 3، ص 349، این روز را به روز قیامت، تفسیر نموده است.

4 - كهف: 47

صفحه 50

بنابراین، در روز قیامت، همه افراد بشر برانگیخته می شوند و این امر به جمع معینی اختصاص ندارد.

3 - آیه دوم از دو آیه مذکور، به برانگیخته شدن گروه خاص و جمع معینی از امتها تصریح می نماید نه همه انسانها؛ زیرا این آیه شریفه می فرماید:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا...».

- و آن روز که از میان هر امت، گروهی از تکذیب کنندگان آیات خود را برخوایم انگیزت.

این جمله به روشنی بر عدم برانگیخته شدن همه انسانها گواهی می دهد.

نتیجه: از این سه مقدمه کوتاه، به خوبی روشن می گردد که «برانگیختن گروه خاصی از انسانهای تکذیب کننده آیات الهی، که از آیه دوم استفاده می شود، حادثه ای است که پیش از برپا شدن قیام، روی خواهد داد.

زیرا حشر انسانها در روز رستاخیز، شامل همه افراد بشر می گردد و به گروه خاصی محدود نمی شود.

با این بیان، روشنی گفتار ما مبنی بر بازگشت گروهی از انسانها پس از مرگ و پیش از برپایی رستاخیز، به ثبوت می رسد و این پدیده همان «رجعت» است.

بر این اساس، اهل بیت پیامبر که قرین قرآن و مفسران وحی الهی هستند، به روشنگری در این زمینه برخاستند و ما برای رعایت اختصار، به دو گفتار از آنان اشاره می کنیم:

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«آیام الله ثلاثة يوم القائم(عليه السلام) و يوم الكَرَّة و يوم
القيامة».

صفحه 51

- ایام الهی، سه روز هستند روز قیام حضرت مهدی(علیه
السلام) و روز رجعت و روز رستاخیز.

و در جای دیگر می فرماید:

«لیس منّا من لم یؤمن بکرتنا».

- کسی که بازگشت مجدد ما را به دنیا نپذیرد از ما نیست.

شایسته است در اینجا به دو نکته مهم اشاره کنیم:

1 - فلسفه رجعت

با اندیشه در انگیزه های رجعت، به دو هدف بلند از اهداف
این پدیده، برخورد می کنیم؛ یکی نشان دادن جلال و شکوه
واقعی اسلام و سرافکنندگی کفر و دیگری دادن پاداش به
انسانهای با ایمان و نیکوکار و کیفر نمودن کافران و ستمگران.

2 - تفاوت بارز «رجعت» با «تناسخ»

لازم به ذکر است که مسأله رجعت از دیدگاه شیعه هرگز
مستلزم اعتقاد به تناسخ نیست؛ زیرا نظریه تناسخ بر انکار
رستاخیز مبتنی است و جهان را درگردش دائم می داند که
هردوره ای تکرار دوره پیش از آن است.

براساس این نظریه، روح هر انسانی پس از مرگ، بار دیگر به
دنیا باز می گردد و به بدن دیگری منتقل می شود. پس اگر
روح در زمان گذشته از نیکوکاران بوده، در بدنی قرار می گیرد
که دوران بعد را با خوشی می گذراند و اگر از بدکاران بوده،
به بدنی منتقل می شود که دوران بعد را با سختی ها
سپری می کند. و این بازگشت در حکم رستاخیز او است! در
حالی که معتقدان به رجعت، به پیروی از شریعت اسلام، به
قیامت و معاد ایمان دارند و از سوی دیگر انتقال يك روح جدا

صفحه 52

شده از بدن را به بدن دیگر محال می دانند.(1) و تنها بر آنند
که گروهی از انسانها، پیش از قیامت به این جهان باز

می گردند و پس از برآورده شدن حکمتها و مصالح آن، بار دیگر به سرای جاودانی می شتابند تا در روز رستاخیز، همراه با دیگر انسانها برانگیخته شوند؟ و هرگز يك روح، پس از جدا شدن از بدن، به بدن دیگری منتقل نمی گردد.

1 - صدر المتألهين در كتاب اسفار، ج 9، باب 8، فصل 1، ص 3، در مورد ابطال تناسخ می فرماید: «... فلو تعلقت نفس منسلخة ببدن آخر عند كونه جنيناً او غير ذلك يلزم كون أحدهما بالقوة والآخر بالفعل، و كون الشئ بما هو بالفعل بالقوة، و ذلك ممتنع لأن التركيب بينهما طبيعي إتحادي، و التركيب الطبيعي يستحيل بين أمرين أحدهما بالفعل والآخر بالقوة».

صفحه 53

پرسش 11

شفاعت چیست که شما بدان معتقدید؟

پاسخ: شفاعت، یکی از اصول مسلم اسلام است که همه طوایف و فرق اسلامی به پیروی از آیات قرآن و روایات، آن را پذیرفته اند. هر چند در نتیجه شفاعت با هم اختلاف نظر دارند. حقیقت شفاعت این است که انسان گرامی که در نزد خداوند از قرب و مقامی برخوردار است، از خدای متعال خواهان بخشودگی گناهان و یا ارتقاء درجه انسانی دیگر گردد.

رسول گرامی فرمود:

«أُعْطِيْتُ خَمْسًا... وَ أُعْطِيْتُ الشَّفَاعَةَ فَادْخَرْتُهَا لِأُمَّتِي».(1)

- پنج چیز به من ارزانی شد... و شفاعت به من عطا شد، پس آن را برای امت خود ذخیره نمودم.

محدودیت شفاعت

از دیدگاه قرآن، شفاعت مطلق و بدون قید و شرط مردود است. شفاعت در صورتی مؤثر می گردد که:

1 - مسند احمد، ج 1، ص 301؛ صحیح بخاری، ج 1، ص 91، ط مصر.

* اولاً؛ شفیع از جانب خدا در شفاع مأذون باشد. تنها گروهی می توانند شفاعت نمایند که علاوه بر قرب معنوی به خدا، از جانب وی مأذون باشند. قرآن مجید در این مورد می فرماید:

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا». (1)

- مالك شفاعت نیست مگر کسی که نزد خدای رحمان، عهد دریافتنه باشد.

و در جای دیگر می فرماید:

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا». (2)

- در روز رستاخیز، شفاعت کسی درباره دیگران سود نمی بخشد، مگر کسی که خدا به او اذن دهد و به گفتار وی راضی گردد.

* ثانياً؛ شخص مورد شفاعت نیز باید لیاقت فیض الهی را از طریق شفیع پیدا کند؛ یعنی رابطه ایمانی او با خدا و پیوند روحی وی با شفیع، گسسته نشود، بنابراین کافران که رابطه ایمانی با خداوند ندارند و برخی از مسلمانان گناهکار؛ مانند گروه بی نماز و آدم کش که فاقد پیوند روحی با شفیع هستند، مورد شفاعت قرار نمی گیرند.

قرآن در مورد افراد بی نماز و منکران روز رستاخیز می فرماید:

«مَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ». (3)

- پس شفاعت شفیعیان، به آنان سودی نمی بخشد.

و درباره ستمگران می فرماید:

1 - مریم: 87

2 - طه: 109

3 - مدثر: 48

- برای ستمگران هیچ خویشی و شفيعی، که شفاعت وی پذیرفته شود، نخواهد بود.

فلسفه شفاعت

شفاعت، بسان توبه، روزنه امیدی است برای کسانی که می توانند در نیمه راه ضلالت و معصیت، گناهان خویش را ترك کنند و از آن پس، باقیمانده عمر خود را در طاعت خدا سپری نمایند؛ زیرا انسان گناهکار هرگاه احساس کند که در شرایط محدودی (نه در هر شرایطی) می تواند به شفاعت شفيع، نایل گردد، سعی می کند که این حد را حفظ نماید و گام فراتر نهد.

نتیجه شفاعت

مفسران در نتیجه شفاعت، که آیا بخشودگی گناهان است و یا ارتقاء درجه، اختلاف نظر دارند ولی با توجه به فرموده پیامبر گرامی که: «شفاعت من، برای مرتکبان گناهان کبیره است» نظر نخست، روشن تر می گردد.

«إِنَّ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي». (2)

- شفاعت من در روز رستاخیز، از آن کسانی از امت من است که مرتکب گناهان کبیره شده اند.

1 - مؤمن: 18

2 - سنن ابن ماجه، ج 2، ص 583؛ مسند احمد، ج 3، ص 213؛ سنن ابی داوود، ج 2، ص 537؛ سنن ترمذی، ج 4، ص 45.

صفحه 57

پرسش 12

آیا درخواست شفاعت از شفيعان واقعی، شرك است؟

در توضیح سؤال گفته می شود، شفاعت حق مخصوص خدا است چنانکه قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا». (1)

- بگو برای خداست حق شفاعت.

بنابراین، درخواست شفاعت از غیرخدا، درخواست حقّ مطلق خدا از بنده اوست و چنین درخواستی درحقیقت، پرستش غیر خداست و با «توحید در عبادت»، سازگار نیست.

پاسخ: مقصود از «شرك» در اینجا، شرك در ذات یا خالقیت و یا شرك در تدبیر نیست، طبعاً منظور شرك در عبادت و پرستش او است.

روشن است که تبیین این مسأله، به تفسیر دقیق عبادت و پرستش بستگی دارد و همگی می دانیم که تفسیر معنای عبادت، در اختیار ما قرار داده نشده است تا هر خضوعی را برای مخلوقی و هر درخواستی را از بنده ای عبادت بدانیم.

1 - زمر: 44

صفحه 58

بنابر تصریح قرآن مجید، فرشتگان بر آدم سجده کردند.

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ
فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» (1)

- پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم، و از روح خود در وی دمیدم، پس بر او به سجده درافتید، که همه سجده نمودند.

در عین حال، این سجده گرچه به فرمان خدا بود، لیکن از نظر ماهیت، عبادت آدم نبود، وگرنه خدا به آن فرمان نمی داد.

همچنین می دانیم فرزندان یعقوب و حتی خود آن حضرت، بر یوسف سجده نمودند.

«وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا» (2)

- و پدر و مادر خود را بر تخت نشانند و آنان بر او سجده کردند.

اگر چنین خضوعی پرستش یوسف بود، نه حضرت یعقوب پیامبر که از مقام عصمت برخوردار است انجام می داد و نه به این کار فرزندان خود راضی بود. در عین حال که هیچ خضوعی بالاتر از سجده نیست.

بر این اساس، باید مفهوم خضوع و یا درخواست از غیر را از معنای پرستش جدا سازیم. حقیقت پرستش آن است که انسان، موجودی را خدا بیندیشد و در برابر او به پرستش برخیزد و یا پدیده ای را مخلوق خدا بداند ولیکن تصور کند که کارهای خدایی از قبیل تدبیر جهان و غفران ذنوب به وی تفویض گردیده است. اما اگر خضوع ما در برابر کسی، آنگونه باشد که او را نه خدا بدانیم و نه بیندیشیم که کارهای خدایی به وی واگذار گردیده است، چنین خضوعی، جز احترام وی بسان تکریم فرشتگان در برابر آدم و احترام فرزندان یعقوب در مقابل یوسف، بیش نخواهد بود.

1 - ص: 73 - 72

2 - یوسف: 100

صفحه 59

در مورد سؤال نیز باید گفت که هرگاه تصور کنیم حق شفاعت به شافعان راستین تفویض گردیده و آنان می توانند بدون قید و شرط، شفاعت نمایند و مایه مغفرت گناهان گردند، چنین اعتقادی، موجب شرك خواهد بود؛ زیرا کار خدا را از غیر او درخواست نموده ایم، اما هرگاه بیندیشیم که گروهی از بندگان پاک خدا، بدون این که مالک مقام شفاعت شوند، در يك چهارچوب معین، اجازه شفاعت در مورد گناهکاران را دارند و مهمترین شرط همان اذن و رضایت خداوند است، روشن است که درخواست چنین شفاعتی از بنده ای صالح، ملازم با خدا دانستن او نیست، همچنانکه مستلزم تفویض امور خدایی به او نمی باشد، بلکه درخواست کاری است از کسی که کار، شأن او است.

ما می بینیم که در زمان حیات پیامبر، گناهکاران برای درخواست مغفرت به حضور وی می رسیدند و آن حضر نیز به آنان، نسبت شرك نمی داد.

در سنن ابن ماجه از پیامبر گرامی روایت می کند که فرمود:

«أتدرون ما خیرنی ربی اللّیلة؟ قلنا الله و رسوله أعلم. قال فأنه خیرنی بین أن یدخل نصف امتی الجنّة و بین الشّفاعة

فآخترت الشفاعة، قلنا يا رسول الله ادع الله أن يجعلنا من أهلها قال هي لكل مسلم». (1)

- آیا می دانید که خدا امشب مرا بین چه چیزهایی مخیر فرمود؟ گفتیم خدا و پیامبر بهتر می دانند. فرمود: او مرا مخیر ساخت بین این که نصف امت من وارد بهشت گردند و بین شفاعت، پس شفاعت را اختیار نمودم. گفتیم ای پیامبر خدا، از پروردگار خود بخواه که ما را شایسته شفاعت گرداند. فرمود: شفاعت، برای هر مسلمانی خواهد بود.

1 - سنن ابن ماجه، ج 2، باب ذكر الشفاعة، ص 586.

صفحه 60

در این حدیث به روشنی، یاران پیامبر از خود او درخواست شفاعت می کنند و می گویند: «أدع الله...».

قرآن کریم نیز می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا». (1)

- و اگر آنان هنگامی که بر خود ستم کردند، به سوی تو می آمدند پس از خدا طلب مغفرت می نمودند و پیامبر برای آنان استغفار می کرد، بدرستی خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

و در جای دیگر به نقل از فرزندان یعقوب می فرماید:

«قَالُوا يَا أَبانا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ». (2)

- گفتند: ای پدر، از خدا بر تقصیرات ما طلب مغفرت کن که ما بر خطا بودیم.

و حضرت یعقوب هم به آنان وعده استغفار داد و هرگز آنان را به شرك متهم نساخت.

«قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». (3)

- گفت به زودی از درگاه خدا، برای شما مغفرت خواهم خواست، همانا او آمرزنده و مهربان است.

1 - نساء: 64

2 - یوسف: 97

3 - یوسف: 98

صفحه 61

پرسش 13

آیا کمک خواستن از غیر خدا شرک است؟

پاسخ: از دیدگاه عقل و در منطق وحی، تمام انسانها بلکه همه پدیده های جهان، همان گونه که در پیدایش خود به خدا محتاجند، در تأثیربخشی خویش نیز بدو نیاز دارند.

قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». (1)

- ای مردم، شما به خدا احتیاج دارید و او بی نیاز و ستوده است.

و در جای دیگر، همه پیروزیها را در انحصار پروردگار جهانیان دانسته و می فرماید:

«وَمَا النَّصْرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ». (2)

- نصرت و یاری، تنها از جانب خدای عزیز و حکیم است.

براساس این اصل مسلم اسلام، ما مسلمانان در هر نماز خود، این آیه شریفه را زمزمه می کنیم:

1 - فاطر: 15

2 - آل عمران: 126

صفحه 62

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». (1)

- تنها تو را می پرستیم و از تو کمک می جوئیم.

اینک برای روشن شدن پاسخ سؤال فوق، می گوئیم:

یاری جستن از غیر خدا، به دو صورت، متصور است:

1 - در صورت اول آنست که بگونه ای از انسان یا پدیده دیگری استمداد نماییم که او را در اصل هستی یا عملکرد خویش، مستقل دانسته و در یاری رساندن، بی نیاز از خدا بینداریم.

شکی نیست که این گونه استمداد از غیر خدا، شرك محض است که قرآن کریم در آیه ذیل، بی پایگی آن را رقم می زند.

«قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا وَ أَرَادَكُمْ رَحْمَةً وَلَا يُجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا». (2)

- بگو اگر خدا درباره شما اراده عذاب نماید، کیست که شما را از او در امان بدارد؟ و یا اگر اراده رحمت فرماید، (کیست که از آن پیشگیری نماید) و آنان برای خود، ولی و یاری نمی یابند.

2 - روش دیگر آن است که به هنگام یاری جستن از انسانی دیگر، او را آفریده و نیازمند به خدا بدانیم که از خود، استقلالی ندارد و تأثیربخشی وی نیز از جانب خدای بزرگ، به منظور حل بعضی از مشکلات بندگان، به وی عطا گردیده است.

براساس این طرز تفکر، موردی که از وی یاری می طلبیم، حکم واسطه را دارد که پروردگار بزرگ او را «وسیله» برآوردن برخی نیازها قرار داده است. اینگونه کمک خواهی، در واقع، استعانت از خداوند است زیرا او است که

1 - حمد: 5

2 - احزاب: 17

به این وسائل و اسباب، هستی بخشیده و سرانجام آنان را در برآوردن نیازهای دیگران، تأثیر و توان عطا فرموده است. اصولاً زندگی افراد بشر بر مبنای این استعانت از اسباب و مسببات، پایه ریزی شده است، بطوری که بدون کمک گرفتن

از آنها، زندگی انسان، دچار آشفتگی می گردد. در اینجا نیز اگر با این دید به آنها بنگریم که عوامل تحقق یاری خدا هستند که هم اصل هستی آنها از خدا است و هم تأثیربخشی آنها از جانب او است، این کمک گرفتن، با توحید و یکتاپرستی هیچ برخوردی ندارد.

اگر کشاورزی موحد و خدانشناس، از عواملی؛ مانند زمین و آب و هوا و آفتاب کمک می گیرد و می تواند دانه ها را پرورش داده و به بار بنشانند در واقع از خدا استمداد می جوید؛ زیرا او است که به این عوامل و ابزار، نیرو و استعداد بخشیده است.

روشن است که این استعانت، با روح توحید و یگانه پرستی سازگاری کامل دارد. بلکه قرآن مجید ما را به اینگونه یاری جستن از پدیده هایی (مانند پایداری و نماز)، فرمان می دهد آنجا که می فرماید:

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ». (1)

- از پایداری و نماز، یاری بجوید.

روشن است که صبر و پایداری کار بشر است و ما مأموریم از آنها کمک بگیریم و در عین حال، يك چنین استعانتی، با حصر آن به خدا درآیه «... وَ أَيْكَ نَسْتَعِينُ» منافاتی ندارد.

1 - مائده: 45

صفحه 65

پرسش 14

آیا خواندن و صدا زدن دیگران، مستلزم پرستش آنان و شرك است؟

آنچه که موجب برانگیخته شدن این پرسش گردیده، ظاهر برخی از آیات قرآن است که به حسب ظاهر، از خواندن غیر خدا نهی می کند.

«وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا». (1)

- مساجد، آن خداست، پس با خدا کسی را نخوانید.

«وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ». (2)

- جز خدا کسی را مخوان که نه نفعی به تو می‌رساند و نه ضرری.

گروهی، با دستاویز قرار دادن این گونه آیات، ندای دیگران و خواندن اولیای خدا و صالحان را، پس از درگذشت آنها، شرک و پرستش آنان دانسته‌اند.

پاسخ: برای روشن شدن پاسخ این پرسش، شایسته است معنای دو واژه «دعا» و «عبادت» را توضیح دهیم:

1 - جن، 18

2 - یونس: 106

صفحه 66

شکی نیست که لفظ دعا در لغت عرب، به معنای ندا و خواندن و واژه «عبادت» به معنای پرستش است و هرگز نمی‌توان این دو لفظ را با هم مترادف و هم معنا شمرد؛ یعنی نمی‌توان گفت هر ندا و درخواستی عبادت و پرستش است زیرا:

اولاً: در قرآن مجید لفظ دعوت در مواردی بکار رفته است که هرگز نمی‌توان گفت مقصود از آن عبادت است مانند:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا». (1)

- (نوح گفت): پروردگارا! من شب و روز، قوم خودم را (به سوی تو) دعوت کردم.

آیا می‌توان گفت مقصود نوح این است که من قوم خود را شب و روز عبادت کردم.

بنابراین، نمی‌توان گفت دعوت و عبادت، مترادف یکدیگرند و اگر کسی از پیامبر یا مرد صالحی استمداد کرد و آنان را خواند، عبادتشان کرده است؛ زیرا دعوت و ندا اعم از پرستش است.

ثانیاً: مقصود از دعا در مجموع این آیات، مطلق خواندن نیست. بلکه دعوت خاصی است که می تواند با لفظ پرستش ملازم باشد؛ زیرا مجموع این آیات در مورد بت پرستانی وارد شده است که بت های خود را خدایان کوچک می پنداشتند.

شکی نیست که خضوع بت پرستان و دعا و استغاثه آنان در برابر بت هایی بود که آنها را به عناوین مالکان حق شفاعت و مغفرت و... توصیف می کردند و آنها را متصرف مستقل در امور مربوط به دنیا و آخرت می شناختند و ناگفته پيدا است که در این شرایط، هر نوع دعوت و درخواستی از این

1 - نوح: 5

صفحه 67

موجودات، عبادت و پرستش خواهد بود. روشن ترین گواه بر این که دعوت و خواندن آنان با اعتقاد به الوهیت بوده، آیه زیر است:

«فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» (1)

- خدایانی که جز خدای بزرگ، آنان را فرا خواندند (می پرستیدند)، آنان را بی نیاز نساخت.

بنابراین، آیات مورد بحث، ارتباطی به محل بحث ما ندارد، موضوع بحث ما درخواست بنده ای از بنده دیگر است که نه او را إله و ربّ می داند و نه مالک و متصرف تامّ الاختیار در امور مربوط به دنیا و آخرت، بلکه او را بنده عزیز و گرامی خدا می شناسد که او را به مقام رسالت و امامت برگزیده و وعده داده است که دعای او را درباره بندگان خود بپذیرد، آنجا که فرموده است:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (2)

- اگر آنان هنگام ستم برخویش، نزد تو می آمدند و از خدا درخواست آمرزش می کردند و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می نمود، یقیناً خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

ثالثاً: آیات یاد شده، گواه روشن است که مقصود از دعوت، مطلق درخواست کار و حاجت نیست بلکه دعوت پرستشی است، از این جهت در يك آیه، پس از لفظ دعوت، بلافاصله از همان معنا به لفظ «عبادت» تعبیر آورده است:

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ

1 - هود: 101

2 - نساء: 64

صفحه 68

عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (1)

- و پروردگار شما فرمود مرا بخوانید (دعوت کنید) تا اجابت کنم شما را، آنان که از عبادت من سرکشی می کنند، به زودی با ذلت و خواری، به دوزخ وارد می شوند.

همانطور که ملاحظه می نمایید در آغاز آیه، لفظ «ادعونی» و در ذیل آن لفظ «عبادتی» بکار برده شده، و این گواه است که مقصود از این دعوت، درخواست و یا استغاثه خاص در برابر موجوداتی بوده است که آنها را به صفات الهی شناخته بودند.

نتیجه

از سه مقدمه یاد شده چنین نتیجه می گیریم که هدف اساسی قرآن در این آیات، نهی از دعوت گروههای بت پرست است که بت ها را شريك خدا و مدبر یا مالکان شفاعت می دانستند و هر نوع خضوع و تذلل و یا ناله و استغاثه و طلب شفاعت و یا درخواست حاجت، از این دید بود که آنان خدایان کوچک می باشند که عهده دار کارهای خدایی هستند و بت پرستان معتقد بودند که خداوند، بخشی از کارهای مربوط به دنیا و آخرت را به آنان واگذار نموده است. این آیات، چه ارتباطی دارد با استغاثه از روح پاکي که از نظر دعوت کننده، ذره ای از مرز بندگی، گام فراتر نهاده بلکه بنده محبوب و گرامی خدا محسوب می شود؟!

اگر قرآن می فرماید: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (2) «مساجد از آن خدا است، پس همراه خدا کسی را نخوانید» مقصود، دعوتهای پرستشی است که عرب جاهلی،

صفحه 69

بت ها و یا اجرام کیهانی و فرشته و جن را می پرستیدند. این آیه و نظایر آن، مربوط به دعوت از شخص یا شیئی است که با معبود دانستن وی همراه باشد و شکی نیست که درخواست از این موجودات، با چنین اعتقاد، پرستش آنان خواهد بود. لیکن این آیات چه ارتباطی به درخواست دعا از شخص دارد که درخواست کننده هیچ مقام الهی و ربوبی و تدبیری برای او قائل نیست بلکه او بنده شایسته و محبوب خدا است؟

ممکن است تصور شود که دعوت اولیای شایسته خدا، تنهادر زمان حیات آنان جایز است و پس از درگذشت آنان، شرك می باشد.

در پاسخ این پرسش می گوئیم:

اولاً: ما از ارواح پاک بندگان نیکوکاری چون پیامبر و امامان، که به تصریح آیات قرآن زنده اند و در افقی فراتر از شهدا به حیات برزخی خود ادامه می دهند، استمداد می کنیم نه از بدنهای خفته درخاک. و اگر درکنار قبورآنان چنین درخواستی می نماییم به خاطر آن است که این حالت، در ما ایجاد ارتباط و توجه بیشتر به ارواح مقدس آنان می نماید. افزون بر این که طبق روایات، این مقام ها، محل استجاب دعا نیز هستند.

ثانیاً: زنده و مرده بودن آنان، نمی تواند ملاک شرك و توحید باشد، در حالی که سخن ما در معیارهای شرك و توحید است نه مفید و غیرمفید بودن این دعوت ها.

البته، سخن درباره این مسأله نیز (یعنی مفید و غیرمفید بودن این گونه استغاثه ها)، در جای خود بیان گردیده است.

صفحه 71

پرسش 15

«بدا» چیست و چرا به آن معتقد هستید؟

پاسخ: واژه «بداء» در لغت عرب، به معنای ظهور و آشکار شدن است، و در اصطلاح دانشمندان شیعه، بر دگرگونی مسیر طبیعی سرنوشت يك انسان در پرتو رفتار صالح و پسندیده وی، اطلاق می گردد. مسأله بداء یکی از فراهای بلند مکتب پویای تشیع است که برخاسته از منطق وحی و کاوش عقل می باشد.

از دیدگاه قرآن کریم، انسان در برابر سرنوشت خود، همیشه دست بسته نیست، بلکه راه سعادت برای او باز است و می تواند با بازگشت به راه حق و رفتارهای شایسته، مسیر فرجام زندگی خود را دگرگون سازد. از این رو، این حقیقت رابه عنوان يك اصل فراگیر و پایدار، چنین بیان می کند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا يَقَوْمَ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». (1)

- هیچگاه خداوند وضع گروهی را تغییر نمی دهد تا این که خود، وضع خویش را دگرگون سازند.

و در جای دیگر می فرماید:

1 - رعد: 11

صفحه 72

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ». (1)

- هرگاه اهل آن مناطق ایمان می آوردند و پرهیزکار می شدند، درهای برکات آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم.

و درباره تغییر سرنوشت حضرت یونس می فرماید:

«فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ». (2)

- پس اگر او از تسبیح کنندگان نمی بود، تا روز رستاخیز، در شکم از (نهنگ) باقی می ماند.

از آیه اخیر چنین برمی آید که ظاهر جریان، ایجاب می کرد یونس پیامبر، تا قیامت در آن زندان ویژه باقی بماند. لیکن

رفتار شایسته آن حضرت (یعنی تسبیح گفتن)، مسیر سرنوشت وی را دگرگون ساخت و او را نجات داد.

این حقیقت، در روایات اسلامی نیز پذیرفته شده است. پیامبر گرامی در این زمینه می فرماید:

«إن الرجل ليحرم الرزق بالذنب يصيبه ولا يردّ القدر إلا الدعاء ولا يزيد في العمر إلا البرّ». (3)

یک انسان، به سبب گناه، از روزی خود محروم گردد و هیچ چیز نمی تواند این تقدیر و سرنوشت را دگرگون سازد مگر دعا کردن و هیچ چیز بر عمر وی نمی افزاید مگر نیکی نمودن.

1 - اعراف: 96

2 - صافات: 143 و 144

3 - مسند احمد، ج 5، ص 277 و مستدرک حاکم، ج 1، ص 493. و نظیر آن در «التاج الجامع للاصول»، ج 5، ص 111.

صفحه 73

از این روایت و امثال آن، به خوبی استفاده می شود که انسان بر اثر عصیان و گناه، به محرومیت از روزی، محکوم می شود؛ لیکن با رفتاری شایسته؛ مانند دعا می تواند مسیر سرنوشت خود را تغییر دهد و با نیکی کردن، بر عمر خود بیفزاید.

نتیجه

از آیات قرآن و سنت استفاده می شود که چه بسا انسان در چهارچوب رفتارهای متعارف خود، از دیدگاه اسباب و مسببات طبیعی و روال عادی عکس العمل کارها، به سرنوشت خاصی محکوم گردد و یا احیاناً یکی از اولیای خدا؛ مانند پیامبر و امام، به آن خبر دهد، به این معنا که اگر این طرز رفتار وی ادامه یابد سرنوشت مذکور در انتظار او خواهد بود. لیکن بر اثر يك چرخش ناگهانی، رفتاری متفاوت در پیش گیرد و از این راه، فرجام خود را دگرگون سازد.

این حقیقت برخاسته از منطق وحی و سنت پیامبر و کاوش عقل سلیم، در اصطلاح دانشمندان شیعه، «بداء» نامیده می شود.

شایسته است روشن گردد که تعبیر به بداء، از ویژگیهای تشیع نیست بلکه در نوشتارهای اهل سنت و در سخنان پیامبر گرامی، این تعبیر به چشم می خورد؛ به عنوان نمونه، پیامبر در حدیث یاد شده در زیر، واژه «بداء» را بکار برده است.

«بَدَأَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ». (1)

لازم به ذکر است که مسأله بداء به معنای راه یافتن دگرگونی به ساحت مقدس علم خداوندی نیست؛ زیرا خدا از ابتدا بر روند طبیعی رفتار انسانها و هم بر تأثیر عوامل

1 - النهاية في غريب الحديث و الأثر، نگارش مجدالدین مبارک بن محمد جزری، ج 1، ص 109.

صفحه 74

دگرگون کننده این روند، که موجب بداء می گردد، آگاه است و خود نیز در قرآن بدان خبر داده است.

«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». (1)

- خدا هر چه را بخواهد و هر چه را بخواهد اثبات می کند و اصل کتاب (لوح محفوظ) نزد اوست.

بنابراین، خداوند بزرگ به هنگام بروز بداء، حقیقتی را که نزد وی از ازل معلوم بوده، بر ما آشکار می سازد. و لذا امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«ما بدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ إِلَّا كَانَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَبْدُوهُ». (2)

- در هیچ موردی برای خدا بداء رخ نداد مگر این که در ازل، از آن آگاه بود.

فلسفه بداء

شکی نیست که اگر انسان، دست خود را در تغییر سرنوشت خویش باز بداند، درصدد ساختن آینده ای بهتر

برمی آید و با روحیه ای برتر و تلاشی بیشتر، در بهسازی زندگی خود می کوشد.

به بیانی دیگر، همانگونه که مسأله توبه و شفاعت، انسان را از نومیدی و سردی زندگی نجات می دهد، حقیقت بداء نیز موجب نشاط و شادابی وی می گردد و او را به آینده ای روشن امیدوار می سازد؛ زیرا در پرتو این بینش، انسان می داند که می تواند سرنوشت خود را به حکم خدای بزرگ، تغییر دهد و به سوی آینده ای بهتر و فرجامی درخشان تر قدم بردارد.

1 - رعد: 39

2 - اصول کافی، ج 1، کتاب التوحید، باب البداء، حدیث 9.

صفحه 75

پرسش 16

آیا شیعه معتقد به تحریف قرآن است؟

پاسخ: مشهور دانشمندان شیعه برآنند که هیچ گونه تحریفی در ساحت مقدس قرآن راه نیافته و قرآنی که امروز در دست ما است، همان کتاب آسمانی است که بر پیامبر گرامی نازل شد و هیچ زیاده و نقصانی در آن صورت نگرفته است. برای روشن شدن این سخن، به چند گواه روشن در این زمینه، اشاره می کنیم:

1 - پروردگار عالم صیانت و پاسداری از کتاب آسمانی مسلمانان را تضمین نموده و می فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (1)

- ما قرآن را فرو فرستادیم و یقیناً از آن نگهبانی می کنیم.

روشن است که شیعیان جهان، از آنجا که قرآن را به عنوان سرلوحه اندیشه و رفتار خود قرار می دهند، به این آیه شریفه ارج نهاده و به پیام آن در حفظ و صیانت کتاب خدا، ایمان دارند.

2 - پیشوای بزرگ شیعیان علی(علیه السلام) که خود همواره همراه پیامبر گرامی و از کاتبان وحی بود،

صفحه 76

در مناسبت‌های گوناگون، مردم را به سوی همین قرآن، دعوت فرموده است که برخی از سخنان آن حضرت را در زیر یادآور می شویم:

«واعلموا أنّ هذا القرآن هو النّاصح الّذي لا يغشّ و الهادي الّذي لا يضلّ». (1)

- بدانید که این قرآن، موعظه‌گری است که هرگز غش و خیانت نمی‌کند و راهنمایی است که هرگز گمراه نمی‌سازد.

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْطُ أَحَدًا يَمِثُلُ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُهُ الْمُمِينُ». (2)

- خداوند سبحان، هرگز کسی را به مانند این قرآن نصیحت نفرموده است، قرآن ریسمان ستبر الهی و وسیله استوار خدا است.

«ثم أنزل عليه الكتاب نوراً لا تطفأ مصابيحہ، و سراجاً لا يخبوا توقّده. و منهاجاً لا يضلّ نهجه... و فرقاناً لا يخمد برهانه». (3)

- سپس خداوند کتابی را فرو فرستاد که نوری است خاموش نشدنی و چراغی است که هرگز بی فروغ نمی‌شود، و راهی است که هرگز رهروانش را گمراه نمی‌سازد، و مایه جدایی حق و باطل است که هیچگاه دچار خمودی برهان نمی‌گردد.

از سخنان والای پیشوای بزرگ شیعیان، به خوبی روشن می‌گردد که قرآن کریم بسان چراغ فروزانی است که تا ابد، روشنگر راه انسانهای پیرو آن، باقی خواهد ماند و هیچگونه

1 - نهج البلاغه (صیحی صالح) خطبه 176.

2 - نهج البلاغه (صیحی صالح) خطبه 176.

3 - نهج البلاغه (صیحی صالح) خطبه 198.

دگرگونی که موجب خاموشی فروغ آن و یا باعث گمراهی انسانها گردد، در آن راه نخواهد یافت.

3 - دانشمندان شیعه، اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی فرمود: «من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها به جای می گذارم؛ یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگر اهل بیت و عترتم، مادام که به آن دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نمی شوید».

این حدیث، از احادیث متواتر اسلامی است که هر دو گروه شیعه و سنی آن را نقل کرده اند. از این بیان نیز به روشنی معلوم می گردد که از نظر شیعه، کتاب خدا (قرآن) هرگز دچار دگرگونی نخواهد شد؛ زیرا اگر تحریف در قرآن راه یابد، تمسک به آن موجب هدایت و رفع گمراهی نمی شود و این نتیجه، با نص این روایت متواتر، ناسازگار است.

4 - در روایات پیشوایان شیعه، که همه دانشمندان و فقیهان ما آنها را نقل کرده اند، به این حقیقت تصریح شده است که قرآن، معیار تشخیص حق و باطل و مایه جدایی درست از نادرست است؛ به این معنا که هر سخنی حتی آنچه به اسم روایات به ما می رسد، باید به قرآن بازگردانده شود، اگر با آیات آن سازگار است، حق و درست و در غیر این صورت، باطل و نادرست خواهد بود.

روایات در این زمینه، در کتابهای فقهی و روایی شیعه بسیار است که به یکی از آنها اشاره می کنیم:

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«ما لَمْ يُوَافِقْ مِنْ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ».(1)

- هر سخنی که با قرآن سازگار نباشد، بیهوده و باطل است.

از این روایات نیز به خوبی روشن می گردد که دگرگونی، در قرآن راه

1 - اصول کافی، ج 1، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب، روایت 4.

ندارد و لذا این کتاب مقدس، تا ابد می تواند به عنوان میزان شناخت حق و باطل، قلمداد شود.

5 - دانشمندان بزرگ شیعه که همواره پیشتازان فرهنگ اسلام و تشیع بوده اند، به این حقیقت اعتراف کرده اند که قرآن کریم هرگز دچار دگرگونی نخواهد شد. گرچه شمارش همه این بزرگان دشوار است، لیکن به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1 - ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی، معروف به «صدوق» (متوفای 381 هـ .) می فرماید:

«اعتقاد ما درباره قرآن این است که آن سخن خدا و وحی است. و کتابی است که باطل و نادرسی در آن راه ندارد و از جانب پروردگار حکیم و دانا نازل گردیده است و او فرو فرستنده و نگهبان آن می باشد».(1)

2 - سید مرتضی علی بن حسین موسوی علوی، معروف به «علم الهدی» (متوفای 436 هـ .) می فرماید:

«گروهی از صحابه پیامبر؛ مانند عبدالله بن مسعود و ابی ب کعب و غیر آنها، بارها همه قرآن را از اول تا به آخر، بر پیامبر گرامی خواندند و همه این ها به خوبی بر این حقیقت گواهی می دهند که قرآن گردآوری شده و مرتب و بدون کاستی و پراکندگی بوده است».(2)

3 - ابوجعفر محمد بن حسن طوسی معروف به «شیخ الطائفه» (متوفای 460 هـ .) می فرماید:

«اما سخن در فزونی یا کاستی قرآن، از مطالبی است که در خور این کتاب نمی باشد؛ زیرا همه مسلمانان بر عدم فزونی قرآن، اتفاق نظر دارند، و در مورد کاستی آن هم،

1 - الاعتقادات، ص 93.

2 - مجمع البیان، ج 1، ص 10، به نقل از جواب «المسائل الطرابلسیّات» سید مرتضی.

ظاهر مذهب مسلمانان، برخلاف آن است و این گفتار (عدم زیادتی درقرآن)، به مذهب ما سزاوارتر است. این سخن را

سید مرتضی پذیرفته و تأیید نموده است. و ظاهر روایات نیز همین حقیقت را به ثبوت می‌رساند. اندکی از مردم، به روایاتی در مورد نقصان آیات و یا جابه‌جایی آنها اشاره کرده‌اند که از طریق شیعه و اهل سنت رسیده است ولی این روایات، از قبیل خبرهای واحد هستند که موجب علم و یا عمل بر طبق آن نمی‌شوند و بهتر آن است که از آنها اعراض شود» (1).

4 - ابوعلی طبرسی، صاحب تفسیر «مجمع البیان» می‌فرماید:

«در مورد فزونی قرآن، همه امت اسلامی، بر بی‌پایگی آن، اتفاق نظر دارند، و اما در مورد کاسته شدن آیات آن، اندکی از اصحاب ما و گروهی از فرقه «حشویه» از اهل سنت روایاتی آورده‌اند، ولی آنچه از مذهب ما پذیرفته شده و صحیح است، برخلاف آن می‌باشد» (2).

5 - علی بن طاووس حلی معروف به «سید بن طاووس» (متوفای 664 هـ.) می‌فرماید:

«نظر شیعه آن است که دگرگونی در قرآن راه ندارد» (3).

6 - شیخ زین الدین عاملی (متوفای 877 هـ.) در تفسیر آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» می‌فرماید:

«یعنی ما قرآن را از هر دگرگونی و تغییر و فزونی محافظت و

1 - تبیان، ج 1، ص 3.

2 - مجمع البیان، ج 1، ص 10.

3 - سعد السعود، ص 144.

صفحه 80

پاسداری می‌نمایم» (1).

7 - قاضی سید نورالدین تستری، صاحب کتاب احقاق الحق، (متوفای 1019 هـ.) می‌فرماید:

«آنچه برخی به شیعه امامیه نسبت داده‌اند که آنان به دگرگونی قرآن فائل هستند، مورد پذیرش همه شیعیان

نیست. تنها اندکی از آنان، چنین عقیده ای دارند که در میان شیعیان، به آنان اعتنا نمی شود» (2).

8 - محمد بن حسین، معروف به «بهاءالدین عاملی» (متوفای 1030 هـ.) می فرماید:

«صحیح آن است که قرآن عظیم، از هرگونه فزونی و کاستی مصون است و این که گفته می شود: «نام امیر مؤمنان (علیه السلام) از قرآن حذف شده است!» نزد دانشمندان پذیرفته نیست و هر کس که در تاریخ و روایات کاوش کند، می داند که قرآن به دلیل تواتر روایات و نقل هزاران تن از صحابه ثابت و استوار است و همه آن در زمان پیامبر گرامی، گردآوری شده است» (3).

9 - فیض کاشانی، صاحب کتاب وافی (متوفای 1091 هـ.)، پس از آن که آیاتی از قبیل «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» را، که بر عدم دگرگونی قرآن دلالت دارند، ذکر می کند، می فرماید:

«در این هنگام، چگونه ممکن است تحریف و دگرگونی در قرآن راه یابد؟ علاوه بر این که روایات تحریف، مخالف کتاب

1 - اظهارالحق، ج 2، ص 130.

2 - آلاء الرحمن، ص 25.

3 - آلاء الرحمن، ص 25.

صفحه 81

خدا است. پس باید این روایات را بی پایه دانست» (1).

10 - شیخ حر عاملی (متوفای 1104 هـ.) می فرماید:

«انسان کاوشگر در تاریخ و اخبار؛ بدرستی می داند که قرآن به دلیل تواتر روایات و نقل هزاران تن از صحابه، ثابت و استوار است و در زمان پیامبر، گردآوری شده و منظم بوده است» (2)

11 - محقق بزرگوار «کاشف الغطاء» در کتاب معروف خود «کشف الغطاء» می گوید:

«شکی نیست که قرآن، در پرتو حفظ و صیانت الهی، از هر کمبودی (و دگرگونی) محفوظ مانده است، چنانکه صریح قرآن و اتفاق نظر دانشمندان در همه عصرها بر آن گواهی می دهد. و مخالفت گروه اندکی، قابل اعتنا نمی باشد».

12 - رهبر انقلاب اسلامی، حضرت آیه الله العظمی امام خمینی(قدس سره) نیز در این زمینه سخنی دارند که به عنوان گواه روشن دیگر، آن را یادآور می شویم:

«هرکس به عنایت مسلمانان در مورد گردآوری قرآن و نگهبانی و ضبط و تلاوت و نوشتن آن، آگاه باشد، بر بی پایگی پندار «تحریف قرآن» گواهی می دهد و آن را غیرقابل باور می یابد و اخباری که در این زمینه وارد شده، یا ضعیف است که نمی توان به آنها استدلال نمود و یا مجهول است که نشانه های ساختگی بودن آنها آشکار می باشد و یا روایاتی است که مضمون آنها، تأویل و تفسیر قرآن است و یا اقسام دیگر که بیان آنها به تألیف کتابی جامع در این مورد نیاز دارد و اگر بیم خارج شدن از موضوع بحث نمی رفت،

1 - تفسیر صافی، ج 1، ص 51.

2 - آلاء الرحمن، ص 25

صفحه 82

تاریخ قرآن و آنچه در طول قرنها برآن گذشته را شرح می دادیم و روشن می ساختیم که قرآن مجید، درست همین کتاب آسمانی است که در دست ما است و اختلاف نظری که در میان قاریان قرآن وجود دارد، امری جدید است که هیچ ارتباطی با آنچه که جبرئیل امین بر قلب پاک پیامبر گرامی نازل نمود، ندارد».(1)

نتیجه: جمهور مسلمانان، اعم از شیعه و سنی برآنند که این کتاب آسمانی، درست همان قرآنی است که بر پیامبر گرامی، فرو فرستاده شده است و از هرگونه تحریف و دگرگونی و فزونی و کاستی در امان است.

با این بیان، بی پایگی نسبت ناروایی که به شیعیان داده اند، به ثبوت می رسد و اگر نقل روایات ضعیفی در این مورد موجب این اتهام گردیده است، می گوئیم نقل این روایات به فرقه اندکی از شیعه اختصاص ندارد؛ زیرا جمعی از مفسران

اهل سنت نیز اینگونه روایات ضعیف را نقل کرده اند که به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

1 - ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی در تفسیر خود از ابوبکر انباری و او نیز از اُبی بن کعب روایت می کند که سوره احزاب (با هفتاد و سه آیه) در زمان پیامبر به اندازه سوره بقره (که دویست و هشتاد و شش آیه دارد) بوده است و آیه «رجم» نیز در این سوره قرار داشته (2) (هم اکنون اثری از چنین آیه ای در سوره احزاب به چشم نمی خورد!).

و نیز در همین کتاب، از عایشه نقل می کند که گفته است:

«سوره احزاب در زمان پیامبر دویست آیه داشته، پس چون

1 - تهذیب الاصول، تقریرات دروس امام خمینی، ج 2، ص 96 [به قلم استاد جعفر سبحانی].

2 - تفسیر قرطبی، جزء 14، ص 113، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

صفحه 83

مصحف نوشته شد، به بیش از آنچه که الآن موجود است دست نیافتند!» (1)

2 - صاحب کتاب «الاتقان» نقل می کند که عدد سوره های مصحح «اُبی» یکصد و شانزده سوره بوده است؛ زیرا دو سوره دیگر به نامهای «حفد» و «خلع» در آن وجود داشته است.» (2)

در حالی که همه می دانیم قرآن کریم یکصد و چهارده سوره دارد و از آن دو سوره (حفد و خلع) در قرآن، اثری نیست.

3 - هبة الله بن سلامه، در کتاب «الناسخ و المنسوخ» از انس بن مالك نقل می کند که گفته است: «در زمان پیامبر سوره ای را می خواندیم که به اندازه سوره توبه بود و من تنها يك آیه از آن را حفظ کرده ام و آن این است:

«لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنَ الذَّهَبِ لَابْتَغَى إِلَيْهِمَا نَالِيًا وَ لَوْ أَنَّ لَهُ نَالِيًا لَابْتَغَى إِلَيْهَا رَابِعًا وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ!».

در حالی که می دانیم چنین آیه ای در قرآن یافت نمی شود و اصولاً با بلاغت قرآن نیز سازگار نمی باشد.

4 - جلال الدین سیوطی در تفسیر «در المنثور» از عمرین خطاب روایت می کند که سوره احزاب به اندازه سوره بقره بوده و در آن نیز آیه «رحم» وجود داشته است.(3)

بنابراین، گروه اندکی از دو فرقه شیعه و سنی، روایات ضعیف و سست بنیانی را در مورد «وقوع دگرگونی در قرآن»، نقل کرده اند. این روایات ضعیف، از دیدگاه اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان؛ اعم از تشیع و تسنن پذیرفته نشده است.

1 - تفسیر قرطبی، جزء 14، ص 113، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

2 - اتقان، ج 1، ص 67.

3 - در المنثور، ج 5، ص 180، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

صفحه 84

بلکه نص آیات قرآن و روایات صحیح و متواتر اسلامی و اجماع و اتفاق هزاران تن از اصحاب پیامبر و اتفاق مسلمانان جهان، بر آن است که هیچگونه تحریف، تغییر، فزونی و کاستی در قرآن مجید، راه نداشته و ندارد.

صفحه 85

پرسش 17

نظر شیعه نسبت به صحابه چیست؟

پاسخ: از دیدگاه شیعه، کسانی که به دیدار و مصاحبت پیامبر(صلی الله علیه وآله)تشریف حاصل نموده اند، به چند گروه، تقسیم می شوند و ما پیش از آن که به شرح این سخن بپردازیم، شایسته است به صورت اجمال، «صحابی» را تعریف نماییم.

در اینجا، تعریف های گوناگونی پیرامون صحابی پیامبر وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1 - سعید بن مسیب گوید: «صحابی کسی است که به مدت يك يا دو سال با پیامبر بوده و همراه وی در يك يا دو نبرد، شرکت داشته و جنگیده است». (1)

2 - واقدی گوید: «دانشمندان برآنند که هرکس پیامبر را دیده و به اسلام گرویده و در امر دین، اندیشه نموده و به آن راضی گردیده است، نزد ما از اصحاب پیامبر محسوب می شود، گرچه به مدّت يك ساعت از روز باشد». (2)

1 - اسدالغابه، ج 1، ص 11 و 12، طبع مصر.

2 - اسدالغابه، ج 1، ص 12 - 11

صفحه 86

3 - محمد بن اسماعیل بخاری آورده است: «هر کس از مسلمانان با پیامبر مصاحبت داشته و یا او را دیده، از اصحاب آن حضرت است». (1)

4 - احمد بن حنبل گوید: «هر کس يك ماه و يا يك روز و يا يك ساعت، با پیامبر مصاحبت داشته و یا آن حضرت را دیده، جزء اصحاب است». (2)

در میان علمای اهل سنت، «عدالت صحابه» به عنوان يك اصل مسلم پذیرفته شده است، به این معنا که هرکس مصاحبت با پیامبر را درك کرده باشد، عادل است! (3)

اینک در پرتو آیات روشنگر قرآن، به بررسی این سخن می پردازیم و دیدگاه شیعه را که برخاسته از منطق وحی است، می آوریم:

تاریخ، نام و نشان بیش از دوازده هزار تن را به عنوان صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله) ضبط نموده است که در میان آنان، چهره های گوناگونی وجود دارد. شکی نیست که مصاحبت با پیامبر گرامی، افتخار بزرگی بود که نصیب گروهی گردید و امت اسلامی پیوسته به دیده احترام به آنان می نگریستند؛ زیرا آنان، پیشتازان آیین اسلام بودند که برای نخستین بار، پرچم شوکت و عزت اسلام را به اهتزاز درآوردند.

قرآن کریم نیز به تمجید از آن پرچمداران پیشگام می پردازد و می فرماید:

1 - همان

2 - همان

3 - الاستيعاب في أسماء الأصحاب، ج 1، ص 2، در حاشیه «الاصابه»،
اسدالغابه، ج 1، ص 3 به نقل از ابن اثیر

صفحه 87

دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا». (1)

- آنان که پیش از فتح (مکه)، بخشش و مبارزه نمودند، نسبت به کسانی که پس از آن، انفاق و جهاد کردند، مساوی نیستند، بلکه در درجه ای بالاتر قرار دارند.

در عین حال باید اعتراف نمود که مصاحبت با پیامبر خدا، کیمیایی نبوده است که ماهیت انسان ها را دگرگون سازد و همه آنان را تا پایان عمر بیمه کند و در جرگه دادگران قرار دهد.

برای روشن شدن مسأله، سزاوار است پیش از هر چیز به قرآن که مورد اتفاق همه مسلمانان جهان است، روی آوریم و در حل این مسأله، از آن کتاب مقدس آسمانی مدد جوئیم:

صحابی از دیدگاه قرآن

در منطق وحی، انسانهایی که به محضر پیامبر گرامی شرفیاب شده و مصاحبت ایشان را درک کرده اند، دو دسته اند:

گروه نخستین:

کسانی که آیات جاودانه قرآن، به مدح و ستایش آنان می پردازد و از آنان به عنوان پایه گذاران کاخ مجد و شوکت اسلام، یاد می کند و ما در اینجا برخی از فرازهای کتاب الهی را پیرامون این دسته از صحابه، یادآور می شویم:

1 - حدید: 10

1 - پیشتازان نخستین

«وَالسَّائِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ
يَاحْسَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِيُ
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».(1)

- و پیشتازان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به
نیکی از آنان پیروی نمودند، خدا از آنان خشنود و آنان نیز از
خدا خوشنودند و خداوند، بهشت‌هایی را که در آنها نهرها
جاری است، برای آنان مهیا فرموده و این به حقیقت،
رستگاری بزرگی است».

بیعت کنندگان در زیر درخت

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ
مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا».(2)

- خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت نمودند،
خوشنود گردید و آنچه در دلهای آنان می گذشت را دانست،
پس آرامش را بر آنان فرو فرستاد و پیروزی نزدیک را به آنان
پاداش داد».

3 - مهاجران

«لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ
يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ».(3)

1 - توبه: 100

2 - فتح: 18

3 - حشر: 8

صفحه 89

- برای مستمندان مهاجری که از دیار و دارایی خود رانده و
دور شدند، در جستجوی فضل و خوشنودی خدا هستند و
خدا و پیامبر را یاری می نمایند. آنان راستگویان هستند.

4 - اصحاب فتح

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرِيحُهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ». (1)

- محمد فرستاده خدا است و یاران و همراهانش بر کافران سخت دل و با یکدیگر مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجود می بینی که در جستجوی فضل و خوشنودی خدا هستند و بر رخسار آنان، آثار سجده پدیدار است.

گروه دوم

دسته دیگر از کسانی که مصاحبت پیامبر را درک کردند، مردمانی بودند دو چهره یا بیمار دل که قرآن کریم به افشاگری ماهیت آنان پرداخته و پیامبر را از وجود آنان بیم می دهد. در اینجا چند نمونه از این گروه را نیز یادآور می شویم:

1 - منافقان شناخته شده

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ

1 - فتح: 29

صفحه 90

إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ». (1)

- (ای پیامبر) آنگاه که منافقان نزد تو آمدند و گفتند: ما گواهی می دهیم که تو پیامبر خدایی، خدا می داند که تو رسول او هستی و هم او گواهی می دهد که منافقان دروغ گویانند.

2 - منافقان ناشناخته

«وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّو عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...». (2)

- برخی از بادیه نشینان که در اطراف شما هستند، منافقانند و برخی از اهل مدینه، در نفاق فرو رفته اند، تو آنها را نمی شناسی، ما می شناسیم.

3 - بیماردلان

«وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا».(3)

- هنگامی که منافقان و بیماردلان می گفتند وعده خدا و پیامبر، فریبی بیش نبوده است!

4 - گناهکاران

«وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا

1 - منافقون: از آیه اول تا آخر

2 - توبه: 101

3 - احزاب: 12

صفحه 91

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ».(1)

- برخی که به گناهان خود اعتراف کردند، عمل شایسته را با کار بد به هم آمیختند، باشد که خدا توبه آنان را بپذیرد، خدا آمرزنده و مهربان است.

علاوه بر آیات شریفه قرآن، روایات فراوانی، از ناحیه پیامبرگرامی در مذمت برخی از صحابه رسیده است که به عنوان مثال دو نمونه از آنها را یادآور می شویم:

1 - ابوحازم از سهل بن سعد روایت می کند که گفته است پیامبر گرامی فرمود:

«أنا فرطكم على الحوض من ورد شرب و من شرب لم يظمأ ابداً و ليردّ على أفوامٍ أعرفهم و يعرفونني ثمّ يحال بيني و بينهم».

- من شما را به سوی حوض، می فرستم هرکس بر آن وارد شود از آن می نوشد و هرکس بنوشد، تا ابد تشنه نمی شود و گروه هایی بر من وارد می شوند که من آنان را می شناسم و آنان نیز مرا می شناسند، سپس بین من و آنان، جدایی می افتد.

ابوحازم گفته است در حالی که من این حدیث را می خواندم، نعمان بن ابی عیاش شنید، پس گفت: این

چنین از سهل شنیدی؟ گفتم آری. گفت: گواهی می دهم
که ابوسعید خدری نیز بر این حدیث چنین اضافه می کرد که
پیامبر می فرماید:

«إِنَّهُمْ مَنِيٌّ فَيَقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ سَحَقًا

1 - توبه: 102

صفحه 92

سَحَقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي». (1)

- آنان از من هستند. پس گفته می شود تو نمی دانی که
آنان بعد از تو چه کردند! پس من می گویم دور باد از رحمت
خدا آن که پس از من (احکام را) دگرگون ساخت.

از این جمله که «من آنها را می شناسم و آنان مرا
می شناسند» و جمله دیگر که فرمود: «پس از من، دگرگون
ساخت» معلوم می گردد که مراد از آنان، اصحاب آن حضرت
هستند که مدتی با ایشان همراه بودند (این حدیث را بخاری
و مسلم نیز، روایت نموده اند).

2 - بخاری و مسلم از پیامبر روایت کرده اند که فرمود:

«يُرِدُّ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطًا مِنْ أَصْحَابِي - أَوْ قَالَ مِنْ أُمَّتِي -
فَيَحْلُؤُونَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِي فَيَقُولُ إِنَّهُ لَا أَعْلَمُ
لَكَ بِمَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ إِرْتَدَّوْا عَلَيَّ أَدْبَارَهُمُ الْقَهْقَرَى». (2)

- در روز رستاخیز، گروهی از اصحاب من - یا فرمود از ائمتم -
برمن وارد می شوند پس از حوض (کوثر) دور می گردند، (از
ورود و نزدیک شدن آنان به حوض کوثر جلوگیری می شود)
پس من می گویم: «خدایا! این ها اصحاب من هستند»، خدا
می فرماید: تو به آنچه آنان پس از تو انجام دادند، آگاه
نیستی، آنان به همان حالت سابق (دوران جاهلیت)
بازگشتند.

1 - جامع الاصول (ابن اثیر)، ج 11، کتاب الحوض فی ورود الناس علیه، ص
120، ج 7972.

2 - جامع الاصول، ج 11، ص 120، ج 7973

نتیجه

از آیات قرآن و سنت پیامبر روشن می شود که اصحاب و افرادی که به مصاحبت پیامبر نایل شده اند، همه در يك سطح و يك نواخت نبودند، بلکه گروهی از آنان، انسانهایی پیراسته و در اوج شایستگی بودند که خدمات ارزنده آنها سبب بارور شدن نهال نوپای اسلام گردید و دسته دیگر از همان آغاز، افرادی دو چهره و منافق، بیمار دل و یا گناهکار بودند. (1)

و بدین بیان، نظر شیعه در مورد صحابه پیامبر که همان دیدگاه کتاب خدا و سنت است، روشن می گردد.

1 - برای توضیح بیشتر، به قرآن مجید، سوره منافقون مراجعه فرمایید.

پرسش 18

مقصود از ازدواج متعه چیست و چرا شیعه آن را حلال می داند؟

پاسخ: نکاح پیوندی است بین زن و شوهر. چیزی که هست این پیوند، گاهی به صورت دائمی است و حد و مرزی برای آن در عقد، بیان نمی شود و گاهی همان ماهیت، به صورت محدود، موقت و بامدتمعین است. هر دو به عنوان ازدواج شرعی انجام می گیرد و تفاوت این دو تنها در «دائم» و «موقت» بودن آن است. در سایر خصوصیات با یکدیگر همانند و یکسانند. شرایطی را که اینک یادآور می شویم در نکاح «متعه» بسان «ازدواج دائم» معتبر است:

1 - زن و مرد باید مانع شرعی در ازدواج؛ از قبیل نسب و سبب و دیگر موانع شرعی، نداشته باشند و گرنه عقد آنان باطل است.

2 - مهریه مورد رضایت طرفین باید در عقد ذکر شود.

3 - مدت ازدواج معین باشد.

4 - عقد شرعی اجرا گردد.

5 - فرزندی که از آنان متولد می شود، فرزند مشروع آنان است.

صفحه 96

همانگونه که برای فرزندان متولد شده بانکاح دائم، شناسنامه گرفته می شود، باید برای فرزندی که در نتیجه نکاح موقت متولد می گردد، شناسنامه اخذ گردد و در این مورد نیز تفاوتی بین عقدا دائم و موقت وجود ندارد.

6 - نفقه فرزندان، بر پدر است و اولاد از پدر و مادر ارث می برند.

7 - آنگاه که مدت ازدواج به پایان رسید، اگر زن در حد یائسه نباشد، باید عده شرعی نگه دارد و اگر در اثنای عده روشن شود که باردار است، باید از هر نوع ازدواج خودداری کند تا وضع حمل نماید.

همچنین، سایر احکام ازدواج دائم باید در مورد متعه رعایت شود تنها تفاوت این است که چون ازدواج متعه برای رفع ضرورت ها تشریح شده است، هزینه زن بر عهده شوهر نیست و در صورتی که زن به هنگام عقد، شرط میراث ننماید، از شوهر خود ارث نمی برد. و روشن است که این دو تفاوت، تأثیری درماهیت نکاح ندارند.

همگی معتقدیم که آیین اسلام، شریعت جاودانی و خاتم است که پاسخگوی تمام نیازها می باشد. اینک می گوئیم جوانی که به منظور ادامه تحصیلات خود باید سالهای متمادی در يك کشور و یا شهر غریب به سر ببرد و به علت امکانات محدود، نمی تواند به ازدواج دائم دست یابد، در برابر خود سه راه مشاهده می کند که باید یکی از آنها را انتخاب کند:

الف - به همان حالت عزب باقی بماند.

ب - در منجلاب فحشا و آلودگی ها سقوط کند.

ج - در چهارچوب شرایط یاد شده، با زنی که ازدواج او شرعاً جایز است، برای مدت معینی ازدواج نماید.

در مورد صورت نخست باید گفت که غالباً با شکست روبرو می شود، هر چند افراد انگشت شماری می توانند قید هر نوع عمل جنسی را بزنند و صبر و بردباری پیشه سازند ولی

این روش، برای همه قابل اجرا نیست.

فرجام کسانی که راه دوم را برگزینند نیز تباهی و بیچارگی است و از دیدگاه اسلام عملی است حرام. و اندیشه تجویز آن به بهانه ضرورت، نوعی گمراهی فکری و کج اندیشی می باشد.

بنابراین، تنها راه سوم متعین می شود که اسلام آن را پیشنهاد نموده و در زمان پیامبر نیز به آن عمل می شد و بعدها مورد اختلاف واقع گردید.

در اینجا از یادآوری يك نکته ناگزیریم و آن این که: کسانی که از نکاح متعه هراس دارند و آن را نامشروع می پندارند، باید توجه داشته باشند که همه فقها و محققان اسلامی، نظیر آن را از نظر معنا، در عقد دائم پذیرفته اند، و آن این که زوجین، عقد دائم ببندند ولی نیت هر دو آن باشد که بعد از يك سال و یا کمتر و بیشتر، به وسیله طلاق از هم جدا گردند.

روشن است که چنین پیوندی، به حسب ظاهر دائمی و در حقیقت موقت است و تفاوتی که این گونه نکاح دائم بامتعه دارد این است که متعه، در ظاهر و باطن، محدود و موقت است ولی این نوع ازدواج دائم، به ظاهر پیوسته و همیشگی و در باطن محدود می باشد.

کسانی که این نوع از ازدواج دائم را، که مورد پذیرش همه فقهای اسلامی است، تجویز می کنند، چگونه از تشریح و تجویز نکاح متعه بر خود بیم و هراس راه می دهند؟

تا اینجا با ماهیت ازدواج متعه آشنا شدیم. اکنون وقت آن است که با دلائل حلال بودن و تشریح آن آشنا گردیم و شایسته است در اینجا در دو مرحله سخن بگوییم:

1 - مشروع بودن نکاح متعه در صدر اسلام.

2 - نسخ نشدن این حکم شرعی در زمان رسول خدا.

دلیل روشن مشروع بودن متعه، این آیه است:

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ قَرِيضَةً» (1).

- پس هرگاه، از آن زنان بهره مند شدید، مزد آنان را (که مهر معین است) بپردازید.

الفاظ این آیه به روشنی گواه است که در مورد ازدواج موقت وارد شده؛ زیرا:

اولاً؛ واژه «استمتاع» بکار رفته، که ظاهراً در مورد «نکاح موقت» است. اگر نکاح دائم منظور بود نیاز به قرینه داشت.

ثانیاً؛ لفظ «أُجُورَهُنَّ» به معنای «مزد آنان» بکار برده شده است که گواه روشنی برمنعه است؛ زیرا در مورد نکاح دائم کلماتی از قبیل «مهریه» و «صداق» بکار می رود.

ثالثاً؛ مفسران شیعه و سنی بر آنند که آیه یاد شده، در مورد نکاح متعه نازل گردیده است.

جلال الدین سیوطی در کتاب تفسیر «در المنثور» از ابن جریر و سدی نقل می کند که آیه فوق در مورد متعه است. (2)

همچنین، ابوجعفر محمد بن جریر طبری در تفسیر خود، از سدی و مجاهد و ابن عباس نقل می کند که این آیه در مورد نکاح موقت است. (3)

رایعاً؛ صاحبان صحاح و مسانید و جوامع روایی نیز این حقیقت را پذیرفته اند؛ به عنوان مثال مسلم بن حجاج در صحیح خود به نقل از جابر بن عبدالله و سلمة بن اکوع، روایت می کند که گفته اند:

1 - نساء: 24

2 - در المنثور، ج 2، ص 140، در ذیل آیه یاد شده

3 - جامع البیان فی تفسیر القرآن، جزء 5، ص 9

صفحه 99

«خرج علينا منادى رسول الله (عليه السلام) فقال ان رسول الله قد اذن لكم ان تستمتعوا؛ يعنى متعة النساء» (1).

- منادی پیامبر به سوی ما آمد و گفت: رسول خدا به شما اجازه استمتاع (بهره مند شدن از زنها); یعنی نکاح متعه زنان را عنایت فرمود.

روایات صحاح و مسانید در این زمینه، بیش از آن است که در این نوشتار بگنجد. بنابراین، اصل تشریح متعه در صدر اسلام و در عصر پیامبرگرامی مورد پذیرش دانشمندان و مفسران اسلامی است.(2)

اینك، سؤال این است: آیا مفاد آیه متعه منسوخ شده است؟

شاید کمتر کسی پیدا شود که در مورد اصل مشروع بودن متعه در زمان رسول خدا تردید کند، سخن درباره بقا و منسوخ نشدن این حکم است.

روایات و تاریخ اسلام، حاکی از آن است که عمل به این حکم الهی تا زمان خلافت خلیفه دوم در میان مسلمانان، رایج بوده و خلیفه، بنابر مصالحی از آن، نهی کرده است.

مسلم بن حجاج، در صحیح خود، نقل می کند که ابن عباس و ابن زبیر، درباره متعه نسا و متعه حج، اختلاف نمودند، جابر بن عبدالله گفت:

«فعلناهما مع رسول الله (صلی الله علیه وآله) ثم نهانا عنهما
عمر فلم نعد لهما».(3)

1 - صحیح مسلم، جزء 4، ص 130، ط مصر

2 - به عنوان نمونه برخی از این مدارك را یادآور می شویم:

(1 صحیح بخاری، باب تمتع، 2) مسند احمد، ج 4، ص 436 و ج 3 ص 356، 3 (الموطأ (مالك)، ج 2، ص 30، 4) سنن بیهقی، ج 7، ص 306، 5) تفسیر طبری، ج 5، ص 9، 6) نهاده ابن اثیر، ج 2، ص 249، 7) تفسیر رازی، ج 3، ص 201، 8) تاریخ ابن خلکان، ج 1، ص 359، 9) احکام القرآن (جصاص)، ج 2، ص 178، 10) محاضرات راغب، ج 2، ص 94، 11) الجامع الكبير (سیوطی)، ج 8، ص 293، 12) فتح الباری ابن حجر، ج 9، ص 141

3 - سنن بیهقی، ج 7، ص 206 و صحیح مسلم، ج 1، ص 395

صفحه 100

- ما همراه با پیامبر(صلی الله علیه وآله) هر دو را انجام می دادیم، سپس عمر ما را از آن دو نهی کرد و از آن پس دیگر به آن دو نپرداختیم.

جلال‌الدین سیوطی در تفسیر خود به نقل از عبدالرزاق و ابوداود و ابن جریر و آنها از «حکم» روایت می‌کنند که از وی سؤال شد آیا این آیه «متعّه» نسخ شده است؟ گفت نه، و علی (علیه السلام) فرمود:

«لولا انّ عمر نهى عن المتعة ما زنى الا شقى» (1).

- اگر عمر از متعه جلوگیری نکرده بود، جز افراد شقاوت‌مند، کسی به زنا آلوده نمی‌شد.

علی بن محمد قوشچی نیز گوید: عمر بن خطاب بر روی منبر گفت:

«أيها الناس ثلاث كنّ على عهد رسول الله أنا أنهى عنهنّ و أحرّمهنّ و أعاقب عليهنّ و هي متعة النّساء و متعة الحجّ و حتىّ على خير العمل» (2).

- ای مردم، سه چیز در زمان رسول خدا بود که من آنها را نهی و تحریم می‌کنم و انجام دهنده آنها را به مجازات می‌رسانم. آنها عبارتند از «متعّه زنان»، «متعّه حج» و «حی علی خیر العمل».

لازم به ذکر است که روایت در این زمینه بیش از آن است که در اینجا یادآور شویم (3).

1 - در المنثور، ج 2، ص 140، در ذیل آیه متعه

2 - شرح تجرید قوشچی، میث امامت، ص 484

3 - برای آگاهی بیشتر، به مدارک و اسناد ذیل مراجعه فرمایید:

(1) مسند احمد، ج 3، ص 356 و 363، (2) البیان و التّیین (جاحظ)، ج 2، ص 223، (3) احکام القرآن (جصاص)، ج 1، ص 342، (4) تفسیر قرطبی، ج 2، ص 370، (5) المبسوط (سرخسی حنفی)، کتاب الحج، باب القرآن، (6) زاد المعاد (ابن قیم)، ج 1، ص 444، (7) کنز العمال، ج 8، ص 293، (8) مسند ابی داوود طیالسی، ص 247، (9) تاریخ طبری، ج 5، ص 32، (10) المستبین (طبری)، (11) تفسیر رازی، ج 3، ص 202 - 200

باید گفت که متعه از اقسام نکاح و ازدواج است؛ زیرا نکاح به دائم و موقت تقسیم می‌گردد و زنی که با وی عقد نکاح موقت بسته می‌شود، زوجه انسان و شوهر او نیز زوج آن

زن می باشد و طبعاً چنین ازدواجی داخل در آیات مربوط به ازدواج است.

اگر قرآن می فرماید:

«وَالَّذِينَ هُمْ يُرْجُوهُمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» (1).

- و آنانکه دامان خود را پاك نگاه می دارند مگر بر ازواج و جفت های خود یا کنیزان که مال آنها هستند.

زنی که به عقد موقت در چهارچوب شرایط یاد شده درآمده است، از افراد و مصادیق «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ» (یعنی مگر بر جفت های خود) می باشد و از چهارچوب آن خارج نیست؛ به این معنا است که زنی که با عقد نکاح متعه به ازدواج مردی درمی آید، همسر و زوجه او خواهد بود و واژه «ازواجهم» آن را شامل می گردد.

و اگر آیه یاد شده (در سوره مؤمنون)، معاشرت جنسی را برای دو گروه از زنان تجویز می کند؛ یکی همسران و دیگری کنیزان، زنی که با نکاح موقت، به ازدواج درمی آید، در قسم اول (همسران) داخل است.

شگفت از سخنانی کسانی که آیه یاد شده در سوره مؤمنون را ناسخ آیه متعه در سوره نساء دانسته اند. در حالی که همه می دانیم آیه ناسخ باید پس از آیه منسوخ نازل شود، ولی در این مورد جریان به عکس است، سوره مؤمنون که به عنوان ناسخ پنداشته شده، مکی است (یعنی در مکه مکرمه، پیش از آن که پیامبر گرامی به مدینه مهاجرت نماید، نازل گردیده است) و سوره نساء که

1 - مؤمنون: 6 - 5

صفحه 102

آیه متعه را دربردارد، مدنی است (بدین معنا که در شهر مدینه، بعد از هجرت پیامبر فرو فرستاده شده است).

اینك می پرسیم آیه واقع در سوره مکی چگونه می تواند ناسخ آیه ای باشد که در سوره مدنی است؟

دلیل روشن دیگری که بر نسخ نشدن آیه متعه در زمان پیامبر گواهی می دهد، همان روایات فراوانی است که نسخ شدن آن را در زمان رسول خدا انکار می کنند، نظیر روایتی که جلال الدین سیوطی در «در المنثور» نقل نمود و شرح آن گذشت. (1)

در پایان این نکته یادآور می شویم که امامان اهل بیت که به حکم حدیث ثقلین، موجب هدایت امت و قرین جدایی ناپذیر قرآند، به مشروع بودن و نسخ نشدن ازدواج متعه، تصریح نموده اند. (2)

و این که اسلام، در هر زمانی توانایی حل مشکلات جوامع بشری را دارد نیز، مشروعیت چنین نکاحی را با رعایت شرایط یاد شده، تأیید می نماید؛ زیرا امروزه یکی از روشهای نجات جوانان از منجلاب فساد و تباهی، همان ازدواج موقت در چهارچوب شرایط خاص می باشد.

1 - در المنثور، ج 2، ص 140 و 141، در ذیل آیه متعه

2 - وسائل الشیعه، ج 14، کتاب النکاح، باب اول از ابواب متعه، ص 436

صفحه 103

پرسش 19

چرا شیعیان، بر تربت سجده می کنند؟

پاسخ: گروهی چنین می پندارند که سجده برخاک و یا تربت شهیدان، به معنای پرستش بوده و نوعی شرك است.

در پاسخ این پرسش باید یادآور شد که میان دو جمله: السجود لله و «السجود علی الأرض» تفاوت روشنی وجود دارد. اشکال یاد شده، حاکی از آن است که میان این دو تعبیر، فرقی نمی گذارند.

بطور مسلم، مفاد «السجود لله» این است که «سجده برای خداست»، در حالی که معنای «السجود علی الأرض» آن است که «سجده بر زمین صورت می گیرد» و به تعبیر دیگر ما با سجده بر زمین، به خدا سجده می کنیم و اصولاً تمام مسلمانان جهان بر چیزی سجده می کنند در حالی که سجده آنان برای خدا است. تمام زائران خانه خدا بر سنگهای

مسجد الحرام سجده می کنند در صورتی که هدف از سجده آنان خدا است.

باین بیان، روشن می شود که سجده کردن بر خاک و گیاه و... به معنای پرستش آنها نیست بلکه سجود و پرستش برای خدا به وسیله خضوع تا حدّ خاک است، همچنین روشن می شود که سجده بر «ترت» غیر از سجده «برای ترت» است.

صفحه 104

از طرفی، قرآن کریم می فرماید:

«وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (1).

- هرکس در آسمان ها و زمین است، برای خدا سجده می کند.

و نیز پیامبر گرامی می فرماید:

«جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا» (2).

- زمین، سجده گاه و مایه پاکیزگی برای من گردیده است.

بنابراین، «سجده برای خدا» با «سجده بر زمین و ترت» نه تنها کوچکترین منافاتی ندارد که کاملاً سازگار است؛ زیرا سجده کردن بر خاک و گیاه، رمز نهایت خضوع و فروتنی در برابر خدای یگانه است.

در اینجا به منظور روشن تر شدن نظریه شیعه، سزاوار است به فرازی از سخنان پیشوای بزرگ خود - امام صادق(علیه السلام) - اشاره نماییم:

«عن هشام ابن الحكم قال قلت لأبي عبد الله(عليه السلام): أخبرني عما يجوز السجود عليه و عما لا يجوز؟ قال: السجود لا يجوز الاعلى الأرض أو ما أثبتت الأرض إلا ما أكل أو لبس. فقلت له جعلت فداك ما العلة في ذلك؟ قال لأنّ السجود هو الخضوع لله عزوجل فلا ينبغي أن يكون على ما يؤكل و يلبس، لأنّ ابناء الدنيا عبید ما يأكلون و يلبسون، و الساجد في سجوده في عبادة الله عزوجل فلا ينبغي أن يضع جبهته في

سجوده على معبود ابناء الدنيا الذين اغتروا بغرورها. و السجود على الأرض افضل لأنه أبلغ في التواضع و الخضوع

1 - رعد: 15

2 - صحيح بخارى، كتاب الصلوة، ص 91

صفحه 105

لله عزوجل». (1)

- هشام بن حكيم مى گوید: از امام صادق(عليه السلام) درباره آنچه سجده بر آنها صحيح است پرسیدم، حضرت فرمود: سجده تنها باید بر زمین و آنچه مى رویند - جز خوردنیها و پوشیدنیها - انجام گیرد. گفتم: فدایت گردم، سبب آن چیست؟ فرمود: سجده، خضوع و اطاعت برای خداوند است و شایسته نیست بر خوردنیها و پوشیدنیها صورت پذیرد؛ زیرا دنیاپرستان، بردگان خوراك و پوشاکند، در حالی که انسان به هنگام سجده، در حال پرستش خدا به سر می برد، پس سزاوار نیست پیشانی خود را بر آنچه که معبود دنیاپرستان خیره سر است، قرار دهد.

و سجده نمودن بر زمین، بالاتر و برتر است؛ زیرا با فروتنی و خضوع در برابر خدای بزرگ، تناسب بیشتری دارد.

این سخن گویا، به روشنی گواه آن است که سجده نمودن بر خاک، تنها بدان جهت است که چنین کاری با تواضع و فروتنی در برابر خداوند یگانه، سازگارتر است.

* * *

در اینجا، پرسش دیگری مطرح می شود که چرا شیعه مقید به سجده بر خاک و یا برخی گیاهان است و بر تمام اشیا سجده نمی کند؟

در پاسخ این سؤال می گوئیم: همانگونه که اصل يك عبادت باید از جانب شرع مقدس اسلام برسد، شرایط اجزاء و کیفیت آنها نیز باید به وسیله گفتار و رفتار بیانگر آن؛ یعنی پیامبر گرامی روشن گردد؛ زیرا رسول خدا، به حکم قرآن کریم، اسوه و نمونه همه انسان های وارسته است.

اینک به بیان فرازهایی از احادیث اسلامی که بیانگر سیره و سنت پیامبر است می پردازیم که همگی حاکی از آن است

1 - بحارالانوار، ج 85، ص 147، به نقل از «علل الشرایع»

صفحه 106

که پیامبر(صلی الله علیه وآله)هم بر خاک و هم بر رویدنی ها مانند حصیر سجده می نموده است، درست به همان شیوه ای که شیعه به آن معتقد است:

1 - گروهی از محدثان اسلامی در کتب صحاح و مسانید خود این سخن پیامبر را بازگو کرده اند که آن حضرت، زمین را به عنوان سجدهگاه خود، معرفی نوده است، آنجا که می فرماید:

«جعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً».(1)

- زمین، برای من، سجدهگاه و مایه پاکیزگی قرار داده شده است.

از کلمه «جعل» که در اینجا به معنای تشریح و قانون گذاری است، به خوبی روشن می شود که این مسأله، يك حکم الهی برای پیروان آیین اسلام است. و بدین سان، مشروع بودن سجده بر خاک و سنگ و دیگر اجزاء تشکیل دهنده سطح زمین، به ثبوت می رسد.

2 - دسته ای از روایات، بر این نکته دلالت دارند که پیامبر گرامی، مسلمانان را به پیشانی نهادن برخاک به هنگام سجده، فرمان می داد، چنانکه امّ سلمه (همسر پیامبر) از آن حضرت روایت می کند که فرمود:

«تَرَبُّ وَجْهَكَ لِلَّهِ».(2)

- رخسار خود را برای خدا، بر خاک بگذار.

و از واژه «تَرَبُّ» در سخن پیامبر، دو نکته روشن میشود؛ یکی آن که باید انسان به هنگام سجده، پیشانی خود را بر روی «تراب»؛ یعنی خاک بگذارد و دیگر آن که این رفتار، به علّت امر به آن، فرمانی است لازم الاجرا زیرا کلمه «تَرَبُّ»

- 1 - سنن بیهقی، ج 1، ص 212، [باب التیمم بالصعيد الطیب]; صحیح بخاری، ج 1، کتاب الصلاة، ص 91، اقتضاء الصراط المستقیم (ابن تیمیّه)، ص 332
- 2 - کنز العمال، ج 7، ط حلب، ص 465، ح 19809، کتاب الصلوة، السجود و ما يتعلق به.

صفحه 107

از ماده «تراب» به معنای خاک گرفته شده و به صورت صیغه امر، بیان گردیده است.

3 - رفتار پیامبر گرامی در این مورد، گواه روشن دیگر و روشنگر راه مسلمانان است. وائل بن حجر می گوید:

«رأيت النبي صَلَّى اللهُ عليه [و آله] وَ سَلَّمَ إِذَا سَجَدَ وَضَعَ جِهَتَهُ وَ أَنْفَهُ عَلَى الْأَرْضِ». (1)

- آنگاه که پیامبر سجده می نمود، پیشانی و بینی خود را بر زمین می نهاد.

انس بن مالك و ابن عباس و برخی از همسران پیامبر مانند عایشه و ام سلمه و گروه بسیاری از محدثان چنین روایت کرده اند:

«كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) يُصَلِّي عَلَى الْخُمْرَةِ». (2)

- پیامبر، بر خمره که نوعی حصیر بود و از لیف درخت خرما ساخته می شد، سجده می نمود.

ابوسعید - از صحابه رسول خدا - می گوید:

«دخلت على رسول الله صَلَّى اللهُ عليه [و آله] وَ سَلَّمَ وَ هُوَ يُصَلِّي عَلَى حَصِيرٍ». (3)

- به محضر پیامبر وارد شدم در حالی که بر حصیری نماز می گزارد.

این سخن، گواه روشن دیگری بر نظریه شیعه است مبنی بر این که سجده بر آنچه از زمین می روید، در صورتی که خوردنی و پوشیدنی نباشد، جایز است.

1 - احکام القرآن، (حصص حنفی)، ج 3، ص 209، طبع بیروت، باب السجود علی الوجه.

2 - سنن بیهقی، ج 2، ص 421، کتاب الصلوة، باب الصلوة علی الخمره

3 - سنن بیهقی، ج 2، ص 421، کتاب الصلوة، باب الصلوة علی الحصیر.

صفحه 108

4 - گفتار و رفتار صحابه و تابعان پیامبر نیز گویای سنت آن حضرت است:

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

«كُنْتُ أَصَلِّي الطُّهْرَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] وَ سَلِّمَ فَأَخَذَ قَبْضَةً مِنَ الْحِصَاءِ لَتَبْرَدَ فِي كَفِّي أضعها لجبهتي أسجد عليها لشدة الحرِّ». (1)

- با پیامبر گرامی نماز ظهر می گزاردم، مشت می سنگریزه برگرفته، و در دست خود نکه می داشتم تا خنک شود و به هنگام سجده بر آنها پیشانی گزاردم و این به خاطر شدت گرما بود.

سپس راوی می افزاید: اگر سجده بر لباسی که بر تن داشت جایز بود، از برداشتن سنگریزه ها و نگهداری آنها، آسان تر بود.

ابن سعد (متوفای 209) در کتاب خود «الطبقات الكبرى» چنین می نگارد:

«كان مسروقٌ إذا خرج يخرج بلبنة يسجد عليها في السفينة». (2)

- مسروق بن اجدع، به هنگام مسافرت، خشتی را باخود برمی داشت تا در کشتی بر آن سجده نماید.

لازم به تذکر است که مسروق بن اجدع، یکی از تابعین پیامبر و اصحاب ابن مسعود بوده است و صاحب «الطبقات الكبرى» وی را جزء طبقه اول از اهل کوفه پس از پیامبر و از کسانی که از ابوبکر و عمر و عثمان و علی (علیه السلام) و عبدالله بن مسعود، روایت نموده اند، به شمار آورده است.

این سخن روشن، بی پایگی گفتار کسانی را که همراه داشتن قطعه ای تربت را شرك و بدعت می پندارند،

1 - سنن بیهقی، ج 1، ص 439، کتاب الصلوة، باب ما روی فی التعجیل بها فی شدّة الحر.

2 - الطبقات الكبرى، ج 6، ص 79، ط بیروت، در احوالات مسروق ابن اجدع.

صفحه 109

اثبات می کند و معلوم می گردد که پیشتازان تاریخ اسلام نیز، بدین کار مبادرت می‌ورزیدند. (1)

نافع می گوید:

«إِنَّ ابْنَ عَمْرٍو كَانَ إِذَا سَجَدَ وَ عَلَيْهِ الْعِمَامَةُ يَرْفَعُهَا حَتَّى يَضَعَ جِهَتَهُ بِالْأَرْضِ». (2)

- عبدالله بن عمر به هنگام سجده، دستار خود را بر می داشت تا پیشانی خود را بر زمین بگذارد.

رزین می گوید:

«كَتَبَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ ابْعَثَ إِلَيَّ بِلُوحٍ مِنْ أَحْجَارِ الْمَرُوءَةِ أُسْجِدُ عَلَيْهِ». (3)

- علی بن عبدالله بن عباس به من نوشت: لوحی از سنگ های کوه مروه را برای من بفرست تا بر آن سجده نمایم.

5 - از سوی دیگر، محدثان اسلامی روایاتی را آورده اند حاکی از آن که پیامبر گرامی کسانی را که به هنگام سجده، گوشه دستار خود را بین پیشانی خود و زمین قرار می دادند، نهی نموده است.

صالح سبایی می گوید:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] وَ سَلَّمَ رَأَى رَجُلًا يَسْجُدُ بَجَنِبِهِ وَ قَدْ اعْتَمَّ عَلَى جِهَتِهِ فَحَسَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] وَ سَلَّمَ عَنْ جِهَتِهِ». (4)

1 - برای آگاهی بیشتر به شواهد دیگر، به کتاب «سیرتنا»، نگارش علامه امینی، مراجعه شود.

2 - سنن بیهقی، ج 2، ص 105، ط 1 (حیدرآباد دکن)، کتاب الصلوة، باب الكشف عن السجدة فی السجود.

3 - ازرقی، اخبار مکه، ج 3، ص 151

4 - سنن بیهقی، ج 2، ص 105

صفحه 110

- پیامبر گرامی، شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود، در حالی که بر پیشانی خود، دستار بسته بود، پیامبر(صلی الله علیه وآله) عمامه را از پیشانی وی کنار زد.

عیاض بن عبدالله قرشی می گوید:

«رأى رسول الله(صلی الله علیه وآله) رجلاً يسجد على كور عمامته فأوماً بيده: إرفع عمامتك و أوماً إلى جبهته». (1)

- رسول خدا مردی را در حال سجده مشاهده فرمود که بر گوشه عمامه خود سجده می نمود، به وی اشاره کرد که دستار خود را بردار، و به پیشانی او اشاره فرمود.

از این روایات نیز به روشنی معلوم می گردد که لزوم سجده بر زمین، در زمان پیامبر گرامی، امری مسلّم بوده است، تاجایی که اگر یکی از مسلمانان، گوشه دستار خود را روی زمین قرار می داد تا پیشانی خود بر زمین نگذارد، مورد نهی رسول خدا قرار می گرفت.

6 - پیشوایان معصوم شیعه که از طرفی - بنا بر حدیث ثقلین - قرین جدایی ناپذیر قرآن و از سوی دیگر اهل بیت پیامبرند، در سخنان خود به این حقیقت، تصریح نموده اند:

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«السجود على الأرض فريضة و على الخمرة سنّة». (2)

- سجده بر زمین، حکم الهی و سجده بر حصیر، سنّت پیامبر است.

و در جای دیگر می فرماید:

«السجود لايجوز إلا على الأرض أو على ما أنبتت الأرض إلا

صفحه 111

ما أكل أو لبس».(1)

- جایز نیست سجده نمودن جز بر زمین و آنچه می رویاند مگر خوردنی ها و پوشیدنی ها.

نتیجه

از مجموع دلایل یاد شده، به روشنی معلوم گردید که نه تنها روایات اهل بیت پیامبر، بلکه سنت رسول خدا و رفتار صحابه و تابعان آن حضرت، بر لزوم سجده کردن بر زمین و آنچه از آن می روید (مگر خوردنی ها و پوشیدنی ها) گواهی می دهد.

علاوه بر آن، قدر مسلم آنست که سجده نمودن بر اشیای یاد شده جایز است در حالی که جایز بودن سجده بر سایر چیزها، مورد تردید و اختلاف است، بنابراین، به مقتضای احتیاط - که راه نجات و رستگاری است - سزاوار است در هنگام سجده کردن، به همین اشیای یاد شده اکتفا شود.

در پایان یادآور می شویم که این بحث، يك مسأله فقهی است و اختلاف میان فقهای اسلامی در اینگونه مسائل فرعی، فراوان به چشم می خورد، ولی يك چنین اختلاف فقهی نباید موجب نگرانی گردد؛ زیرا اینگونه اختلافات فقهی، در میان چهار مذهب اهل سنت نیز به وفور دیده می شود به عنوان مثال، مالکی ها می گویند: گذاشتن بینی بر سجدهگاه، مستحب است در حالی که حنابله آن را واجب می دانند و ترك آن را از موجبات باطل شدن سجده می شمارند.(2)

1 - وسائل الشیعه، ج 3، ص 591، کتاب الصلوة، ابواب ما یسجد علیه، حدیث 1.

2 - الفقه علی المذهب الأربعة، ج 1، ص 161، طبع مصر، کتاب الصلوة، مبحث السجود.

چرا شیعیان به هنگام زیارت، در و دیوار حرم را می بوسند و به آنها تبرک می جویند؟

پاسخ: تبرک جستن به آثار اولیای خدا، مسأله ای نیست که هم اکنون در میان گروهی از مسلمانان پدید آمده باشد، بلکه ریشه های این رفتار را در ژرفای تاریخ زندگانی رسول خدا و صحابه آن حضرت می توان یافت.

نه تنها پیامبر گرامی و یاران وی، بلکه پیامبران پیشین نیز، بدین امر مبادرت می ورزیدند. و اینک دلایل مشروع بودن تبرک به آثار اولیا از دیدگاه کتاب و سنت را از نظر شما می گذرانیم:

1 - در قرآن کریم می خوانیم: هنگامی که یوسف صدیق، خود را به برادران خویش معرفی کرد و آنان را مورد بخشودگی قرار داد، فرمود:

﴿إِذْهَبُوا يَمِيمِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾. (1)

- این پیراهن مرا با خود ببرید و بر صورت پدرم (یعقوب) افکنید تا دیدگانش بینا گردد.

1 - یوسف: 93

صفحه 114

سپس می فرماید:

﴿قَلَّمَا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَى وَجْهِهِ قَارَتِدَّ بَصِيرًا﴾. (1)

- آنگاه که مژده دهنده، آن پیراهن را بر رخسار او افکند، بینایی وی بازگشت.

این سخن گویای قرآن، گواه روشنی بر تبرک جستن پیامبر خدا (یعقوب) به پیراهن پیامبری دیگر (حضرت یوسف) می باشد، بلکه بیانگر آن است که پیراهن یاد شده، موجب بازگشت بینایی حضرت یعقوب گردید.

آیا می توان گفت رفتار این دو پیامبر گرامی، از چهارچوب توحید و پرستش خدا خارج بوده است؟!

2 - شکی نیست که پیامبر گرامی اسلام، به هنگام طواف خانه خدا، حجرالاسود را استلام می نمود و یا می بوسید.

بخاری در صحیح خود می گوید: مردی از عبدالله بن عمر درباره استلام حجر سؤال کرد و او در پاسخ گفت:

«رأيت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يستلمه و يقبله». (2)

- پیامبر را مشاهده کردم که حجرالاسود را استلام می نمود و می بوسید.

در صورتی که اگر لمس کردن و یا بوسیدن سنگی، شرك به خدا بود، هرگز پیامبر (که منادی توحید است) به چنین کاری مبادرت نمی ورزید.

3 - در کتب صحاح و مسانید و در میان کتاب های تاریخ و سنن، روایات انبوهی در مورد تبرک جستن صحابه پیامبر به آثار آن حضرت؛ مانند لباس، آب وضو، ظرف آب و... به چشم می خورد که با مراجعه به آنها، کوچکترین تردیدی در مشروعیت و پسندیده بودن آن باقی نمی ماند.

1 - یوسف: 96

2 - صحیح بخاری، جزء 2، کتاب الحج، باب تقبيل الحجر، صفحه 152 - 151، ط مصر

صفحه 115

گرچه شمارش همه روایات در این زمینه، در این نوشتار نمی گنجد، ولی به عنوان مثال، برخی از آنها را در اینجا یادآور می شویم:

الف: بخاری در صحیح خود، در ضمن روایتی طولانی که شرح برخی از ویژگی های پیامبر و یاران او را دربردارد، چنین می گوید:

«و إذا توضأ كادوا يقتتلون على وضوئه». (1)

- هرگاه پیامبر وضو می گرفت، نزدیک بود مسلمانان، (بر سر بدست آوردن آب وضوی آن حضرت) باهم بجنگند.

ب - این حجر می گوید:

«إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ يُؤْتَى
بِالصَّبِيَّانِ فَيَبْرُكُ عَلَيْهِمَ».(2)

- کودکان را نزد پیامبر می آوردند و آن حضرت به منظور تبرک
آنان، دعا می کرد.

ج - محمد طاهر مکی می گوید:

«از ام ثابت روایت شده که گفت: رسول خدا بر من وارد شد
و از دهانه مشکی که آویزان بود، ایستاده آب نوشید و من
برخاستم و دهانه مشك را بریدم».

سپس می افزاید:

«این حدیث را ترمذی روایت کرده و می گوید: حدیث صحیح و
حسن است و شارح این حدیث در کتاب ریاض الصالحین
می گوید: ام ثابت، دهانه مشك را برید تا جای دهان پیامبر را
نگهداری کند و بدو تبرک جوید و همچنین صحابه

1 - صحیح بخاری، ج 3، باب مايجوز من الشروط فی الاسلام، باب الشروط
فی الجهاد و المصالحه، ص 195

2 - الاصابه، ج 1، خطبه کتاب، ص 7، ط مصر.

صفحه 116

می کوشیدند تا از جایی که رسول خدا از آن آب نوشیده بود،
آب بنوشند».(1)

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَ سَلَّمَ إِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ
جَاءَ خَدْمَ الْمَدِينَةِ يَأْتِيهِمْ فِيهَا الْمَاءُ فَمَا يُؤْتَى بِإِنَاءٍ إِلَّا غَمَسَ
يَدَهُ فِيهَا قَرَّبَمَاهُ جَاؤُوهُ فِي الْغَدَاةِ الْبَارِدَةِ فَيَغْمَسُ يَدَهُ فِيهَا».(2)

(

- خدمت گزاران مدینه به هنگام نماز صبح با ظرف آب نزد
پیامبر می رفتند، پیامبرگرمی دست مبارک خود را در هر يك از
آن ظروف آب فرو می برد، چه بسا در بامداد سردی خدمت
وی می رسیدند، باز هم پیامبر دست خود را در آنها فرو
می برد.(3)

بدین سان، دلایل جواز تبرک به آثار اولیای خدا روشن گشت و
معلوم گردید کسانی که شیعه که را به خاطر این رفتار، به

شرك و دوگانه پرستی، متهم می کنند، معنای توحید و شرك را درست تحلیل نکرده اند. زیرا شرك و پرستش غیر خدا، بدان معنا است که در کنار پرستش خدا، موجود دیگری را نیز خدا بدانیم و یا کارهای خدایی را به وی نسبت دهیم، بطوری که او را در اصل هستی و یا اثربخشی، مستقل و بی نیاز از خدا قلمداد نماییم.

در حالی که شیعه، آثار اولیای خدا را مانند خود آنان، مخلوق و آفریده

1 - تبرک الصحابه، (محمد طاهر مکی)، فصل اول، ص 29، ترجمه انصاری.

2 - صحیح مسلم، جزء 7، کتاب الفضائل، باب قرب النبی - ص - من الناس و تبرکهم به، ص 79.

3 - به منظور آگاهی بیشتر، می توانید به مدارک یاد شده در زیر، مراجعه فرمایید:

1. صحیح بخاری، کتاب اشربه

2. موطأ مالک، ج 1، ص 138، باب صلوات فرستادن بر پیامبر

3. اسدالغابه، ج 5، ص 90

4. مسند احمد، ج 4، ص 32

5. الاستیعاب، در حاشیه «الاصابه»، ج 3، ص 631

6. فتح الباری، ج 1، ص 281 و 282

صفحه 117

خدا می داند که هم در اصل وجود و پیدایش خود وهم در منشأ آثار بودن، نیازمند به خداوند یگانه اند.

شیعه تنها به پاس احترام پیشوایان خود و پیشتازان دین خدا و به منظور ابراز محبت بی شائبه خود نسبت به آنان، بدان آثار تبرک می جوید.

اگر شیعیان به هنگام زیارت حرم پیامبر و اهل بیت آن حضرت، ضریح را می بوسند، و یا در و دیوار را لمس می کنند، تنها

بدان جهت است که به پیامبر گرامی و عترت او عشق می‌ورزند و این يك مسأله عاطفی انسانی است که در وجود يك انسان شیفته، تجلی می‌کند.

ادیبی شیرین سخن می‌گوید:

أَمْرٌ عَلَى الدِّيارِ دِيَارِ سَلْمَى *** أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارِ

وَ مَا حُبُّ الدِّيارِ شَغَفَنَ قَلْبِي *** وَلَكِنْ حُبٌّ مَنْ سَكَنَ الدِّيارِ

- بر دیار سلمی می‌گذرم، این دیوار و آن دیوار را می‌بوسم.

- دوستی آن دیار، قلب مرا شاد نمی‌سازد، بلکه محبت ساکن آن است که مرا به وجد و سرور می‌آورد.

صفحه 119

پرسش 21

آیا از دیدگاه اسلام، دین از سیاست جدا نیست؟

پاسخ: بیش از هر چیز، سزاوار است، معنای «سیاست» روشن شود تا در پرتو آن، رابطه دین با سیاست آشکار گردد. در اینجا برای واژه سیاست، دو احتمال مطرح است:

1 - سیاست را به معنای «تزویر و نیرنگ و به کار گرفتن هر نوع وسیله ممکن در جهت رسیدن به هدف» بدانیم. (هدف، وسیله را توجیه می‌کند).

بدیهی است سیاست بدین معنا، گذشته از این که سیاست به معنای واقعی کلمه نبوده بلکه جز حيله و تقلب چیزی نیست و با دین سازگار نمی‌باشد.

2 - آن که سیاست را به معنای تدبیر امور زندگی يك جامعه از طریق اصول صحیح اسلامی در زمینه های گوناگون، تفسیر نماییم.

سیاست به این معنا که همان اداره امور مسلمانان در پرتو قرآن و سنت است، جزء دین بوده و هرگز از جدا نمی‌باشد.

اینك برخی از دلایل هماهنگی دین با سیاست و لزوم تشکیل حکومت را یادآور می‌شویم:

صفحه 120

روشن ترین گواه این گفتار، روش پیامبر گرامی در دوران پرفراز و نشیب رسالت است. با مطالعه گفتار و کردار رسول خدا، بسان آفتاب، روشن می گردد که آن حضرت، از آغاز دعوت خویش، درصدد پدید آوردن يك حکومت نیرومند، بر پایه ایمان به خدا بود که توانایی پی ریزی طرح ها و برنامه های اسلام را داشته باشد.

شایسته است در اینجا به برخی از شواهدی که بیانگر این همت بلند پیامبر است، اشاره کنیم:

پیامبر، پایه گذار حکومت اسلامی است:

1 - آنگاه که رسول خدا مأموریت یافت تا دعوت خود را آشکار سازد، با روش های گوناگون، به تشکیل هسته های مبارزه و هدایت و گردآوری نیروهای مسلمان پرداخت و در این راستا، با گروه هایی که از دور و نزدیک به زیارت کعبه می آمدند، ملاقات می کرد و آنان را به سوی اسلام دعوت می نمود و در این میان، با دو گروه از مردم مدینه در محل «عقبه» به گفتگو نشست و آنان پیمان بستند تا آن حضرت را به شهر خود دعوت کنند و از او حمایت نمایند(1) و بدین سان، نخستین گامهای سیاستگذاری آن حضرت، در جهت تأسیس دولت اسلامی، برداشته شد.

2 - رسول خدا، پس از هجرت به شهر مدینه اقدام به پایه گذاری و تشکیل يك سپاه نیرومند و با صلاحیت پرداخت، ارتشی که در دوران رسالت وی، در هشتاد و دو نبرد گوناگون، شرکت نمود و با پیروزی های درخشان خود، موانع تشکیل حکومت اسلامی را از سر راه اسلام برداشت.

3 - پس از استقرار حکومت اسلامی در مدینه، پیامبر(صلی الله علیه وآله) با اعزام سفیران و ارسال نامه های تاریخی،

1 - سیره ابن هشام، ج 1، ص 431، مبحث عقبه اولی، ط 2، مصر.

با قطب های نیرومند سیاسی و اجتماعی عصر خود، ارتباط برقرار کرد و با بسیاری از سران گروه ها، پیمان اقتصادی، سیاسی و یانظامی بست.

تاریخ زندگانی پیامبر(صلی الله علیه وآله) ویژگی های نامه های آن حضرت به: «کسری» امپراتور ایران، «قیصر» پادشاه روم، «مقوقس» سلطان مصر، «نجاشی» فرمانروای حبشه و دیگر زمامداران آن زمان را ضبط نموده است. برخی از محققان، اکثر نامه های یاد شده را در رساله ای جداگانه گرد آورده اند.(1)

4 - رسول خدا به منظور پیشبرد اهداف اسلام و انسجام هر چه بیشتر پایه های حکومت اسلامی، برای بسیاری از قبایل و شهرها فرمانروا تعیین کرد. به عنوان مثال نمونه ای از اقدام آن حضرت در این زمینه را می آوریم:

پیامبر گرامی، رفاعه بن زید را به عنوان نماینده خود، به سوی قبیله خویش، اعزام نمود و طی نامه ای چنین نگاشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، (هذا كتاب) من محمد رسول الله(صلی الله علیه وآله) لرفاعة بن زيد إني بعثته إلى قومه عامّةً و من دخل فيهم يدعوهم إلى الله و إلى رسوله فمن أقبل منهم ففى حزب الله و حزب رسوله و من أدير فله أمانٌ شهرين».(2)

- به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه ای است از محمد پیامبر خدا برای رفاعه بن زید. من او را به جانب قوم خود و توابع آن گسیل داشتیم تا آنان را به سوی خدا و پیامبر دعوت کند. پس هرکس دعوت وی را بپذیرد، از حزب خدا و پیامبر خواهد بود و هرکس از او روی بگرداند، تنها دو ماه فرصت امان دارد.

1 - مانند «الوثائق السياسيّة» (محمد حميدالله) و «مكاتب الرسول» (علی احمدی).

2 - مكاتب الرسول، ج 1، ص 144

صفحه 122

با در نظر گرفتن اینگونه رفتارها و اقدام ها از پیامبر(صلی الله علیه وآله) شکی نیست که وی از آغاز بعثت، درصدد تشکیل يك حکومت نیرومند بوده تا در پرتو آن، احکام جهان شمول اسلام، در تمام زوایای زندگانی جوامع بشری، تحقق یابد.

آیا کارهایی از قبیل پیمان بستن با گروه‌ها و قبایل متنفّذ، بنیان‌گذاری ارتشی نیرومند، اعزام سفیر به کشورهای مختلف، هشدار دادن به پادشاهان و فرمانروایان و مکاتبه با آنان، و گسیل داشتن استانداران و فرمانداران به شهرها و بخشهای دور و نزدیک و امثال این کارها، جز «سیاست» - به معنای تدبیر و اداره شؤون جامعه - نام دیگری دارد؟

گذشته از سیره پیامبر، رفتار خلفای راشدین برای مسلمانان و بخصوص روش امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) برای هر دو گروه شیعه و سنی، در زمان خلافت و حکومت خویش نیز، بر «هماهنگی دین با سیاست» گواهی می‌دهد.

دانشمندان هر دو گروه اسلامی، دلایل گسترده‌ای از کتاب و سنت بر لزوم حکومت و مدیریت امور جامعه، اقامه کرده‌اند که به عنوان نمونه، برخی از آنها را یادآور می‌شویم:

ابوالحسن ماوردی در کتاب خود «احکام سلطانیّه» می‌گوید:

«الامامة موضوعة لخلافة النبوة في حراسة الدين و سياسة الدنيا، و عقدها لمن يقوم بها في الامّة واجب بالإجماع».(1)

- امامت و حکومت، به منظور جانشینی و پی‌گیری نبوت، قرار داده شده است، تا موجب پاسداری از دین و سیاست و تدبیر امور دنیا گردد، و برقراری حکومت برای کسی که آن را برپا می‌دارد، به اتفاق و اجماع مسلمانان، واجب است.

1 - الاحکام السلطانیة (ماوردی)، باب اول، ص 5، ط 1، مصر.

صفحه 123

این دانشمند اسلامی، که یکی از علمای مشهور اهل سنت است، در مقام اثبات این معنا، به دو نوع دلیل، اشاره می‌نماید:

1 - دلیل عقلی

2 - دلیل شرعی

در مورد دلیل عقلی، چنین می‌نگارد:

«لما فى طباع العقلاء، من التسليم لزعيم يمنعهم من التّظالم، و يفصل بينهم فى التّنازع و التّخاصم، و لولا الولاية لكانوا فوضى مهملين و همجا مضاعين».(1)

- زیرا این در سرشت خردمندان است که از رهبری پیروی نمایند، تا آنان را از ستم کردن بر یکدیگر بازدارد و به هنگام نزاع، آنان را از هم جدا سازد و اگر فرمانروایان نباشند، مردم پراکنده و آشفته می گردند و کارآمدی خود را از دست می دهند.

و در مورد دلیل شرعی چنین می گوید:

«ولكن جاء الشرع بتفويض الامور إلى وليّه فى الدّين، قال الله عزّوجلّ: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ففرض علينا طاعة أُولى الأمر فىنا و هم الائمة المتامرون علينا».(2)

- ولی، دلیل شرعی بر واگذاری کارها به ولیّ و فرمانروای در دین، وارد شده، خداوند بزرگ می فرماید: «ای ایمان آورندگان، از خدا و پیامبر و صاحبان امر پیروی کنید» پس خدا پیروی از صاحبان امر را بر ما واجب فرموده و آنان پیشوایان و فرمانروایان بر ما هستند.»

1 - همان.

2 - الاحکام السلطانیة، باب اول، ص 5، ط 1، مصر.

صفحه 124

شیخ صدوق به نقل از فضل بن شاذان روایت می کند که به امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام)منسوب است، در ضمن این روایت بلند، فرازهایی از سخنان آن حضرت پیرامون ضرورت تشکیل حکومت، وجود دارد که برخی از آنها را یادآور می شویم:

«أنا لانیجد فرقةً من الفرق و لا ملّة من الملل بقوا و عاشوا إلا بقیّم و رئیس لما لا یبدّ لهم منه من أمر الدّین و الدّنيا فلم یجز فى حکمة الحکیم أن یترك الخلق لما یعلم أنّه لا یبدّ لهم منه ولاقوام لهم إلا یریه فیقاتلون به عدوّهم و یقسمون به فیئهم و یقیمون یریه جمعتهم و جماعتهم و یمنع ظالمهم من مظلومهم».(1)

- ما هیچ گروه و امتی را نمی یابیم که بدون فرمانروا و رئیس، بتواند به زندگی و بقای خود ادامه دهد؛ فرمانروایی که در شؤون دین و دنیا به او نیاز است. پس، از حکمت خداوند حکیم به دور است که مردم را از آنچه بدو نیاز دارند و بدون آن نمی توانند روی پای خود بایستند، فروگذار نماید. پس مردم، همراه با فرمانروا با دشمنان خود می جنگند و به حکم او، غنیمت ها و دست آوردهای در جنگ را تقسیم می کنند و به فرمان او، نمازهای جمعه و جماعت را برپا می دارند و حاکم است که ستمگران را از ستمدیدگان، باز می دارد.

البته، تشریح همه روایات و تحلیل سخنان گوناگون فقهای اسلامی، از دیدگاه فقهت، در این نوشتار کوتاه، نمی گنجد و باید در کتاب مستقلی بیان گردد.

با بررسی فراگیر فقه اسلامی نیز روشن می گردد که بخش بزرگی از قوانین شرعی، بدون برپا کردن يك حکومت نیرومند،

1 - علل الشرائع، باب 182، ج 9، ص 253

صفحه 125

تحقق نمی پذیرد.

اسلام، ما را به جهاد و دفاع و دادخواهی از ستمگر و حمایت از ستمدیده و اجرای حدود و تعزیرات شرعی و امر به معروف و نهی از منکر در چهارچوبی گسترده و برقراری يك نظام مالی مدون و پاسداری از وحدت جامعه اسلامی، دعوت می کند و روشن است که اهداف یاد شده بدون برخورداری از يك نظام توانا و حکومت منسجم، نمی تواند جامه عمل بپوشد؛ زیرا حمایت از شرع مقدس و دفاع از حریم اسلام، به ارتشی سازمان یافته نیاز دارد و تشکیل يك چنین سپاه نیرومند، مستلزم برپایی حکومتی قوی بر پایه ارزش های اسلامی است. همچنین، اجرای حدود و تعزیرات به منظور برپا داشتن فرایض و پیشگیری از گناهان و نیز گرفتن حق ستمدیدگان از ستمکاران و سایر موارد یاد شده، بدون يك نظام و تشکیلات هماهنگ و توانا، امکان پذیر نمی باشد و یا موجب آشوب و هرج و مرج می گردد.

گرچه دلایل لزوم برپایی حکومت در اسلام، به آنچه بیان گردید، محدود نمی شود ولی از دلایل یاد شده به خوبی

روشن می گردد که نه تنها دین از سیاست جدا نیست، که تشکیل حکومت اسلامی برپایه نظام ارزشی شرع انور، یک ضرورت غیرقابل اجتناب و وظیفه جوامع اسلامی در سراسر جهان می باشد.

صفحه 127

پرسش 22

چرا شیعه، فرزندان علی بن ابی طالب (حسن و حسین(علیهما السلام)) را فرزندان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می خواند؟

پاسخ: با بررسی کتاب های تفسیر و تاریخ و روایات، روشن می شود که این گفتار، به شیعه اختصاص ندارد بلکه می توان گفت: همه محققان مسلمان، از تمام گروه های اسلامی بر این مسأله، اتفاق نظر دارند.

اینک با استناد به قرآن مجید و احادیث و سخنان مفسران مشهور، دلایل روشن این مسأله را از نظر می گذرانیم:

اصولاً قرآن کریم، فرزندان صلیبی انسان را فرزندان او می داند، همچنین کسانی را که از اولاد وی [اعم از دختر یا پسر] به دنیا می آیند، فرزندان وی می خواند.

از دیدگاه کتاب و سنت، شواهد فراوانی بر این حقیقت وجود دارد که برخی از آنها عبارتند از:

1 - قرآن مجید، در آیه ذیل، حضرت عیسی را از فرزندان ابراهیم خلیل می شمارد، در حالی که عیسی فرزند مریم است و از طریق مادر، به حضرت ابراهیم می رسد:

صفحه 128

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى» (1).

- و ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا نمودیم و همه را به راه راست هدایت کردیم و نوح را نیز پیش از ابراهیم و از فرزندان ابراهیم: داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را نیز هدایت نمودیم و این چنین نیکوکاران را پاداش

می دهیم. و [همچنین از فرزندان ابراهیم [زکریّا و یحیی و عیسی.

دانشمندان مسلمان، آیه یاد شده را گواهی روشن بر این دانسته اند که امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) فرزندان رسول خدا و ذریّه او هستند.

برای نمونه، به یکی از آن موارد اشاره می کنیم:

جلال الدین سیوطی نقل می کند که:

«أرسل الحجاج إلى يحيى بن يعمر فقال: بلغني أنك تزعم أنّ الحسن و الحسين من ذرية النبي (صلى الله عليه وآله) تجده في كتاب الله و قد قرأته من أوله إلى آخره فلم أجده.

قال: ألسنتُ تقرأ سورة الانعام: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ» حَتَّى بَلَغَ «وَوَيْحِي وَ عَيْسَى»؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: أَلَيْسَ عَيْسَى مِنْ ذُرِّيَةِ اِبْرَاهِيمَ وَ لَيْسَ لَهُ أَبٌ؟ قَالَ: صَدَقْتُ.» (2)

روزی حجاج، به دنبال «یحیی بن یعمر» فرستاد و به وی گفت: برایم گزارش داده اند که تو می پنداری حسن و حسین، فرزندان و ذریّه پیامبرند و این سخن را در کتاب خدا (قرآن) یافته ای، در حالی که من از آغاز تا پایان قرآن را

1 - انعام: 84 و 85

2 - درالمنثور، ج 3، ص 28، طبع بیروت، در ذیل یاد شده از سوره انعام.

صفحه 129

خواندم و این سخن را نیافتم.

«یحیی بن یعمر» گفت: آیا این آیه از سوره انعام را خوانده ای که می فرماید «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ» تا آنجا که می فرماید: «وَوَيْحِي وَ عَيْسَى»؟ گفت: چرا، خوانده ام.

یحی گفت: آیا در این سخن قرآن، حضرت عیسی به عنوان ذریّه ابراهیم به شمار نرفته است در حالی که برای او پدری نبود [و از طریق مادر به ابراهیم می رسد؟] حجاج پاسخ داد: سخن تو، درست است.

از مجموع آیه یاد شده و سخنان مفسران قرآن، به روشنی معلوم می‌گردد که نه تنها شیعه بلکه تمام دانشمندان مسلمان، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را ذریه و فرزندان رسول خدا می‌نامند.

2 - یکی از آیات روشن قرآن که بر صحت گفتار یاد شده، گواهی می‌دهد، آیه مباهله در سوره «آل عمران» است. اینک نص آیه مباهله را همراه با سخنان مفسران می‌آوریم:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». (1)

- هرکس با تو در مقام مجادله برمی‌آید، پس از آن که به وحی خدا آگاه گشتی، بگو: بیایید فرزندان ما و فرزندان شما، و زنان ما و زنان شما، و جان‌های ما و جان‌های شما را فراخوانیم، سپس یکدیگر را نفرین نماییم و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم.

مفسران می‌گویند: آیه یاد شده که به آیه «مباهله» معروف است، در مقام مناظره پیامبر گرامی با سران مسیحیان نجران و پس از لجاجت وزیدن آنان، فرو فرستاده شد و آن

1 - آل عمران: 61

صفحه 130

حضرت به فرمان خدا، همراه با علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین - سلام الله علیهم - به منظور مباهله به راه افتادند و چون بزرگان نصاری، رفتار پیامبر و اهل بیت آن حضرت را مشاهده نمودند، بر جان خود بیم کردند و از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درخواست کردند تا از مباهله و نفرین آنان صرف نظر نماید و آن حضرت هم پیشنهاد آنان را پذیرفت و با بستن پیمانی، این قضیه خاتمه یافت.

از آنجا که دانشمندان هر دو گروه شیعه و سنی، بر این نکته اتفاق نظر دارند که در روز مباهله، امیر مؤمنان و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام)، همراه پیامبر گرامی بودند، به روشنی معلوم می‌گردد که مقصود از «ابناءنا» [یعنی فرزندان ما] در سخن رسول خدا، امام حسن

و امام حسین می باشند، و بدین سان روشن می گردد که حسن و حسین(علیهما السلام) در آیه یاد شده، فرزندان پیامبر گرامی قلمداد شده اند.

لازم به ذکر است که مفسران، پس از نقل روایات بسیار در ذیل آیه مباحله، بر صحت این برداشت روشن، گواهی می دهند و ما به عنوان نمونه، به برخی از آنها، اشاره می کنیم:

الف:

جلال الدین سیوطی به نقل از حاکم و ابن مروویه و ابونعیم، از جابر بن عبدالله، چنین می کند:

«أنفسنا و أنفسكم»: رسول الله(صلى الله عليه وآله) و عَليّ، و أبناءنا: الحسن و الحسين و نساءنا: فاطمة». (1)

- مقصود از «أنفسنا» [جان های ما]، علی بن ابی طالب است و «أبناءنا» [فرزندان ما] حسن و حسین و «نساءنا» [بانوان ما] فاطمه.

1 - در المنثور، ج 2، ص 39، ط بیروت، در ذیل آیه یاد شده.

صفحه 131

ب:

فخرالدین رازی در تفسیر خود، پس از بیان روایت یاد شده می گوید:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الرَّوَايَةَ كَالْمُتَّفِقِ عَلَيَّ صَحَّتْهَا بَيْنَ أَهْلِ التَّفْسِيرِ وَ الْحَدِيثِ». (1)

- بدان که این روایت، به عنوان حدیثی است که اهل تفسیر و حدیث، بر صحت آن اتفاق نظر دارند.

آنگاه چنین می افزاید:

«المسألة الرابعة: هذه الآية دالّة على أنّ الحسن و الحسين(عليهما السلام) كانا إبنی رسول الله(صلى الله عليه وآله) و وعد أن يدعوا ابناؤه فدعا الحسن و الحسين فوجب أن يكون إبنیه». (2)

- آیه یاد شده گواه این معناست که حسن و حسین(علیهما السلام) فرزندان پیامبر بودند؛ زیرا قرار بود رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، فرزندان خود را فراخواند، پس حسن و حسین را فراخواند.

ج: ابوعبدالله قرطبی نیز، در تفسیر خود، اینگونه آورده که:

«[أبناءنا] دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ ابْنَاءَ الْبَنَاتِ يَسْمَوْنَ أَبْنَاءً».(3)

- [أبناءنا] در سخن قرآن (در آیه یاد شده)، گواه آن است که فرزندان دختر انسان، فرزندان انسان قلمداد می گردند.

3 - سخنان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روشن ترین گواه است بر این که امام حسن و امام حسین(علیهما السلام)

1 - تفسیر «مفاتیح الغیب»، ج 2، ص 488، ط 1، مصر، سنه 1308 هـ .

2 - همان.

3 - الجامع لأحكام القرآن، ج 4، ص 104، ط بیروت.

صفحه 132

فرزندان پیامبر گرامی اند.

و اینجا به دو نمونه از سخنان آن حضرت اشاره می کنیم:

الف: رسول خدا، در مورد حسن و حسین فرمود:

«هذان إبنای من أحبهما فقد أحببني».(1)

- حسن و حسین، دو فرزند من هستند، هر که آن دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است.

ب: و نیز پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) با اشاره به حسن و حسین(علیهما السلام) فرمود:

«إنَّ ابْنِيَّ هَذَيْنِ رِيحَانَتِيَّ مِنَ الدُّنْيَا».(2)

- این دو فرزند من، دو ریحانه من از دنیا هستند.

1 - تاریخ مدینه دمشق، نگارش ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین(علیه السلام)، ص 59، ح 106، ط 1 بیروت. سنه 1400 هـ .

2 - مدرک سابق، ص 62، ح 112

صفحه 133

پرسش 23

چرا شیعه، خلافت را تنصیصی می داند؟

پاسخ: روشن است که دین مقدّس اسلام، آیینی جهانی و جاودانی است و تا پیامبر گرامی در قید حیات است، رهبری مردم بر عهده او است و پس از درگذشت وی، باید رهبری به شایسته ترین فرد و امتّ، واگذار گردد.

در این که آیا مقام و منصب رهبری پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) يك مقام تنصیصی است (که به فرمان پروردگار جهان و تصریح رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برگزیده می شود) و یا يك مقام انتخابی است، دو نظر وجود دارد: شیعیان معتقدند که مقام رهبری، مقام تنصیصی است و باید جانشین پیامبر، از جانب خدا تعیین گردد، در حالی که اهل سنّت معتقدند که این مقام، مقام انتخابی و گزینشی است و امتّ باید فردی را پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای اداره امور کشور برگزیند.

محاسبات اجتماعی گواه است بر تنصیصی بودن خلافت

دانشمندان شیعه، دلایل بسیاری را بر لزوم تنصیصی بودن مقام خلافت، در کتابهای اعتقادی خویش بیان کرده اند، ولی آنچه در اینجا می تواند مطرح کرد، تجزیه و تحلیل شرایط حاکم بر عصر رسالت است که به روشنی بر صحت نظریه

صفحه 134

شیعه گواهی می دهد.

بررسی سیاست خارجی و داخلی اسلام در عصر رسالت، ایجاب می کرد که جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآله) باید بوسیله خدا از طریق خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) برگزیده شود. زیرا جامعه اسلامی، پیوسته از ناحیه يك خطر مثلث (امپراطوری روم، پادشاهی ایران و منافقان) به شکست و

نابودی تهدید می شد. همچنین مصالح اُمّت ایجاد می کرد که پیامبر با تعیین رهبر سیاسی، همه اُمّت را در برابر دشمن خارجی، در صف واحدی قرار دهد و زمینه نفوذ دشمن و تسلّط او را - که اختلافات داخلی به آن کمک می نماید - از بین ببرد.

اینک توضیح این مطلب

يك ضلع از این مثلث خطرناك را، امپراطوری روم تشکیل می داد. این قدرت بزرگ، در شمال شبه جزیره استقرار یافته و پیوسته فکر پیامبر را به خود مشغول کرده بود و آن حضرت تا آخرین لحظه زندگانی خویش از اندیشه روم فارغ نگشت.

نخستین برخورد نظامی مسلمانان با ارتش مسیحی روم، در سال هشتم هجری در سرزمین فلسطین بود. این برخورد به قتل سه فرمانده به نام های «جعفر طیار»، «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه» و شکست ناگوار ارتش اسلام منتهی گردید.

عقب نشینی سپاه اسلام در برابر سپاه کفر، مایه جرأت ارتش قیصر گردید و هر لحظه بیم آن می رفت که مرکز اسلامی مورد تاخت و تاز قرار گیرد. از این جهت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در سال نهم هجرت، با ارتش گران و سنگینی، به سوی کرانه های شام حرکت کرد تا هر نوع برخورد نظامی را شخصاً رهبری کند. در این مسافرت سراسر رنج و زحمت، ارتش اسلام توانست حیثیت دیرینه خود را بازیابد

صفحه 135

و حیات سیاسی خود را تجدید کند.

این پیروزی نسبی، پیامبر(صلی الله علیه وآله) را قانع نساخت و چند روز پیش از بیماری خود، ارتش اسلام را به فرماندهی «اسامه» مأمور کرد تا به کرانه های شام بروند و در صحنه حضور یابند.

ضلع دوم دشمن، پادشاهی ایران بود، تا آنجا که خسرو ایران از شدت ناراحتی، نامه پیامبر را پاره نمود و سفیر او را با اهانت بیرون کرد و به استاندار یمن نوشت که پیامبر را دستگیر کند و در صورت امتناع، او را بکشد.

اگر چه خسرو پرویز - پادشاه ایران - ، در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درگذشت، اما موضوع استقلال ناحیه یمن، - که مدتها مستعمره دولت ایران بود - از چشم انداز خسروان ایران دور نبود و هرگز تکبر و نخوت به سیاستمداران ایرانی اجازه نمی داد که وجود چنین قدرتی را تحمل کنند.

خطر سوم، خطر حزب منافق بود که پیوسته به صورت ستون پنجم در میان مسلمانان مشغول تبهکاری و ایجاد نفاق بودند تا آنجا که قصد جان پیامبر نموده و خواستند او را در راه تبوک به مدینه، ترور نمایند. گروهی با خود زمزمه می کردند که با مرگ رسول خدا، نهضت اسلامی پایان می گیرد و همگی آسوده می شوند.(1)

قدرت تخریبی منافقان، به پایه ای بود که قرآن از آنها، در سوره های: آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، محمد، فتح، مجادله، حدید، منافقین و حشر یاد می کند.(2)

آیا با وجود چنین دشمنانی نیرومند که در کمین اسلام نشسته بودند، صحیح است که پیامبر سلام، برای جامعه نوپنیا اسلامی، جانشینی برای رهبری دینی و سیاسی و... معرفی نکند؟

1 - طور: 30

2 - با اقتباس از «فروغ ابدیت»، نگارش استاد جعفر سبحانی.

صفحه 136

محاسبات اجتماعی می گوید که پیامبر(صلی الله علیه وآله) باید با معرفی زعیم و رهبر، از بروز هر نوع اختلاف پس از خود، جلوگیری نموده و با پدید آوردن يك خطّ دفاعی محکم و استوار، وحدت اسلامی را بیمه سازد. پیشگیری از هر نوع حوادث بد و ناگوار و این که پس از درگذشت پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله)، هر گروهی بگوید: باید امیر از ما باشد، جز با معرفی و تعیین رهبر، امکان پذیر نبود.

این محاسبات اجتماعی، ما را به صحت و استواری نظریه تنصیصی بودن مقام رهبری پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) رهنمون می کند.

گواهی نصوص رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

براساس این زمینه اجتماعی و جهات دیگر، پیامبر(صلی الله علیه وآله) از نخستین روزهای بعثت تا واپسین ایام شریف خویش، مسأله جانشینی را مطرح کرده و جانشین خویش را هم در آغاز رسالت خود - در مراسمی که به مناسبت آشکار ساختن نبوت برای خویشاوندان خود برقرار نمود - و هم در پایان عمر خود - هنگام بازگشت از حجّة الوداع در «غدیر خم» - و در طول زندگانی خویش، معین فرموده است که سه نمونه استوار از نصوص یاد شده را در پاسخ سؤال شماره 2، همراه با اسناد و مدارك آنها در کتابهای دانشمندان و محدثان اسلامی، بیان نمودیم.

با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی یاد شده در صدر اسلام و با مراجعه به نصوص رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مورد معرفی و تعیین امیر مؤمنان به عنوان جانشین خویش، به روشنی معلوم می گردد که مسأله «تنصیصی بودن مقام خلافت» مسأله ای ضروری و اجتناب ناپذیر است.

صفحه 137

پرسش 24

آیا سوگند به غیر خدا شرك است؟

پاسخ: تفسیر واژه های توحید و شرك را باید از میان آیات و سنت جستجو کرد؛ زیرا قرآن مجید و رفتار رسول خدا، ارزنده ترین معیارهای شناخت حق از باطل و توحید از شرك، می باشند.

بر این اساس، سزاوار است تا هر اندیشه و رفتار را در پیشگاه وجدان بیدار و بدون تعصب، با محك منطق وحی و شیوه زندگانی پیامبر گرامی، ارزیابی نماییم.

اینك، دلایل روشن خود را بر جواز سوگند به غیر خدا، از دیدگاه کتاب و سنت، یادآور می شویم:

1 - قرآن مجید، در لابلای آیات جاودان خویش، به آفریده های برومندی چون «جان پیامبر»، «روان انسان»، «قلم» که مظهر نگارش است، «خورشید»، «ماه»، «ستاره»، «روز و شب»، «آسمان و زمین»، «زمان» و «کوهساران و دریا»

سوگند یاد کرده است که برخی از آن آیات را از نظر شما می گذاریم.

صفحه 138

الف: «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (1)

- (ای پیامبر)، به جانت سوگند، آنان در مستی (تمایلات نفسانی) خویش، سرگردانند.

ب: «وَالشَّمْسُ وَ ضُحِيهَا، وَالْقَمَرُ إِذَا تَلِيهَا، وَالنَّهَارُ إِذَا جَلِيهَا، وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشِيهَا وَالسَّمَاءُ وَ مَا بَنِيهَا، وَالْأَرْضُ وَ مَا طَحِيهَا، وَ نَفْسٌ وَ مَا سَوِيهَا، قَالَهُمَا فُجُورًا وَ تَقْوِيهَا...» (2)

- سوگند به خورشید و تابش آن، و قسم به ماه وقتی به دنبال خورشید برون آید، و سوگند به روز آنگاه که جهان را پرفروغ سازد، و قسم به شب وقتی که جهان را در پرده سیاه خود کشد، و قسم به آسمان و آن که آن را برافراشت و سوگند به زمین و آن که آن را گسترانید و سوگند به جان (انسان) و آن که او را نیکو آفرید و نیک و بد او را به وی الهام نمود.

ج: «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَى» (3)

- سوگند به ستاره آنگاه که فرود آید.

د: «ن، وَالْقَلَمُ وَ مَا يَسْطُرُونَ» (4)

- قسم به قلم و آنچه می نگارند.

ه: «وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ...» (5)

- سوگند به زمان، انسان در زیان است...

1 - حجر: 72

2 - شمس: 8 - 1

3 - نجم: 1

4 - قلم: 1

5 - عصر: 2 - 1

و: «وَالْفَجْرَ وَآيَاتِ عَشْرٍ». (1)

- قسم به سپیده و شب های ده گانه.

ز: «وَالطُّورَ وَكِتَابَ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنَشُورٍ وَآيَاتِ الْمَعْمُورِ
وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ». (2)

- سوگند به کوه طور سینا، قسم به کتاب نوشته شده
(قرآن) در صحیفه منشور، سوگند به «بیت معمور» (خانه
آباد)، قسم به طاق برافراشته، سوگند به دریای پرتلاطم.

همچنین، سوگند به مظاهر جهان آفرینش، در سوره های
«نازعات»، «مرسلات»، «بروج»، «طارق»، «بلد»، «تین» و
«ضحی»، به چشم می خورد.

شکی نیست که اگر سوگند به غیر خدا، موجب شرك و
دوگانه پرستی بود، هرگز قرآن کریم، که منشور جاودان
توحید و یکتاپرستی است، بدان مبادرت نمی‌ورزید و اگر هم
يك چنین سوگندی از خصایص خدا بود، می باید در آیات قرآن
تذکر داده شود تا اشتباه رخ ندهد.

2 - همه مسلمانان جهان، پیامبر گرامی را اسوه خویش
می دانند و به روش زندگانی و رفتار آن حضرت، به عنوان
میزان سنجش و ملاک تشخیص درست از نادرست،
می نگرند.

محققان مسلمان و نگارندگان صحاح و مسانید، موارد
بسیاری از سوگندهای پیامبر گرامی به غیر خدا را روایت
نموده اند.

احمد بن حنبل - پیشوای گروه حنابله - در کتاب مسند خود،
از رسول خدا، چنین روایت می کند:

«فلعمری لأن تکلم بمعروف و تنهی عن منکر خیر من أن

1 - فجر: 2 - 1

2 - طور: 6 - 1

تسکت».(1)

- به جانم سوگند، اگر امر به معروف و نهی از منکر کنی بهتر از آن است که ساکت باشی.

مسلم بن حجاج در کتاب صحیح خویش، که یکی از صحاح شش گانه به شمار می رود، چنین آورده:

«جاء رجل إلى النبيّ (صلى الله عليه وآله) فقال يا رسول الله أئى الصدقة أعظم أجراً؟ فقال: أما و أبيك لتنبأته أن تصدق و أنت صحيحٌ شحيحٌ تخشى الفقر و تأمل البقاء...».(2)

- مردی از پیامبر گرامی پرسید: پاداش کدام صدقه بزرگتر است؟ فرمود: به پدرت سوگند، از آن آگاه خواهی شد و آن این که در حالت سلامت و حرص خود و با بیم فقر و امید به بقاء، صدقه دهی».

آیا کسانی که بخش عظیمی از مسلمانان جهان را به خاطر جایز دانستن سوگند به غیر خدا، مشرک می پندارند، این رفتار آشکار آن حضرت را چگونه توجیه می کنند؟

3 - گذشته از کتاب خدا و سنت پیامبر، رفتار یاران نزدیک رسول خدا نیز، گواه روشنی بر جایز بودن قسم به غیر خداوند است:

علی بن ابی طالب(علیه السلام) در بسیاری از فرازهای سخنان بلند خویش، به جان خود سوگند یاد می کند، آنجا که می فرماید:

«ولعمري ليضعفن لكم التيه من بعدى أضعافاً».(3)

1 - مسند احمد، ج 5، صفحه 224 و 225، حدیث بشیر بن خصاصیه سدوسی.

2 - صحیح مسلم، جزء سوم، ط مصر، کتاب الزکاة، باب بیان ان افضل الصدقة، صدقة الصحيح الشحيح، صفحه 93 و 94.

3 - نهج البلاغه (محمد عبده)، خطبه 161.

- به جانم سوگند، پس از من، سرگردانی شما، چند برابر خواهد شد.

و در جای دیگر می فرماید:

«وَلَعَمْرِي لَإِنْ لَمْ تَنْزِعْ عَنِّيكَ وَ شِقَاقَكَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ عَن قَلِيلٍ يَطْلُبُونَكَ». (1)

- به جانم قسم، اگر از گمراهی و شقاوت خود دست بر نداری، آنان را خواهی شناخت که تو را می جویند. (2)

روشن است که در برابر اینهمه روایت و نص، هیچ اجتهاد و استحسانی نمی تواند عرض اندام نماید و هیچ دلیل دیگری نمی تواند رفتار خدا در قرآن مجید و شیوه پیامبر گرامی و سیره یاران نزدیک آن حضرت - مانند امیر مؤمنان - را تخطئه نماید و آنان را به شرك و دوگانه پرستی متهم سازد.

نتیجه:

از مجموع دلایل یاد شده، به روشنی معلوم می گردد که مشروعیت سوگند به غیر خدا از دیدگاه کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره مؤمنان، يك اصل مسلم است و با توحید و یکتاپرستی منافاتی ندارد.

بنابراین، اگر ظاهر روایتی با آنچه با دلایل قطعی به ثبوت رسید مخالف باشد، باید بگونه ای توجیه و تأویل گردد که با این اصل مسلم قرآن و روایی، سازگار باشد.

گاهی به يك روایت مبهم اشاره می شود که نص آن را ذکر نموده و پاسخ آن را بیان می داریم:

1 - نهج البلاغه (محمد عبده)، نامه 9.

2 - برای آگاهی بر موارد دیگر، به خطبه های 168 و 182 و 187 و نامه های 6 و 54، مراجعه فرمایید.

صفحه 142

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ سَمِعَ عَمْرَ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ أَبِي. فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِأَبَائِكُمْ وَ مِنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ يَسْكُتْ». (1)

- پیامبر گرامی شنید که عمر به پدر خود سوگند یاد می کند. پیامبر فرمود: خداوند شما را از سوگند به پدرانتان نهی کرده

است هرکس قسم می خورد، به خدا سوگند یاد کند و یا ساکت باشد.

گرچه این حدیث، در برابر آیات قرآن و روایات روشنی که سوگند به غیر خدا را جایز می شمارند، نمی تواند قد برافرازد، لیکن به منظور جمع بین آن و آیات و روایات یاد شده، باید گفت: نهی از سوگند عمر به پدر خود توسط پیامبر و همچنین جلوگیری از قسم خوردن امثال وی به پدران خویش، بدان جهت است که پدران آنان نوعاً بت پرست و مشرک بوده اند. و انسان کافر و بت پرست، بی لیاقت تر از آن است که مورد قسم قرار بگیرد و به وی سوگند یاد کنند.

1 - سنن الکبری، ج 10، ص 29 و سنن نسائی، ج 7، ص 4 و 5

صفحه 143

پرسش 25

توسّل به اولیای الهی، موجب شرك و مایه بدعت است؟

پاسخ: «توسّل» موجود گرانمایه ای را جهت نیل به مقام قرب الهی، بین خود و خدا وسیله قرار دادن است.

ابن منظر در لسان العرب می گوید:

«توسّل إليه بكذا، تقرّب إليه بحرمة أصره تعطفه عليه».(1)

- با فلان موجود به وی متوسّل شد؛ یعنی: به وسیله احترام و مقام آنچه نظر او را جلب می کند، به وی نزدیک گردید.

قرآن مجید می فرماید:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».(2)

- ای مؤمنان، پرهیزکار باشید و به سوی خدای بزرگ، وسیله فراهم سازید و در راه او مبارزه کنید، باشد که رستگار گردید.

جوهری در «صاحح اللّغه» «وسیله» را اینگونه تعریف می کند:

صفحه 144

«الْوَسِيلَةُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى الْغَيْرِ».

- وسیله عبارت است از آنچه با آن به دیگری تقرّب می جوئیم.

بنابراین، موجود ارزشمندی که به او متوسّل می شویم، گاهی اعمال شایسته و پرستش خالصانه خداوند است که به عنوان وسیله نیرومندی ما را به پروردگار جهان نزدیک می سازد و گاه يك انسان برومند که در نزد خدای بزرگ، از مقام و احترام ویژه ای برخوردار است.

اقسام توسّل

توسّل را می تواند به سه قسم تقسیم نمود:

1 - توسّل به اعمال صالح; چنانکه جلال الدین سیوطی در ذیل آیه شریفه «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ چنین روایت کرده:

«عَنْ قَتَادَةَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) قَالَ: تَقَرُّبًا إِلَى اللَّهِ بِطَاعَتِهِ وَ الْعَمَلِ بِمَا يَرْضَاهُ. (1)

- قتاده در مورد آیه «وابتغوا اليه الوسيله» می گوید: با اطاعت خدا و عملی که مورد خوشنودی وی باشد، به پروردگار نزدیک شود.

2 - توسّل به دعای بندگان شایسته، چنانکه قرآن کریم، از زبان برادران یوسف چنین حکایت می کند:

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. قَالَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». (2)

- (فرزندان یعقوب به پدر خویش) گفتند: ای پدر، از خدای بزرگ، بخشش گناهان ما را بخواه که ما در اشتباه به سر می بردیم. (یعقوب) گفت: به زودی از پروردگار خود، برای

صفحه 145

شما طلب بخشش می نمایم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.

از آیه یاد شده به روشنی معلوم می گردد که فرزندان یعقوب به دعا و استغفار پدر خویش متوسّل گردیدند و آن را وسیله بخشودگی خود دانستند و حضرت یعقوب پیامبر نیز، نه تنها به توسّل آنان اعتراض نکرد، که به آنها وعده دعا و استغفار هم داد.

3 - توسّل به شخصیت های آبرومند معنوی که در نزد خدا از مقام و حرمت خاصی برخوردارند، به منظور نیل به مقام قرب الهی.

این نوع توسّل نیز از صدر اسلام مورد پذیرش و رفتار صحابه پیامبر بوده است.

اینک در پرتو احادیث و رفتار صحابه رسول خدا و بزرگان جهان اسلام، دلائل این مسأله را از نظر می گذرانیم:

1 - احمد بن حنبل در مسند خود از عثمان بن حنیف، چنین روایت می کند:

«إِنَّ رَجُلًا ضَرِيرَ الْبَصَرِ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ ادْعُ اللَّهُ أَنْ يَعْفِينِي، قَالَ: إِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ لَكَ وَإِنْ شِئْتَ أَخَّرْتُ ذَاكَ فَهُوَ خَيْرٌ، فَقَالَ: أَدْعُهُ. فَأَمْرَهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ فَيُحَسِّنُ وُضُوئَهُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَيَدْعُو بِهَذَا الدَّعَاءِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَاتَّوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ، فَتَقْضِ لِي اللَّهُمَّ شَفْعَهُ فِيَّ» (1).

1 - مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 138، بخش روایات عثمان بن حنیف

مستدرک حاکم، ج 1، کتاب صلوة التطوع، ط بیروت، ص 313

سنن ابن ماجه، ج 1، ص 441، ط داراحیاء الکتب العربیّه

«التَّاج»، ج 1، ص 286

صفحه 146

- مردی نابینا نزد پیامبر گرامی آمد و گفت: از خدا بخواه تا مرا عافیت بخشد. پیامبر فرمود: اگر می خواهی دعا نمایم و اگر مایل هستی به تأخیر می اندازم و این بهتر می باشد. مرد نابینا عرض کرد: دعا بفرما. پیامبر گرامی او را فرمان داد تا وضو بگیرد و در وضوی خود دقت نماید و دو رکعت نماز بگذارد و این چنین دعا کند:

پروردگارا! من از تو درخواست می کنم و به وسیله محمد، پیامبر رحمت به تو روی می آورم. ای محمد من در مورد نیازم به وسیله تو به پروردگار خویش متوجه می شوم تا حاجتم را برآورده فرمایی. خدایا! او را شفیع من گردان.

درستی این روایت، مورد اتفاق محدثان است بطوری که حاکم نیشابوری در مستدرک، پس از نقل حدیث یاد شده، آن را به عنوان حدیث صحیح توصیف می کند و ابن ماجه نیز به نقل از ابواسحاق می گوید: «این روایتی صحیح است» و ترمذی در کتاب «ابواب الادعیه» صحت این روایت را تأیید می نماید. و «محمد نسیب الرفاعی» نیز در کتاب «التوصل الی حقیقة التوسّل» می گوید:

«لاشک أن هذا الحديث صحيح و مشهور... و قد ثبت فيه بلاشك و لاریب ارتداد بصر الأعمی بدعاء رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلّم له».(1)

1 - التوصل الی حقیقة التوسّل، ص 158، ط 1، بیروت

صفحه 147

- تردیدی نیست که این حدیث، صحیح و مشهور است... و در این روایت، ثابت شده است که با دعای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بینایی آن مرد نابینا، به وی بازگشت.

از این روایت به خوبی روشن می شود که توسّل به پیامبر گرامی، به منظور برآورده شدن نیاز به وسیله وی، جایز است، بلکه رسول خدا آن مرد نابینا را فرمان داد تا چگونه دعا کند. و با وسیله قرار دادن پیامبر بین خود و خدا، از پروردگار

جهان درخواست نماید. و این معنا همان توسّل به اولیای الهی و عزیزان درگاه خداوند است.

2 - ابو عبدالله بخاری در صحیح خود می گوید:

«إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ إِذَا قَطَّعُوا إِسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ: أَللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا. قَالَ فَيَسْقُونَ».

(1)

- هرگاه قحطی رخ می داد، عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبدالمطلب - عموی پیامبر(صلی الله علیه وآله) طلب باران می نمود و می گفت: خدایا! در زمان حیات پیامبر به او متوسّل می شدیم و باران رحمت خود را بر ما نازل می فرمودی. اکنون به عموی پیامبر به سوی تو متوسّل می شویم تا ما را سیراب کنی. و سیراب می شدند.

3 - مسأله توسّل به اولیای خدا بقدری معمول و رایج بوده که مسلمانان صدر اسلام نیز در اشعار خود، پیامبر را وسیله بین خود و خدا معرفی می نمودند:

سواد بن قارب برای پیامبر گرامی، قصیده ای سرود و در لابلای ابیات آن چنین گفت:

1 - صحیح بخاری، جزء 2، کتاب الجمعة، باب الاستسقاء، ص 27، ط مصر

صفحه 148

«وَأَشْهَدُ أَنَّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ *** وَأَنْتَ مَأْمُونٌ عَلَى كُلِّ غَالِبٍ

وَأَنْتَ أَذْنَى الْمُرْسَلِينَ وَسِيْلَةٌ *** إِلَى اللَّهِ يَا بَنَ الْأَكْرَمِينَ
الاطائب»(1)

- گواهی می دهم که پروردگاری جز خدا نیست و تو بر هر پنهان و پوشیده ای امینی و گواهی می دهم که تو - ای فرزند گرامیان و پاکان - در میان دیگر پیامبران، نزدیک ترین وسیله به سوی خدا هستی.

در عین حال که پیامبر گرامی این شعر را از سواد بن قارب شنید، ولی هرگز وی را از چنین سخنی بازنداشت و او را به شرک و بدعت متهم نساخت.

شافعی نیز در دو بیتی که می آوریم، به این حقیقت اشاره می کند:

«أَلُ التَّيِّبِ دَرِيْعَتِي *** هُمْ إِلِيْهِ وَسِيْلَتِي

أَرْجُوهُمْ اَعْطَى غَدًا *** بِيْدِي الْيَمِيْنِ صَحِيْفَتِي» (2)

- خاندان پیامبر وسیله من به سوی خدا هستند و امیدوارم که به خاطر آنان، نامه عملم به دست راست من داده شود.

گرچه روایات رسیده پیرموان جواز توسّل به اولیای الهی، فراوان است، لیکن در پرتو روایات یاد شده، مسأله توسّل و مطلوب بودن آن از دیدگاه سنّت پیامبر و روش صحابه و دانشمندان بزرگ اسلامی، روشن می گردد و نیازی به اطاله سخن نیست.

با این بیان، بی پایگی گفتار آنان که توسّل به عزیزان درگاه خدا را شرك و بدعت دانسته اند، به ثبوت می رسد.

1 - الدرر السنّیه، (سید احمد بن زینی دحلان) ص 29، به نقل از طبرانی

2 - الصواعق المحرقة (ابن حجر عسقلانی) ص 178، ط قاهره

صفحه 149

پرسش 26

آیا بزرگداشت زادروز اولیای خدا، بدعت یا شرك است؟

پاسخ: گرامی داشت خاطره بندگان شایسته خدا، بسان برپایی یادواره ها و جشن های میلاد آنان، گرچه از دیدگاه خردمندان، مسأله ای روشن است، لیکن به منظور رفع هرگونه شبهه ای در این زمینه، دلائل مشروع بودن آن را از نظر می گذرانیم:

1 - برپایی مراسم، ابراز محبت است

قرآن کریم، مسلمانان را به دوستی پیامبر گرامی و اهل بیت آن حضرت دعوت می کند:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (1)

- (ای پیامبر)، بگو از شما پاداشی جز دوستی خویشاوندانم نمی خواهم.

شکّی نیست که برگزاری مراسم گرمی داشت اولیای الهی، جلوه ای از عشق و علاقه مردم به آنان است که از دیدگاه قرآن کریم مورد پذیرش است.

1 - شوری: 23

صفحه 150

2 - برپایی مراسم، تعظیم پیامبر است

قرآن، علاوه بر یاری رسول خدا، تجلیل از مقام وی را نیز به عنوان معیار رستگاری و سعادت، معرفی می کند.

«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ
أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (1).

- آنان که به پیامبر گرویدند و او را گرمی داشتند و یاریش نمودند و از روشنایی که بر وی فرو فرستاده شد پیروی کردند، رستگارانند.

از آیه یاد شده، بخوبی معلوم می شود که گرمی داشت رسول خدا از دیدگاه اسلام، مطلوب و پسندیده است و برگزاری مراسمی که خاطره شکوهمند پیامبر را همیشه زنده نگاه دارد و از مقام شامخ وی تمجید نماید، مورد خوشنودی خداوند است. زیرا در این آیه، چهار صفت برای رستگاران بیان گردیده است:

الف: ایمان، «الذین آمنوا به»؛ «کسانی که به وی گرویدند».

ب: پیروی از نور وی؛ «واتبعوا النور الذی أنزل معه»؛ «از نوری که بر وی فرو فرستاده شد، پیروی نمودند».

ج: یاری نمودن او؛ «ونصروه»؛ «او را یاری کردند».

د: تعظیم و تجلیل از مقام پیامبر؛ «و عزروه»؛ «او را گرمی داشتند».

بنابراین، احترام و تعظیم پیامبر نیز علاوه بر ایمان و باری وی و پیروی از دستوراتش، امری ضروری است و بزرگداشت پیامبر گرامی، امثال «وعزروه» می باشد.

1 - اعراف: 157

صفحه 151

3 - برپایی مراسم، تأسی و پیروی از پروردگار است

خداوند در قرآن مجید، به تجلیل از پیامبر گرامی پرداخته، می فرماید:

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»؛ (1) «آوازه تو را در جهان، بلند کردیم».

در پرتو این آیه شریفه، معلوم می گردد که خدا می خواهد شکوه و جلال پیامبر در جهان گسترش یابد و خود نیز در لابلای آیات قرآن، به تمجید از وی برمی خیزد.

ما نیز به پیروی از کتاب آسمانی خویش، با برگزاری یادواره های شکوهمند، از مقام والای آن اسوه کمال و فضیلت، تجلیل نموده و از این طریق، مراتب تأسی و پیروی خود را از پروردگار جهانیان، ابراز می داریم.

روشن است که هدف مسلمانان از این مراسم، جز بلندآوازه ساختن پیامبر گرامی چیز دیگری نیست.

4 - نزول وحی، کمتر از نزول مانده نیست

قرآن مجید از زبان پیامبر خدا، عیسی (علیه السلام) چنین حکایت می کند:

«قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوْلَادِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»؛ (2)

- عیسی بن مریم عرض کرد: بار الها، پروردگارا! مائده ای از آسمان فرو فرست تا برای همه ما «عید» باشد و نشانه ای از جانب تو، و ما را روزی ده که بهترین روزی دهندگان تویی.

حضرت عیسی، از خدا درخواست می کند تا مائده ای آسمانی بر آنان نازل گردد و روز نزول آن را عید بگیرند.

صفحه 152

اینک می پرسیم: در حالی که پیامبری گرامی، روزی را که مائده آسمانی - که موجب لذت بردن جسم انسان است - نازل گردید؛ عید بگیرد، اکنون اگر مسلمانان جهان در روز نزول وحی خدا و یا زاد روز پیامبر گرامی - که نجات بخش انسان ها و مایه حیات جوامع بشری است - مراسم جشنی برپا سازند و آن را عید بگیرند، مایه شرك یا بدعت است؟!

5 - سیره مسلمانان

پیروان آیین اسلام، از دیرزمان به برپایی چنین مراسمی، که به منظور بزرگداشت خاطره پیامبر گرامی برگزار می گردد، مبادرت می‌ورزیدند.

حسین بن محمد دیار بکری، در «تاریخ الخمیس» چنین می نگارد:

«ولایزال أهل الإسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام و یعملون الولائم و یتصدقون فی لیلایه بأنواع الصدقات و یظهرون السرور و یزیدون فی المبرّات و یعتنون بقراءة مولده الکریم و یطهر علیهم من برکاته کلّ فضل عمیم». (1)

- مسلمانان جهان، هماره در ماه ولادت پیامبر جشن می گیرند و ولیمه می دهند و در شب های آن ماه، صدقه می پردازند و ابراز شادمانی می کنند و به انواع نیکی ها جامه عمل می پوشانند و به خواندن یادنامه میلاد وی، اهتمام می‌ورزند، و رحمت ها و برکت های فراگیر او بر همگان آشکار می گردد.

با این بیان، حکم کلی جایز بودن و شایستگی مراسم گرامی داشت خاطره اولیای خدا از دیدگاه قرآن و سیره مسلمانان، بدست می آید و بدین سان ، بی پایگی سخن

صفحه 153

آنان که برپایی یادواره عزیزان درگاه خدا را بدعت دانسته اند، روشن می گردد؛ زیرا بدعت آن است که تجویز آن به صورت خصوصی یا کلی، از قرآن و سنت استفاده نشود، در حالی که حکم کلی مسأله یاد شده به روشنی از آیات قرآن و روش و سیره همیشگی مسلمانان، بدست می آید.

همچنین، برپایی این مراسم، تنها به خاطر ابراز احترام و تجلیل از بندگان شایسته خدا و با اعتقاد به بندگی و نیازمندی آنان به پروردگار جهان، صورت می گیرد.

بنابراین، رفتار یاد شده با اصل توحید و یگانه پرستی کاملاً سازگار است.

بدین سان روشن می گردد گفتار کسانی که برپایی مراسم گرامی داشت اولیای الهی را موجب شرك و دوگانه پرستی دانسته اند، پایه و اساسی ندارد.

صفحه 155

پرسش 27

چرا شیعیان، نمازهای پنجگانه را در سه نوبت می خوانند؟

پاسخ: نخست به منظور روشن شدن بحث، شایسته می دانیم دیدگاه فقها را در این زمینه یادآور شویم:

1 - همه گروههای اسلامی در این مسأله اتفاق نظر دارند که در «عرفه» می توان هر دو نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر، با هم و بدون فاصله ادا نمود، و در «مزدلفه» نیز جایز است نماز مغرب و عشا را در وقت عشا بجا آوریم.

2 - حنفی ها می گویند: جمع بین نماز ظهر و عصر در يك وقت، و نماز مغرب و عشا در يك وقت، تنها در همان دو مورد «عرفه» و «مزدلفه» جایز است و در سایر موارد، نباید صورت پذیرد.

3 - حنبلی ها، مالکی ها و شافعیها می گویند: جمع بین نماز ظهر و عصر و یا جمع میان نماز مغرب و عشا در يك وقت خاص، علاوه بر دو مورد یاد شده، در حال سفر نیز، جایز است. برخی از این گروه ها، با هم خواندن دو نماز را، در موارد اضطراری؛ مانند زمانی که باران بیارد و یا نمازگزار بیمار

صفحه 156

یا در هراس از دشمن باشد، جایز می دانند. (1)

4 - شیعه بر آن است که هر يك از نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و عشا، يك «وقت خاص» دارند و يك «وقت مشترك»؛

الف - وقت خاص نماز ظهر، از آغاز ظهر شرعی (وقت زوال) است تا مقدار زمانی که چهار رکعت نماز خوانده می شود، در این مدّت محدود، تنها نماز ظهر را می توان بجا آورد.

ب - وقت خاصّ نماز عصر، زمانی است که از آن لحظه تا وقت غروب، تنها به اندازه مدّت خواندن نماز عصر، فرصت باشد.

ج - وقت مشترك بین دو نماز ظهر و عصر، از انتهای وقت خاص نماز ظهر، تا ابتدای وقت خاص نماز عصر است.

سخن شیعه آن است که در تمام این وقت مشترك، می توانیم نماز ظهر و عصر را با هم و بدون فاصله بخوانیم، ولی اهل تسنن معتقدند: از اوّل ظهر شرعی (وقت زوال) تا آنگاه که سایه هر چیز، به اندازه خود آن چیز، گردد، به نماز ظهر اختصاص دارد و نباید نماز عصر، در این مدّت خوانده شود، و از آن پس تا موقع مغرب، به نماز عصر اختصاص دارد و نمی توان نماز ظهر را در آن وقت بجا آورد.

د - وقت خاصّ نماز مغرب، از آغاز مغرب شرعی است تا مقدار زمانی که سه رکعت نماز خوانده شود و در این مدت محدود، تنها نماز مغرب را می توان ادا نمود.

ه - وقت خاصّ نماز عشا، زمانی است که از آن لحظه تا نیمه شب شرعی، تنها به اندازه خواندن نماز عشا فرصت باشد. در این مدت کوتاه، تنها نماز عشا را می توانیم بجا آوریم.

صفحه 157

و - وقت مشترك بين دو نماز مغرب و عشا، از انتهای وقت خاص نماز مغرب تا ابتدای وقت خاص نماز عشا ادامه دارد.

شیعه معتقد است: در طول این مدت مشترک، می توانیم نماز مغرب و عشا را با هم و بدون فاصله بخوانیم، ولی اهل سنت می گویند: از اول غروب تا هنگام زوال شفق از مغرب، به نماز مغرب اختصاص دارد و نباید نماز عشا در این مدت خوانده شود. و از هنگام زوال شفق از مغرب تا نیمه شب شرعی، به نماز عشا اختصاص دارد و نمی توان نماز مغرب را در آن وقت بجا آورد.

نتیجه این که: بنا بر نظریه شیعه، پس از فرا رسیدن ظهر شرعی، می توانیم نماز ظهر را بخوانیم و بلافاصله به خواندن نماز عصر پردازیم، یا نماز ظهر را تا نزدیک اول وقت خاص نماز عصر، به تأخیر اندازیم بگونه ای که نماز ظهر را پیش از فرا رسیدن وقت خاص نماز عصر به پایان رسانیم و سپس نماز عصر را بخوانیم و بدین سان، بین نماز ظهر و عصر، جمع نماییم، گرچه مستحب است نماز ظهر را پس از زوال و نماز عصر را هنگامی که سایه هر چیز به اندازه خود آن گردد، بجا آوریم.

همچنین می توانیم به هنگام فرا رسیدن مغرب شرعی، نماز مغرب را ادا نماییم و بلافاصله پس از آن، به خواندن نماز عشا پردازیم و یا نماز مغرب را تا نزدیک وقت خاص نماز عشا به تأخیر اندازیم بطوری که نماز مغرب را پیش از فرا رسیدن وقت خاص نماز عشا، به پایان رسانیم و سپس به خواندن نماز عشا مبادرت ورزیم و بدین سان، بین نماز مغرب و عشا جمع کنیم، گرچه مستحب است نماز مغرب را پس از مغرب شرعی و نماز عشا را بعد از زوال شفق از جانب مغرب بجا آوریم.

این بود نظریه شیعه، لیکن اهل سنت، جمع بین دو نماز ظهر و عصر و یا دو نماز مغرب و عشا به این نحو را بطور مطلق در همه جا و همه وقت، جایز نمی دانند.

صفحه 158

بنابراین، محل بحث، عبارت است از جمع میان دو نماز در همه زمان ها و مکان ها، بطوری که هر دو نماز، در وقت یکی از آنها ادا شود؛ مانند جمع میان دو نماز عرقه و مزدلفه.

5 - همه مسلمانان در این مسأله اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی میان دو نماز، جمع نبود، ولی در تفسیر این روایت، نظر وجود دارد:

الف - شیعه می گوید: مقصود این است که در نخستین اوقات نماز ظهر، می شود پس از اتمام نماز ظهر، نماز عصر را بجا آورد و همچنین در نخستین اوقات نماز مغرب، می شود پس از خواندن نماز مغرب، نماز عشا را ادا نمود، و این مسأله به زمان یا مکان و یا شرایط خاصی بستگی ندارد بلکه در همه جا و همه وقت، جایز است.

ب - دیگران می گویند: مقصود روایت این است که نماز ظهر، در آخر وقت آن و نماز عصر در اول وقت آن بجا آورده شود و نیز نماز مغرب در آخر وقت و نماز عشا در آغاز وقت آن ادا گردد.

اکنون به منظور روشن شدن مسأله، به بررسی روایات در این زمینه می پردازیم و ثابت می کنیم که مقصود از جمع در این احادیث همان است که شیعه می گوید؛ یعنی دو نماز را در وقت یکی از آن ها بجا آوردن، نه ادا نمودن یکی از آن ها در آخر وقت آن و بجا آوردن دیگری در اول وقت آن:

اینک روایات

1 - احمد بن حنبل - رهبر گروه حنابله - در مسند خود از جابر بن زید، چنین روایت می کند:

أخبرني جابر بن زيد أنه سمع ابن عباس يقول: صلّيت مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] [و سلم ثمانياً جميعاً و سبعاً

صفحه 159

جميعاً. قال قلت له يا أبا الشّعثاء اظنّه آخر الظّهر و عجل العصر و آخر المغرب و عجل العشاء، قال و أنا أظنّ ذلك». (1)

- جابر بن زید گوید: از ابن عباس شنیدم که می گفت: با پیامبر گرامی هشت رکعت نماز (ظهر و عصر) را با هم و هفت رکعت نماز (مغرب و عشا) را نیز با هم به جای آوردم. می گوید به «ابوشعثا» گفتم: فکر می کنم رسول خدا، نماز

ظهر را به تأخیر انداخت و نماز عصر را زودتر ادا نمود و نیز نماز مغرب را به تأخیر انداخت و نماز عشا را زودتر بجا آورد، (ابوشعثا) گفت: من هم چنین می اندیشم.

از این روایت به روشنی معلوم می گردد که پیامبر گرامی، هر دو نماز ظهر و عصر را با هم و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم و بدون فاصله، بجای آورده است.

2 - احمد بن حنبل، از عبدالله بن شقیق، روایت ذیل را یادآور می شود:

«خطبنا ابن عباس يوماً بعد العصر حتى غربت الشمس و بدت النجوم و علق الناس ينادونه الصلوة و فى القوم رجل من نبي تميم فجعل يقول: الصلوة الصلوة: قال فغضب قال أتعلمنى بالسنة؟ شهدت رسول الله صلى الله عليه وآله [و سلم جمع بين الظهر والعصر، والمغرب والعشاء. قال عبدالله فوجدت فى نفسى من ذلك شيئاً فلقيت أبا هريرة فسألته فوافقه».(2)

- ابن عباس بعد از نماز عصر، برای ما سخنرانی نمود تا آنکه که خورشید غروب کرد و ستارگان آشکار شدند و مردم ندای نماز دادند و در آن میان، مردی از قبیله بنی تمیم به تکرار کلمه «نماز» پرداخت، ابن عباس، خشمگین گردید و گفت:

1 - مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 221

2 - مسند احمد، ج 1، ص 251

صفحه 160

آیا تو می خواهی سنت پیامبر را به من بیاموزی؟ من شاهد و ناظر بودم که رسول خدا بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود.

عبدالله می گوید: برای من در این مسأله، تردیدی بروز کرد و لذا در دیداری با ابوهریره در این مورد سؤال کردم و او سخن ابن عباس را تأیید نمود.

در این حدیث، دو تن از صحابه؛ «عبدالله بن عباس» و «ابوهریره» بر این حقیقت گواهی می دهند که پیامبر گرامی نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را با هم خوانده و ابن عباس نیز به رفتار پیامبر، تأسی نموده است.

3 - مالك بن انس - رهبر گروه مالکیّه - در کتاب «موطأ» اینگونه می نگارد:

«صلى رسول الله (صلى الله عليه وآله) الظهر والعصر جميعاً، والمغرب والعشاء جميعاً فى غير خوف ولا سفر». (1)

- رسول خدا (صلى الله عليه وآله) هر دو نماز ظهر و عصر را با هم خواندند و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم بجا می آورد، بدون این که از دشمن بهراسد و یا در سفر باشد.

4 - مالك بن انس، از معاذ بن جبل، چنین روایت می نماید:

«فكان رسول الله (صلى الله عليه وآله) يجمع بين الظهر والعصر، والمغرب والعشاء». (2)

1 - موطأ مالك، كتاب الصلوة، ط 3 (بيروت)، ص 125، حديث 178

صحيح مسلم، ج 2، ص 151، طبع بيروت، باب الجمع بين الصلاتين فى الحضر.

2 - موطأ مالك، كتاب الصلوة، ص 134، حديث 176، ط 3 (بيروت)، سال 1403 هـ.

صحيح مسلم، ط مصر، جزء 2، ص 152

صفحه 161

- رسول خدا، نماز ظهر و عصر را با هم و نماز مغرب و عشا را نیز با هم می خواند.

5 - مالك بن انس از نافع و او از عبدالله بن عمر چنین روایت می کند:

«كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) إذا عجل به السير يجمع بين المغرب والعشاء». (1)

- هرگاه پیامبر برای پیمودن مسیری عجله داشت، نماز مغرب و عشاء را با هم می خواند.

6 - مالك بن انس، از ابوهريره چنین روایت می کند:

«إن رسول الله - صلى الله عليه [و آله] و سلم - كان يجمع بين الظهر والعصر فى سفره الى تبوك». (2)

- پیامبر گرامی در راه تبوک، نماز ظهر و عصر را با هم بجا می آورد.

7 - مالك در موطأ از نافع چنین روایت می نماید:

«إنَّ عبدالله بن عمر كان إذا جمع الامراء بين المغرب والعشاء في المطر جمع معهم». (3)

- هرگاه امیران، نماز مغرب و عشا را در باران با هم می خواندند، عبدالله بن عمر هم هر دو نماز را با هم ادا می نمود.

8 - مالك بن انس به نقل از علی بن حسین می نگارد:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] و سَلَّمَ - إِذَا أَرَادَ أَنْ يَسِيرَ يَوْمَهُ جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَسِيرَ لَيْلَهُ

1 - موطأ مالك، كتاب الصلوة، ط 3 (بيروت)، ص 125، حديث 177

2 - موطأ مالك، كتاب الصلوة، ص 124، حديث 175

3 - مدرک سابق، ص 125، حديث 179

صفحه 162

جمع بين المغرب والعشاء». (1)

- هرگاه پیامبر می خواست در روز، طی طریق نماید، نماز ظهر و عصر را با هم ادا می کرد و هر وقت می خواست در شب مسیری را بپیماید، نماز مغرب و عشا را با هم بجا می آورد.

9 - محمد زرقانی در شرح موطأ، از ابی شعثا چنین روایت می کند:

«إنَّ بن عباس صلَّى بالبصرة الظُّهْر وَالْعَصْرَ لَيْسَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ لَيْسَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ». (2)

- عبدالله بن عباس در شهر بصره، نماز ظهر و عصر را با هم خواند، بطوری که بین آن دو فاصله ای نبود و نماز مغرب و عشا را نیز با هم ادا نمود؛ بگونه ای که بین آن دو فاصله ای نیفتاد.

10 - زرقانی از طبرانی و او از ابن مسعود، آورده است:

«جَمَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَ العَصْرِ وَ بَيْنَ المَغْرِبِ وَ العِشَاءِ. فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: صَنَعْتُ هَذَا لِنَلَّا تَحْرَجُ أُمَّتِي». (3)

- پیامبر گرامی، نماز ظهر و عصر را با هم اقامه کرد و نماز مغرب و عشا رانیز با هم بجا آورد. در این مورد از وی سؤال شد، فرمود: برای این که امت من در رنج و سختی قرار نگیرند.

11 - مسلم بن حجاج، بواسطه ابو زیرو از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت می کند:

1 - مدرک سابق، ص 125، حدیث 181

2 - شرح زرقانی بر موطأ مالک، ط مصر، جزء اول، باب «الجمع بین الصلاتین فی الحضرة و السفر»، ص 294

3 - مدرک سابق، ص 294

صفحه 163

«صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ - الظُّهْرَ وَ العَصْرَ جَمِيعًا بِالمَدِينَةِ فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَ لاسَفَرٍ». (1)

- پیامبر - ص - در مدینه منوره - بدون هیچ هراسی از دشمن و بدون این که در حال سفر باشد، نماز ظهر و عصر را با هم بجا آورد.

سپس ابن عباس، در مورد هدف پیامبر از این کار می گوید: برای این که می خواست هیچ کس از امت وی در زحمت نیفتد. (2)

12 - مسلم در صحیح خود، از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت می نماید که گفته است:

«جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ - بَيْنَ الظُّهْرِ وَ العَصْرِ، المَغْرِبِ وَ العِشَاءِ فِي المَدِينَةِ، مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَ لَامَطَرٍ». (3)

- پیامبر گرامی، در مدینه منوره بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود، بدون این که هراسی در میان باشد و یا باران بیارد.

آنگاه سعید بن جبیر می گوید: از ابن عباس پرسیدم: چرا پیامبر به چنین رفتاری مبادرت ورزید؟ ابن عباس گفت: برای آن که نمی خواست امت خود را به زحمت بیندازد.(4)

13 - ابو عبدالله بخاری باب ویژه ای را تحت عنوان «باب تأخیر الظُّهْرِ الی الْعَصْرِ» - به این مسأله اختصاص داده (5) که خود این عنوان، گویاترین شاهد بر آن است که می توان نماز ظهر

1 - صحیح مسلم، جزء 2، ط مصر، ص 151، «باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر»

2 - مدرک سابق، در ذیل حدیث یاد شده

3 - همان مدرک، ص 152

4 - مدرک سابق، ص 152، در ذیل حدیث یاد شده

5 - صحیح بخاری، جزء اول، ص 110، کتاب الصلوة، باب «تأخیر الظهر الی العصر»، ط مصر، نسخه امیریه، سنه 1314 هـ .

صفحه 164

را به تأخیر انداخت و در وقت نماز عصر، هر دو را با هم بجا آورد. آنگاه، بخاری در همان باب، روایت یاد شده در زیر را بیان می کند:

«إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] و سلم - صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا وَ ثَمَانِيًّا، الظُّهْر و الْعَصْر، و الْمَغْرِب و الْعِشَاء».(1)

- پیامبر(صلی الله علیه وآله) هفت رکعت (نماز مغرب و عشا) و هشت رکعت (نماز ظهر و عصر) را در مدینه به جای آورد.

از این روایت به خوبی روشن می گردد که نه تنها می توان نماز ظهر را به تأخیر انداخت و در وقت نماز عصر، هر دو را با هم ادا نمود، بلکه به قرینه سیاق استفاده می شود که به پیروی از پیامبر گرامی، می توان نماز مغرب را نیز به تأخیر انداخت و در وقت نماز عشا به جای آورد.

14 - و لذا بخاری در جای دیگر از صحیح می گوید:

«قال ابن عمر و أبو أيوب و ابن عباس رضی الله عنهم: صَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ الْمَغْرِبَ و الْعِشَاءَ». (2)

- عبدالله بن عمر و ابو ايوب انصاری و عبدالله بن عباس گفته اند: پیامبر دو نماز مغرب و عشا را با هم (بدون فاصله) بجا آورد.

بخاری می خواهد از این روایت استفاده کند که پیامبر گرامی نماز مغرب و عشا را با هم خواند وگرنه معلوم است که پیامبر بی نماز نبوده است.

15 - مسلم بن حجاج در صحیح خود، چنین می نگارد:

«قال رجلٌ لابن عباس الصلوة فسكت ثم قال الصلوة فسكت ثم قال الصلوة فسكت، ثم قال: لا امر لك أن تعلمنا بالصلوة و كنا

1 - مدرك سابق

2 - صحیح بخاری، جزء اول، كتاب الصلوة، باب ذكر العشاء، ص 113، ط مصر، سنه 1314 هـ .

صفحه 165

نجمع بين الصَّلَاتين على عهد رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] و سَلَّمَ - (1).

- مردی به ابن عباس گفت: نماز، او سخنی نگفت. دوباره گفت: نماز، ابن عباس سکوت نمود، باز گفت: نماز، وی پاسخی نداد. برای چهارمین بار گفت: نماز، ابن عباس گفت: «لا امر لك»; «مادر برایت نباشد» آیا تو می خواهی نماز را به ما بیاموزی؟ در حالی که ما با پیامبر، بین دو نماز جمع می نمودیم و هر دو را با هم بجا می آوردیم.

16 - مسلم روایت می کند:

«إن رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ - جمع بين الصَّلَاةِ فِي سَفَرَةٍ سَافَرَهَا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ فَجَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ و العَصْرِ، و الْمَغْرِبِ و الْعِشَاءِ. قال سعيدٌ: فقلت لابن عباس: ما حمله على ذلك؟ قال: أراد أن لا يخرج أمته». (2)

- پیامبر گرامی، جمع بین نمازها را در مسافرت خود در غزوه تبوک انجام داد و بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا

جمع نمود. سعید بن جبیر می گوید: از ابن عباس سبب آن را پرسیدم؟ گفت: پیامبر می خواست که امت خود را در رنج و سختی نیندازد.

17 - مسلم بن حجاج، از زبان معاذ، چنین حکایت می کند:

«خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم في غزوة تبوك فكان يصلّي الظهر والعصر جميعاً والمغرب والعشاء جميعاً». (3)

1 - صحيح مسلم، جزء 2، ص 153، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر

2 - صحيح مسلم، جزء 2، ص 151، ط مصر

3 - مدرک سابق، ص 152

صفحه 166

- با پیامبر گرامی در نبرد تبوک، خارج شدیم، پیامبر نماز ظهر و عصر را با هم بجا می آورد و نماز مغرب و عشا را نیز با هم ادا می نمود.

18 - مالك بن انس، در كتاب «موطأ» می نگارد:

«عن ابن شهاب أنه سأل سالم بن عبدالله: هل يجمع بين الظهر والعصر في السفر؟ فقال: نعم لا بأس بذلك، ألم تر إلى صلاة الناس بعرفة؟» (1)

- ابن شهاب، از سالم بن عبدالله پرسید: آیا نماز ظهر و عصر در حین مسافرت با هم جمع می شوند؟ پاسخ داد: آری، اشکالی ندارد، آیا نماز مردم را در روز عرفه (در سرزمین عرفات) نمی بینی؟

لازم به ذکر است که مسلمانان جایز می دانند در روز عرفه و در عرفات، بین نماز ظهر و عصر، جمع کنند و هر دو را در وقت ظهر و بدون فاصله می خوانند. در اینجا سالم بن عبدالله می گوید: همانطور که مردم در عرفه، هر دو نماز را با هم می خوانند، در غیر عرفه نیز می توان بین آن دو جمع نمود.

19 - متقی هندی، در كتاب «کنز العمال» آورده:

«قال عبدالله: جمع لنا رسول الله (صلى الله عليه وآله) مقيماً غير مسافر بين الظهر والعصر، والمغرب والعشاء. فقال رجلٌ

لابن عمر: لم ترى النبي (صلى الله عليه وآله) فعل ذلك؟ قال:
لأن لا يجرح أمته إن جمع رجل». (2)

- عبدالله بن عمر گوید: پیامبر گرامی، در حالی که ساکن و در حضر بود و در حال سفر نبود، بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود.

1 - موطأ مالك، ط 3 (بيروت)، ص 125، حديث 180

2 - كنز العمال، كتاب الصلوة، الباب الرابع فى صلاة المسافر، باب جمع، ج 8، ص 246، ط 1 (حلب)، سنة 1391 هـ .

صفحه 167

پس مردی از ابن عمر سؤال نمود: چرا پیامبر به چنین رفتاری مبادرت ورزید؟ پاسخ داد: برای این که امت خود را در رنج و مشقت نیندازد، اگر شخصی بخواهد بین دو نماز جمع نماید.

20 - همچنين در «كنز العمال»، چنین می خوانیم:

«عن جابر، أن النبي - صلى الله عليه [و آله] و سلم - جمع بين الظهر والعصر بأذان وإقامتين». (1)

- جابر بن عبدالله گوید: پیامبر (صلى الله عليه وآله) بین نماز ظهر و عصر با يك اذان و دو اقامه، جمع نمود.

21 - در كنز العمال، روایت ذیل را یادآور می شود:

«عن جابر أن رسول الله - صلى الله عليه [و آله] و سلم - غربت له الشمس بمكة فجمع بينهما بسرف». (2)

- جابر بن عبدالله می گوید: در حالی که پیامبر گرامی در مکه بودند، خورشید غروب نمود و هنگامی که به منطقه «سرف» (3) رسید، نماز مغرب و عشا را با هم ادا نمود.

22 - در كنز العمال از ابن عباس، چنین آمده:

«جمع رسول الله - صلى الله عليه [و آله] و سلم - بين الظهر والعصر، و المغرب والعشاء بالمدينة فى غير سفر و لامطر، قال: قلت لابن عباس: لم تراه فعل ذلك؟ قال: أراد التوسعة على أمته». (4)

1 - کنز العمال، کتاب الصلوة، الباب الرابع فى صلوة المسافر، باب جمع، ج 8، ص 247، ط 1 (حلب).

2 - مدرک سابق

3 - «سرف»، منطقه ای است که در نُه میلی مکه واقع است، (کنز العمال، در ذیل روایت حدیث یاد شده آورده)

4 - کنز العمال، کتاب الصلوة، الباب الرابع، باب جمع، ج 8

صفحه 168

- پیامبر گرامی، در مدینه منوره، بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود، بدون این که در حال سفر باشد و یا باران بیارد. راوی می گوید: از ابن عباس پرسیدم: چرا پیامبر بین دو نماز جمع نمود؟ ابن عباس پاسخ داد: زیرا پیامبر می خواست در رفتار امت خود توسعه و تسهیلی ایجاد نموده باشد.

نتیجه

اینک در پرتو روایات یاد شده، به جمع بندی دلایل روشنی که بر صحت تفسیر جمع، از نظر شیعه گواهی می دهد، می پردازیم:

1 - جمع بین دو نماز در یک وقت، به دلیل تسهیل امور و پیشگیری از رنج و زحمت:

بسیاری از روایات، بر این حقیقت گواهی می دهد که اگر جمع میان نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشا در یک وقت جایز نباشد، موجب رنج و مشقت در کار مسلمانان می گردد، و لذا پیامبر به منظور ایجاد نوعی توسعه و تسهیل در امور مسلمانان، با هم خواندن هر دو نماز را در یک وقت، تجویز نمودند. در این زمینه به احادیث دهم، شانزدهم، نوزدهم و بیست و دوم، مراجعه فرمایید.

روشن است که اگر مقصود از روایات یاد شده، این باشد که می توان نماز ظهر و عصر را به آخر وقت آن، (نزدیک زمانی که سایه هر چیز به اندازه خود آن باشد) در نزد اهل سنت تأخیر انداخت و نماز عصر را در آغاز وقت آن بجا آورد، بطوری که هر دو نماز با هم و در عین حال در محدوده وقت خود خوانده شود، يك چنین کاری نه تنها مایه سهولت نیست بلکه موجب مشقت و زحمت بیشتر است در حالی که هدف از جمع میان دو نماز تسهیل در امور است.

با این بیان، روشن می گردد مقصود آن است که می توان دو نماز را در سراسر وقت مشترك میان آن دو، مانند اوائل وقت یاد شده و یا اواخر آن بجا آورد، نه این که یکی را در آخر وقت آن نماز و دیگر را در آغاز وقتش ادا نماییم.

2 - جمع میان دو نماز در يك وقت در عرفه، بیانگر کیفیت جمع است

همه گروه های اسلامی، جمع میان دو نماز ظهر و عصر در يك وقت را در عرفه جایز دانسته اند،(1) از سوی دیگر برخی از روایات یاد شده، بر این معنا گواهی می دهد که اینگونه جمع میان دو نماز، در جاهای دیگر نیز بسان جمع میان آن ها در عرفه می باشد و از این نظر، تفاوتی میان روز عرفه و سایر روزها و یا سرزمین عرفات و سایر سرزمین ها وجود ندارد. در این مورد، به حدیث هیجدهم مراجعه فرمایید.

بنابراین، همانگونه که در عرفه می توان نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر، به اتفاق آراء همه مسلمانان، بجا آورد، همچنین در غیر عرفه نیز، جمع یاد شده جایز می باشد.

3 - شیوه جمع میان دو نماز در سفر، بیانگر کیفیت جمع است

از طرفی، فقهای حنبلی، مالکی و شافعی، جمع میان دو نماز را در حال سفر، جایز دانسته اند و از سوی دیگر، روایات یاد شده تصریح می نماید که در این زمینه، تفاوتی میان سفر و حضر وجود ندارد و پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) هم در سفر و هم در حضر، میان دو نماز جمع می نمود.

در این مورد، به روایات سوم، یازدهم، سیزدهم، نوزدهم و بیست و دوم مراجعه فرمایید. بر این اساس، همانطور که با هم خواندن دو نماز در يك

1 - الفقه علی المذاهب الاربعه، کتاب الصلاة، الجمع بین الصلاتین تقدیماً و تأخیراً.

وقت در سفر (به نحوی که شیعه می گوید) جایز است، در حضر نیز جایز می باشد.

4 - شیوه جمع میان دو نماز در حال اضطرار، بیانگر کیفیت جمع در حال اختیار است

تعداد انبوهی از روایات صحاح و مسانید، بر این حقیقت گواه است که پیامبر گرامی و صحابه آن حضرت، در مواقع اضطراری مانند زمان بارش باران، و یا ترس از دشمن و یا در حال بیماری، دو نماز را - چنانکه شیعه می گوید - با هم و در یک وقت، بجا می آوردند، و لذا بسیاری از فقیهان گروه های مختلف اسلامی، به جواز آن در برخی حالت های اضطراری، فتوا داده اند، در حالی که روایات یاد شده، تصریح می نمایند به این که از این جهت نیز، میان حالت اضطرار و غیر آن، تفاوتی وجود ندارد و پیامبر گرامی در غیر باران و هراس از دشمن نیز، میان دو نماز جمع می نمود. در این زمینه به روایات سوم، یازدهم، دوازدهم، و بیست و دوم، مراجعه فرمایید.

5 - رفتار صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیانگر کیفیت جمع است

در میان روایات یاد شده، به این نکته برخورد می کنیم که بسیاری از صحابه پیامبر، هر دو نماز را در وقت واحد با هم بجا می آوردند، چنانکه عبدالله بن عباس، نماز مغرب را آنقدر به تأخیر انداخت تا هوا تاریک گشت و ستارگان آسمان، پدیدار شدند و هر قدر دیگران، کلمه نماز را ندا می کردند، به آنان اعتنا می نمود و سرانجام نماز مغرب و عشاء را بعد از سپری شدن پاسی از شب، با هم به جا آورد و در پاسخ اعتراض کنندگان گفت: من شاهد و ناظر بودم که پیامبر هم، این چنین نماز می خواند و ابوهریره نیز، سخن ابن عباس را تأیید نمود. در این مورد به روایات دوم، هفتم، نهم و پانزدهم، مراجعه نمایید.

صفحه 171

در پرتو روایات یاد شده، تردیدی نمی ماند که ابن عباس، به شیوه ای که شیعه بر آن است، میان دو نماز در وقت یکی از آنها، جمع نمود.

6 - سیره پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیانگر شیوه جمع میان دو نماز است

از حدیث بیست و یکم، به روشنی معلوم گردید که پیامبر به هنگام مغرب، هنوز در مکه بودند و نماز مغرب را به تأخیر انداختند تا این که در منطقه سرف که در فاصله نُه میلی مکه قرار دارد، هر دو نماز مغرب و عشا را با هم در يك وقت بجا آورد. در حالی که روشن است اگر آن حضرت، به هنگام اول مغرب هم از شهر مکه حرکت نموده باشد، تا زمانی که به منطقه سرف برسد، با توجه به وسایل کُندرو و حمل و نقل قدیم، طبعاً قسمتی از شب، گذشته بوده است، و لذا پیامبر گرامی هر دو نماز مغرب و عشا را در وقت نماز عشا با هم ادا نموده است.

از مجموع روایات یاد شده - که همگی از منابع روایی و صحاح و مسانید اهل تسنن استخراج گردیده اند، صحت نظریه شیعه، مبنی بر جواز جمع میان دو نماز ظهر و عصر و یا دو نماز مغرب و عشا، در يك وقت، به بیانی که گذشت و عمومیت و گسترش آن نسبت به همه شرایط و مکانها و زمانها به ثبوت می رسد.

صفحه 173

پرسش 28

منابع فقه شیعه چیست؟

پاسخ: شیعه به پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به منظور استنباط احکام شرعی، از چهار منبع اساسی به شرح زیر، بهره مند می گردد:

1 - کتاب خدا

2 - سنت

3 - اجماع

4 - عقل

در میان منابع یاد شده، کتاب خدا و سنت پیامبر، اساسی ترین سرچشمه فقه شیعه است که پیرامون آن دو به اختصار سخن خواهیم گفت:

کتاب خدا؛ قرآن

پیروان مکتب تشیّع، قرآن را به عنوان استوارترین منبع فقه خویش و معیار شناخت احکام الهی می دانند؛ زیرا پیشوایان شیعه کتاب آسمانی، اسلام را والاترین مرجع برای بدست آوردن احکام فقهی، معرفی نموده اند، بدینگونه که هر نظریه ای باید با سخن قرآن، سنجیده شود و در صورت مطابقت با آن، پذیرفته گردد وگرنه از آن اعراض به عمل آید.

صفحه 174

ششمین پیشوای شیعه، امام صادق(علیه السلام) در این زمینه می فرماید:

«و کُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زَخْرَفٌ».(1)

- هر سخنی که با قرآن هماهنگ نباشد، بی پایه است.

همچنین امام صادق(علیه السلام) از پیامبر گرامی، چنین نقل می کند.

«أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قَلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ يَخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلَّهُ».(2)

- ای مردم، هر سخنی که به من نسبت دهند، اگر با کتاب خدا هماهنگ است، از من می باشد و اگر با آن سازگار نباشد، از من نیست.

با این دو حدیث، به روشنی معلوم می گردد کتاب آسمانی مسلمانان از دیدگاه پیشوایان شیعه، استوارترین منبع استنباط احکام شرعی، به شمار می رود.

سنت

سنت، به معنای گفتار، رفتار و تأیید کاری توسط رسول خدا(صلی الله علیه وآله)دومین سرچشمه زلال فقه شیعه می باشد و امامان از اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله)بطور مستقل، به عنوان ناقلان سنت پیامبر و گنجینه علوم وی قلمداد می گردند. البته سخنان پیامبر گرامی در صورتی که از طرق معتبر دیگر نیز وارد گردد، مورد پذیرش شیعه می باشد.

در اینجا سزاوار است در دو زمینه به بحث و بررسی بپردازیم:

1 - اصول کافی، ج 1، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب،
حدیث 3

2 - مدرک سابق، حدیث 5

صفحه 175

دلایل تمسک به سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله)

پیشوایان شیعه، در کنار توصیه پیروان خود به قرآن، آنان را به سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز سفارش نموده اند و کتاب و سنت را در کنار یکدیگر ستوده اند. امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجِدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ إِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلَى بِهِ.» (1)

- هرگاه سخنی به شما رسید، اگر در کتاب خدا و گفتار پیامبر گرامی، گواهی بر آن یافتید بپذیرید و گرنه آن سخن برای آورنده آن، سزاوارتر است.

همچنین امام محمد باقر(علیه السلام) تمسک به سنت پیامبر را شرط اساسی فقیه جامع شرایط دانسته و چنین می فرماید:

«إِنَّ الْفَقِيهَ حَقَّ الْفَقِيهَ الزَّاهِدَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبَ فِي الْآخِرَةِ، الْمَتَمَسِّكَ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)» (2).

- فقیه واقعی کسی است که از دنیا بپرهیزد و مشتاق سراى واپسین باشد و به سنت پیامبر گرامی تمسک نماید.

رهبران بزرگ شیعه در مورد سنت تا آنجا پیش رفته اند که مخالفت با کتاب خدا و سنت پیامبر را مایه کفر دانسته اند. امام صادق(علیه السلام) در این زمینه می فرماید:

«مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقَدْ كَفَرَ.» (3).

- هر که با قرآن و سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) مخالفت ورزد، کافر است.

1 - اصول کافی، ج 1، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب،
حدیث 2

2 - مدرک سابق، حدیث 8

3 - مدرک سابق، حدیث 6

صفحه 176

با این بیان روشن می‌گردد که شیعه بیش از هر گروه دیگر اسلامی، به سنت پیامگر گرامی ارج می‌نهد و بدین سان، بی‌پایگی سخن آنان که شیعه را به بیگانگی از سنت پیامبر متهم می‌نمایند، به ثبوت می‌رسد.

دلایل تمسک به احادیث اهل بیت (علیهم السلام)

به منظور روشن شدن سخن شیعه در مورد احادیث عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ناچاریم در دو زمینه، به بررسی بپردازیم:

الف: ماهیت احادیث پیشوایان معصوم

ب: دلایل اعتبار و لزوم تمسک به اهل بیت پیامبر

اینک در پرتو دلایل روشن، با رعایت اختصار، به بررسی هر دو زمینه می‌پردازیم:

ماهیت احادیث عترت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

از دیدگاه شیعه، تنها پروردگار جهان، دارای حق تشریح و قانونگذاری برای جامعه بشریت است که قوانین و احکام شرع مقدس را بوسیله پیامبر خود، به جهانیان ابلاغ می‌نماید و روشن است که رسول خدا، تنها واسطه وحی و تشریح بین خدا و مردم می‌باشد و با این بیان روشن می‌گردد که اگر شیعه، احادیث اهل بیت را نیز از منابع فقه خود می‌داند، این بدان معنا نیست که برای آن در برابر سنت پیامبر گرامی، اصالت و استقلال قائل باشد، بلکه اعتبار احادیث عترت، تنها بدان جهت است که بیانگر سنت رسول خدا می‌باشد.

بنابراین، امامان معصوم شیعه، از خود سخنی ندارند و آنچه می‌گویند، همان سنت پیامبر گرامی است.

صفحه 177

در اینجا به منظور اثبات این سخن، شایسته می دانیم برخی از روایات عترت را بیاوریم:

1 - امام صادق(علیه السلام) به مردی که از ایشان سؤال نمود، فرمودند:

«مهما أجبك فيه بشئ فهو عن رسول الله(صلی الله علیه وآله) لسنا نقول برأينا من شيء». (1)

- هر پاسخی که به تو دادم، از پیامبر گرامی است و ما به رأی خود سخن نمی گوئیم.

و در جای دیگر می فرماید:

«حدیثی حدیثُ أبی، و حدیثُ أبی حدیثُ جدّی، و حدیثُ جدّی حدیثُ الحسین، و حدیثُ الحسین حدیثُ الحسن، و حدیثُ الحسن حدیثُ امیرالمؤمنین، و حدیثُ امیرالمؤمنین حدیثُ رسول الله(صلی الله علیه وآله)، و حدیثُ رسول الله قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ». (2)

- سخن من، سخن پدرم (امام باقر) و سخن پدرم، سخن جدّم (امام علی بن الحسین) است، و سخن جدّم سخن حسین بن علی و سخن حسین، سخن حسن بن علی و سخن امام حسن گفتار امیر مؤمنان و گفتار وی نیز سخن رسول خدا و سخن رسول خدا سخن خداوند بزرگ است».

2 - امام محمد باقر(علیه السلام) به جابر چنین می فرماید:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَنْ جَبْرِئِيلَ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَكَلَّمَا أَحَدْتُكَ يَهَذَا الْأَسْنَادِ». (3)

1 - جامع احادیث الشیعه، ج 1، ص 129

2 - مدرک سابق، ص 127

3 - مدرک سابق، صفحه 128

صفحه 178

- پدرم از جدّم رسول خدا برای من روایت فرمود و او نیز از جبرئیل و جبرئیل هم از خدای بزرگ روایت نمود، و آنچه برای تو روایت می کنم با این اسناد می باشد».

در پرتو روایات یاد شده، ماهیت احادیث پیشوایان شیعه که همان سنت پیامبر گرامی است، روشن می گردد.

دلایل اعتبار و لزوم تمسک به اهل بیت پیامبر

محدثان هر دو گروه شیعه و سنی برآنند که رسول خدا، دو میراث گرانبها از خود به جای گذاشته و همه مسلمانان را به پیروی از آنها دعوت نموده و سعادت و هدایت مردم را در گرو تمسک به آن دو دانسته است، یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگری اهل بیت و عترت خویش.

در اینجا به عنوان نمونه، برخی از این روایات را یادآور می شویم:

1 - ترمذی در صحیح خود از جابر بن عبدالله انصاری و او از رسول خدا، چنین روایت می کند:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكَتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي».(1)

- ای مردم، من در میان شما دو چیز را به جای می گذارم که اگر بدانها تمسک جویند، هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و عترت خودم.

2 - همچنین ترمذی در کتاب یاد شده چنین می نگارد:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَحَدٌ هُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ

1 - صحیح ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب اهل بیت النبی، ج 5، ط بیروت، ص 662، ح 3786

لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا».(1)

- پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: من در میان شما دو چیز را به جای خواهم گذاشت که اگر بدانها تمسک نمایند هرگز پس از من گمراه نخواهید شد و یکی از آنها بر دیگری برتری دارد، کتاب خدا که بسان رشته اتصال میان آسمان و زمین

است و عترت و اهل بیت من، آنان هرگز از یکدیگر جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر به من برسند، پس بنگرید چگونه پس از آن دو رفتار خواهید نمود.

3 - مسلم بن حجاج روایتی در صحیح خود از پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) آورده که فرمود:

«ألا أيها الناس فإنما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربي فأجيب و أنا تاركٌ فيكم ثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به فحث على كتاب الله و رغب فيه ثم قال: و أهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي.» (2)

- ای مردم، من بشری هستم که نزدیک است فرستاده خدا (قابض ارواح) به سراغم بیاید و من به او پاسخ دهم. من در میان شما دو یادگار گرانبها به جای می گذارم؛ یکی از آنها «کتاب خدا» است که نور و هدایت را در بردارد، به کتاب خدا تمسک نمایید. آنگاه پیامبر مردم را به قرآن ترغیب نمود و چنین افزود: و «اهل بیت» من، شما را به اهل بیتم سفارش می کنم، شما را به اهل بیتم سفارش می کنم، شما را به اهل بیتم، سفارش می کنم.

1 - مدرک سابق، ص 663، ح 3788

2 - صحیح مسلم، جزء 7، باب فضائل علی بن ابی طالب، ط مصر، صفحه 122 و 123.

صفحه 180

4 - گروهی از محدثان از پیامبر گرامی روایت نموده اند که فرمود:

«إني تاركٌ فيكم الثقلين كتاب الله و أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.» (1)

- من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها به جای می گذارم؛ یکی «کتاب خدا» قرآن و دیگری اهل بیتم، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهد گشت تا در روز رستاخیز در کنار حوض کوثر، به من برسند.

لازم به تذکر است که حدیث در این زمینه، بیش از آن است که در این نوشتار بگنجد و محقق برومند سید میر حامد

حسین، اسناد این روایت را در کتاب «عبقات الأنوار» که در شش جلد به چاپ رسیده، گردآوری نموده است.

در پرتو روایات یاد شده، به روشنی معلوم می‌گردد که تمسک به اهل بیت پیامبر و پیروی از آنان، در کنار کتاب خدا و سنت رسول گرامی، از ضروریات اسلام و رها نمودن سخنان عترت، موجب ضلالت و گمراهی است.

اینک سؤالی که خودنمایی می‌کند، این است که عترت پیامبر که اطاعت از آنان، به فرمان رسول خدا بر ما واجب گردیده، چه کسانی هستند؟ ولذا به منظور روشن شدن این مسأله، با استناد به روایات، به بررسی معنای عترت پیامبر(صلی الله علیه وآله) می‌پردازیم:

1 - مستدرک حاکم، جزء 3، ص 148. الصواعق المحرقة، باب 11، فصل اول، ص 149 و قریب بدین مضمون نیز در کتابهای یاد شده در زیر به چشم می‌خورد:

مسند احمد، جزء 5، ص 182 و 189

کنز العمال، جزء اول باب الاعتصام بالکتاب والسنة، ص 44

صفحه 181

اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) چه کسانی هستند؟

از روایات یاد شده روشن گردید که پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) همه مسلمانان را به پیروی از عترت خود دعوت نموده و آن را در کنار کتاب خدا، به عنوان مرجع مردم پس از خویش قلمداد کرده و با صراحت تمام فرموده است: «قرآن و عترت هرگز از یکدیگر جدا نخواهند گشت».

بر این اساس، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) کسانی هستند که به حکم این که رسول خدا آنان را قرین قرآن معرفی فرموده، از مقام عصمت برخوردار بوده و از سرچشمه زلال معارف اسلامی، بهره مند باشند. زیرا در غیر این صورت، از کتاب خدا (قرآن) جدا خواهند شد، در حالی که پیامبر گرامی فرمود: قرآن و عترت از هم جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

بدین سان، ضرورت شناختن دقیق اهل بیت و صفات برجسته آنان که تنها بر امامان شیعه - که همگی از عترت پیامبرند - منطبق است به ثبوت می رسد.

اینک در پرتو روایات محدثان بزرگ اسلامی، دلائل روشن خود را در این زمینه می آوریم:

1 - مسلم بن حجاج پس از بیان حدیث «ثقلین»، چنین گوید که:

«یزید بن حیان از زید بن أرقم پرسید:

أهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) چه کسانی هستند؟ آیا آنان، همسران پیامبرند؟ زید بن أرقم در پاسخ چنین گفت:

«لا وأیم الله إن المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم یطلقها فترجع إلى أبیها و قومها. أهل بیته أصله و عصبتة الذین حُرّموا الصدقه بعده».(1)

1 - صحیح مسلم، جزء 7، باب فضائل علی بن ابی طالب، ط مصر، ص 123

صفحه 182

- نه (چنین نیست)، به خدا سوگند زن برای برهه ای از زمان، با مرد (همراه) است، سپس آن مرد زن خود را طلاق می دهد تا نزد پدر و خویشان خود باز گردد. مقصود از اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) کسانی هستند که اصل - یعنی دارای ریشه های عمیق قرابت - و از وابستگان او باشند، آنان که پس از پیامبر گرامی، از صدقه محرومند.

این روایت به روشنی بر این حقیقت گواهی می دهد که مقصود از «عترت پیامبر» که تمسک به آنان بسان پیروی از کتاب خدا واجب است، همسران آن حضرت نیستند، بلکه اهل بیت پیامبر کسانی هستند که علاوه بر انتساب جسمانی دارای وابستگی معنوی به وی، شایستگی ویژه ای باشند تا بتوان آنان را در کنار کتاب خدا به عنوان مرجع مسلمانان جهان، قلمداد نمود.

2 - پیامبر گرامی، تنها به بیان «اوصاف» اهل بیت اکتفا نفرمود، بلکه به «تعداد» آنان که دوازده تن می باشند نیز تصریح نمود:

مسلم از جابربن سمره حکایت می کند:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ - يَقُولُ:
لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً. ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ
أَفْهَمُهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ فَقَالَ كَلَّمَهُمْ مِنْ قَرِيشٍ». (1)

- از پیامبر گرامی شنیدم که فرمود: «اسلام به دوازده خلیفه،
عزیز خواهد ماند». سپس سخنی گفت که من آن را
نفهمیدم، از پدرم پرسیدم چه فرمود؟ پاسخ داد که فرمود:
«همگی از قریش هستند».

مسلم بن حجاج همچنین از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)
چنین روایت می کند که:

«لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ إِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا». (2)

1 - صحیح مسلم، ج 6، ص 3، ط مصر

2 - مدرک سابق

صفحه 183

«امور مردم به شایستگی، سپری خواهد شد مادامی که
دوازده مرد بر آنان فرمانروایی نمایند».

این دو روایت، گواه روشنی است بر گفتار شیعه که «امامان
دوازده گانه شیعه، پیشوایان راستین مردم پس از پیامبر
گرامی (صلی الله علیه وآله) هستند»، زیرا در اسلام، خلفای
دوازده گانه ای که بلافاصله پس از رسول خدا، مرجع امور
مسلمانان و مایه عزت و شوکت اسلام باشند، جز دوازده
امام از اهل بیت پیامبر، مصداق دیگری ندارد؛ زیرا اگر از چهار
خلیفه که در اصطلاح مسلمانان، به خلفای راشدین معروفند
بگذریم، سایر زمامداران از بنی امیه و بنی عباس، با
رفتارهای ناروایی که تاریخ بدانها گواهی می دهد، مایه ننگ
اسلام و مسلمانان بوده اند.

بدین طریق، مقصود از «اهل بیت» که پیامبر گرامی، آنان را
قرین قرآن و مرجع مسلمانان جهان معرفی نموده است،
همان پیشوایان دوازده گانه از عترت پیامبرند که حافظان
سنت رسول خدا و حاملان علوم او می باشند.

3 - امیرمؤمنان - علی بن ابیطالب(علیه السلام) - نیز، پیشوایان مسلمانان را از بنی هاشم دانسته است که این هم خود گواه روشن دیگری بر درستی سخن شیعه در شناخت اهل بیت می باشد، آنجا که می فرماید:

«إِنَّ الْأئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غَرَسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ - مِنْ بَنِي هَاشِمٍ لِاتِّصَاحِ عَلِيٍّ مِنْ سَوَاهِمِهِمْ وَلَا تَصْلِحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ».(1)

- امامان از قریش، در طائفه بنی هاشم قرار داده شده اند و دیگران شایستگی ولایت بر مردم را ندارند و فرمانروایی حاکمان دیگر بی اساس است.

نتیجه: از مجموع روایات یاد شده، چهره دو حقیقت آشکار می گردد:

1 - نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه 144

صفحه 184

1 - تمسک به اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و پیروی از آنان، در کنار اطاعت از کتاب خدا، واجب است.

2 - اهل بیت رسول خدا که به عنوان «قرین قرآن مجید» و مرجع همه مسلمانان معرفی گردیده اند، دارای ویژگی های زیر می باشند:

الف: همه آنان از قبیله قریش و طائفه بنی هاشم می باشند.

ب: همه آنان دارای چنان قرابتی با رسول خدا هستند که صدقه بر آنان حرام است.

ج: همه آنان از مقام عصمت برخوردارند وگرنه از قرآن مجید عملاً جدا می گردیدند در حالی که پیامبر گرامی فرمود: آن دو (قرآن و عترت) از یکدیگر جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر به من برسند.

د: مجموع آنان، دوازده نفر باشد که بعد از رسول خدا، یکی پس از دیگری، ولی و پیشوای مسلمانان باشد.

هـ : این دوازده خلیفه پیامبر (صلی الله علیه وآله) مایه عزّت و شوکت روزافزون اسلام باشند.

با در نظر گرفتن این اوصاف که از روایات بدست می آید، بسان آفتاب، روشن می گردد که مقصود پیامبر(صلی الله علیه وآله) از اهل بیت خود، که پیروی از آنان را به مسلمانان سفارش فرموده است، همان دوازده امام پاک از عترت پیامبر گرامی هستند که شیعه به پیروی و تمسک به آنان در شناخت احکام فقهی خویش، افتخار می کند.

صفحه 185

پرسش 29

آیا ابوطالب با ایمان از دنیا رفت که به زیارت او می روید؟

پاسخ: ابوطالب، فرزند عبدالمطلب و پدر بزرگوار امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و عموی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) از دیدگاه شیعه، مردی مؤمن به رسالت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و در همه مشکلات و تنگناهای صدر اسلام یار و یاور پیامبر بوده است.

خانواده ابوطالب

وی در خانه ای چشم به جهان گشود که سرپرستی آن را جدّ پیامبر(صلی الله علیه وآله) و قهرمان پیروان مکتب ابراهیم خلیل؛ یعنی «عبدالمطلب» بر عهده داشت و با اندک کاوشی در تاریخ جزیره العرب، روشن می شود که عبدالمطلب در بحرانی ترین شرایط و خطرناک ترین برهه از زندگانی خویش، دست از خداپرستی و حمایت از آیین توحید برنداشت. آنگاه که ابرهه، لشکری گران از فیل سواران برانگیخت و به قصد ویران نمودن کعبه، به سوی مکه حرکت نمود، در میان راه، برخی از شتران عبدالمطلب را مصادره کرد، هنگامی که عبدالمطلب به منظور بازستاندن شتران خود نزد وی آمد، ابرهه با شگفتی پرسید:

صفحه 186

چرا به جای درخواست بازگرداندن شتران خویش، خواهان بازگشت لشکر من و چشم پوشی از ویران کردن خانه کعبه نشدی؟

عبدالمطلب با روحی سرشار از ایمان و اعتماد به خدا، پاسخ داد:

«أنا ربّ الإبل وللبیت ربّ یمنعه [یحمیّه]» (1).

- من صاحب شترانم هستم و این خانه - کعبه - نیز صاحبی دارد که از آن، پاسداری و حمایت خواهد نمود.

آنگاه به سوی مکه روان گردید تا در کنار کعبه در حالی که حلقه در آن را در دست گرفته بود، چنین گفت:

یارب لا أرجولهم سواکا *** یا رب فامنع منهم حماکا

انّ عدوّ البیت من عاداکا *** امنعهم أن یخربوا فناکا (2)

- پروردگارا! من به کسی جز تو امید ندارم. خدایا! حرم امن خود را از این دشمنان نگهبان باش. دشمنان این خانه با تو در ستیزند، آنان را از ویران کردن خانه خویش بازدار.

این سخنان شیوا و امثال آن گواه روشنی بر خداپرستی و ایمان استوار عبدالمطلب - پدر بزرگوار ابوطالب - است. ولذا یعقوبی در تاریخ خود پیرامون عبدالمطلب، چنین می نگارد:

«رفض عبادة الأصنام و وحّد الله عزّ وجلّ» (3)

- عبدالمطلب از پرستش بت ها دوری جست و به خدای یگانه معتقد بود.

اکنون ببینیم این پدر خداپرست و مؤمن درباره فرزند خود - ابوطالب - چگونه می اندیشد:

1 - کامل بن اثیر، ج 1، ص 261، ط مصر، سنه 1348 هـ .

2 - مدرک سابق

3 - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 7، ط نجف

از لابلای فرازهای تاریخ، به خوبی روشن می گردد که برخی از پیشگویان روشن ضمیر، عبدالمطلب را از آینده درخشان پیامبر گرامی و نبوت وی، آگاه ساخته بودند.

هنگامی که «سیف بن ذی یزن» زمام حکومت حبشه را بدست گرفت، عبدالمطلب در راس هیأتی بر وی وارد گردید و پس از ایراد نطقی شیوا، فرمانروای حبشه به وی مزده داد که پیامبری گرانقدر در خاندان تو پا به عرصه وجود نهاده است و سپس در مورد ویژگی های او چنین گفت:

«اسمه محمد - صلی الله علیه [وآله] و سلم - يموت أبوه و أمه ويكفله جدّه و عمّه». (1)

- نام او محمد است و پدر و مادر وی می میرند و جدّ و عموییش سرپرستی وی را برعهده می گیرند.

آنگاه در توضیح بیشتر صفات این پیامبر آینده چنین افزود:

يعبد الرَّحْمَنَ و يدحض الشَّيْطَانَ و يخمد النَّيْرَانَ و يكسر الأوثان. قوله فصلٌ و حكمه عدلٌ و يأمر بالمعروف و يفعله و ينهى عن المنكر و يبطله». (2)

- خدای یگانه و رحمان را می پرستد و شیطان را باز می دارد و آتش ها را خاموش می سازد و بت ها را در هم می شکند. سخن او ملاک تشخیص حق از باطل و فرمان وی بر اساس عدل است. مردم را به نیکی فرا می خواند و خود

1 - سیره حلبی، ج 1، ط مصر، ص 136 و 137 و ط بیروت، ص 114 و 115

2 - مدرک سابق

صفحه 188

نیز نیکوکار است، و آنان را از بدی باز می دارد و زشتی ها را می زداید.

سپس به عبدالمطلب گفت:

«أنك لجدّه یا عبدالمطلب غير كذب». (1)

- بی شك، تو جدّ آن پیامبری.

عبدالطلب پس از شنیدن این مژده روح افزا، سجده شکر نمود و شرح حال آن مولود مبارک را چنین بیان داشت:

«آته كان لی ابنٌ و كنت به مُعجِباً و علیهِ رقیقاً و إتی زوّجته -
کریمهً من کرائم قومی آمنه بنت وهب بن عبدمناف ابن زهره
فجاءت بغلام فسمیتهُ محمداً مات ابوهُ و أمه و کفلتهُ أنا و عمه
[یعنی ابا طالب]». (2)

«فرزندی داشتم که بسیار مورد علاقه من بود، بانویی گرمی را به نام «آمنه» دختر وهب بن عبد مناف، به عقد ازدواجش درآوردم. آن بانو، پسری به دنیا آورد که وی را محمد نامیدم، پس از چندی پدر و مادر او از دنیا رخت بریستند و من و عموی او - ابوطالب - سرپرستی وی را برعهده گرفتیم.

از این سخنان چنین برمی آید که عبدالطلب از آینده درخشان آن کودک یتیم آگاه بوده است و لذا درصدد برآمد تا پس از خویش، سرپرستی او را به - گرمی ترین فرزندان خود ابوطالب - واگذار نماید و دیگران را از این سعادت بی مانند، محروم کند.

از اینجا معلوم می شود که ابوطالب در چشم انداز پدر مؤمن و موحد خویش، از چنان مرتبه ایمان و وارستگی برخوردار

1 - مدرک سابق.

2 - مدرک سابق [سیره حلبی]، ج 1، ص 137، ط مصر.

صفحه 189

بوده که تنها او شایستگی سرپرستی پیامبر گرمی را داشته است. (1) اینک به منظور توضیح بیشتر، دلائل روشن ایمان ابوطالب را برمی شماریم:

دلائل ایمان ابوطالب

1 - آثار ادبی و علمی ابوطالب

دانشمندان و مورخان اسلامی، قصائد شیوایی را از ابوطالب حکایت کرده اند که از لابلای آن آثار بلند علمی و ادبی، می توان به ایمان راستین وی پی برد و ما از میان آن آثار انبوه، به برخی از آنها اشاره می کنیم:

ليعلم خيارُ النَّاسِ أنَّ مُحَمَّدًا *** نبيُّ كَمُوسَى و المَسِيحِ ابنِ
مريم

أتانا بهدى مثل ما أتيا به *** فكلّ بأمر الله يهدى و يعصم(2)

- مردمان شريف و بزرگوار بايد بدانند که محمد(صلى الله عليه
وآله) بسان موسى و عيسى پيامبر است و همان روشنايى
آسمانى که آن دو داشتند، او نیز دارد، پس همه پيامبران
الهى به فرمان خدا مردم را هدايت نموده و از گناه
بازمى دارند.

ألم تعلموا أنا وجدنا مُحَمَّدًا *** رسولاً كَمُوسَى خَطَّ فى أوَّلِ
الكتب

وأنّ عليه فى العباد محبّة *** ولا حيف فىمن خصّه الله
بالحُب(3)

- آيا نمى دانيد که ما محمد (صلى الله عليه وآله) را پيامبرى
مانند موسى يافتيم که در کتاب هاى آسمانى بيان گردیده؟

1 - برای توضیح بیشتر به «سیره حلبى»، ط مصر، ج 1، ص 134، و سیره
ابن هشام»، ط بيروت، ج 1، ص 189 و «ابوطالب مؤمن قريش»، ص 109، ط
بيروت و «طبقات كبرى»، ج 1، ص 117، ط بيروت، مراجعه گردد.

2 - الحجّه، ص 57. و نظير آن در مستدرک حاکم، ج 2، ص 623، ط بيروت.

3 - تاريخ ابن كثير، ج 1، ص 42. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد)، ط 2، ج
14، ص 72.

صفحه 190

مردم او را دوست مى دارند و نبايد در مورد كسى که خدای
بزرگ، دوستى وى را در دل ها قرار داده است، ستم روا
داشت.

لقد أكرم الله النَّبىَّ مُحَمَّدًا *** فَأَكْرَمَ خَلْقَ الله فى النَّاسِ
أحمد

وَشَقَّ له من اسمِهِ لِيُجَلَّه *** فذو العرش محمودٌ و هذا
مُحَمَّدًا(1)

- خدای بزرگ، پيامبر خود محمد را گرامى داشت، بر اين
اساس، گرامى ترين آفریده خدا احمد است. خداوند نام

پیامبر را از نام خود مشتق فرمود تا از مقام وی تجلیل نماید، پس پروردگار صاحب عرش، محمود (ستوده) و پیامبر او احمد (بسیار ستایشگر) است.

والله لن يصلوا إليك بجمعهم *** حتى أوسد في الثراب دفينا
فاصدع بأمرك ما عليك غضاضة *** و ابشر بذلك و قرمناك
عيوناً

و دعوتنی و علمت أنك ناصحي *** ولقد دعوت و كنت ثم
أمینا

و لقد علمتُ بأنّ دين محمد(صلی الله علیه وآله) *** من
خير أديان البرية دینا(2)

- ای رسول خدا، هرگز دشمنان به تو دست نخواهند یافت تا
آنگاه که من در بستر خاک بیارم، پس بی باک باش و آنچه را
بدان مأموری آشکارساز و مزده ده و چشمها را روشنی
بخش. تو مرا به آیین خود فرا خواندی و من می دانم که تو
خیرخواه من هستی و در دعوت خویش، استوار و
درستکاری، و من به روشنی دانستم که آیین محمد(صلی
الله علیه وآله) بهترین ادیان جهان است.

1 - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ط 2، ج 14، ص 78؛ تاریخ ابن
عساکر، ج 1، ص 275؛ تاریخ ابن کثیر، ج 1، ص 266؛ تاریخ الخمیس، ج 1،
ص 254.

2 - خزانه الأدب بغدادی، ج 1، ص 261؛ تاریخ ابن کثیر، ج 3، ص 42؛ شرح
نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 14، ص 55، ط 2؛ فتح الباری، ج 7، ص 153
- 155، الإصابة، ج 4، ص 116، ط مصر، سنه 1358هـ. دیوان ابی طالب، ص
12.

صفحه 191

یا شاهد الله علی فاشهد *** آتی علی دین النبّیّ أحمد

من صلّ فی الدّین فإنی مُهتدی(1)

- ای گواه خدا بر من، به ایمان من به آیین رسول خدا
- محمد - (صلی الله علیه وآله) گواهی ده، هرکس گمراه
باشد، من اهل هدایت هستم.

و: ابوطالب در واپسین روزهای زندگانی پربار خویش، بزرگان قریش را در ابیاتی که می آوریم، به حمایت کامل از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)سفارش نمود:

اوصی بنصر نبی الخیر أربعة *** إبنی علیاً و شیخ القوم عبّاسا

وحمزة الأسد الحامی حقیقته *** وجعفرأ أن تذودوا دونه النَّاسا

كونوا فداءً لكم أمّی و ما ولدت *** فی نصر احمد دون الناس أتراسا(2)

- چهار تن را به یاری پیامبر نیکی، سفارش می نمایم: فرزندان علی و بزرگ قبیله ما عباس، و شیر خدا حمزه که همواره از پیامبر گرامی، حمایت نموده و (فرزندانم) جعفر را تا او را یار و یاور باشید و شما - که عزیزان من فدایتان باد - همیشه برای رسول خدا در برابر دشمنان، چون سپرها باشید.

هر انسان با انصاف و وارسته، با مشاهده این همه آثار ادبی شیوا، که با صراحت کامل بیانگر عقیده و ایمان ابوطالب به خدای یگانه و رسالت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) می باشد، به سخن شیعه مبنی بر ایمان راستین وی پی می برد و بر اتهامات بی پایه ای که برخی نویسندگان با اهداف سیاسی ویژه ای، بر مؤمن قریش و عموی پیامبر خدا و پاسدار بزرگ شریعت در شرایط دشوار صدر اسلام، وارد آورده اند، تأسف می خورد.

1 - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ط 2، ج 14، ص 78. دیوان ابوطالب، ص 75.

2 - متشابهات القرآن، (ابن شهر آشوب مازندرانی)، در تفسیر سوره حج، ذیل آیه «ولینصرن الله من ینصره».

صفحه 192

2 - طرز رفتار ابوطالب با پیامبر بیانگر ایمان اوست

همه تاریخ نگاران مشهور اسلامی، فداکاری های بی نظیر او از ساحت مقدس رسول خدا را یادآور شده اند که خود دلیلی است گویا بر اعتقاد راسخ وی.

ابوطالب به منظور حمایت از اسلام و حراست از پیامبر(صلی الله علیه وآله) سه سال آوارگی و زندگی در «شعب ابی طالب» را در کنار رسول خدا، بر ریاست قریش ترجیح داد

و تا پایان محاصره اقتصادی مسلمانان، در کنار آن باقی ماند و همه مشکلات را در آن شرایط طاقت فرسا تحمل نمود. (1)

علاوه بر این، ابوطالب فرزند گرامی خود، علی (علیه السلام) را به همراهی و همگامی کامل با رسول خدا فرا خواند و از وی خواست تا در همه شرایط دشوار صدر اسلام، ملازم آن حضرت باشد.

ابن ابی الحدید معتزلی، در شرح نهج البلاغه، این سخن را از ابوطالب حکایت نموده که به فرزند خود - علی (علیه السلام) - فرمود:

«رسول خدا تو را تنها به نیکی دعوت می نماید، پس همواره ملازم و همراه او باش». (2)

روشن است که هین همه خدمات ارزنده ابوطالب به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و فداکاری های بی شائبه وی در دفاع از حریم مقدس اسلام، بارزترین گواه بر ایمان او است.

1 - به منظور آگاهی بیشتر، به مدارك زیر مراجعه فرمایید:

(1) سیره حلبی، ج 1، ص 134، ط مصر، (2) تاریخ الخمیس، ج 1، ص 254 - 253، ط بیروت، (3) سیره ابن هشام، ج 1، ط بیروت، ص 189، (4) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ط 2، ج 14، ص 52، (5) تاریخ یعقوبی اول جلد 2، ط نجف، (6) الإصابه، ج 4، ص 115، ط مصر، (7) طبقات کبری، ج 1، ص 119، ط بیروت، سنه 1380 هـ .

2 - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 14، ص 53، ط 2.

صفحه 193

بر این اساس، دانشمند بزرگ مسلمان - ابن ابی الحدید - پیرامون نقش حیاتی وجود ابوطالب در حفظ و حراست از رسول خدا و آیین پاک وی، چنین می سراید:

ولولا ابوطالب و ابنه *** لما مَثَلَّ الدین شخصاً فقاما

فذاك بمكة آوی و حامی *** وهذا بیثرب جسّ الحماما

و ما ضرّ مجد ابی طالب *** ججهولٌ لغی أو بصیرٌ تعامی (1)

- هرگاه ابوطالب و فرزند وی نبودند، هرگز آیین اسلام قوام نمی یافت. او در مکه به پیامبر(صلی الله علیه وآله) پناه داد و حمایت نمود و فرزند وی در یثرب، (در راه یاری رسول خدا) در گرداب های مرگ فرورفت. هیچکس نمی تواند به شکوه ابوطالب، خللی رساند، نه جاهلان بیهوده گو و نه آگاهانی که خود را به نادانی می زنند.

3 - وصیت ابوطالب گواهی است روشن بر ایمان او

مورخان مشهور جهان اسلام مانند «حلی شافعی» در سیره خود و «محمد دیار بکری» در تاریخ الخمیس، آخرین سخنان ابوطالب را چنین آورده اند که قوم خود را به یاری رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرا می خواند:

«یا معشر قریش کونوا له ولاءً، ولحزبه حماةً، والله لایسلک أحد منکم سبیله إلاّ رشد ولا یأخذ أحدٌ بهدیه إلاّ سعد، ولو کان لنفسی مدّة ولأحلی تأخر لکففتُ عنه الهزائن و لدفعتُ عنه الدّواهی. ثم هلك.» (2)

- ای خویشاوندان من، دوستدار و پیرو محمد باشید و از حزب او (اسلام) حمایت کنید به خدا قسم و هر که از نور هدایت

1 - مدرک سابق، ص 84.

2 - تاریخ الخمیس، ج 1، ص 301 - 300، ط بیروت. سیره حلبی، ج 1، ص 391 ، ط مصر.

صفحه 194

او پیروی نماید، سعادت مند می گردد. اگر زندگانی من ادامه می یافت و اجل مرا مهلت می داد، بی تردید گرفتاری ها و سختی ها را از وی برطرف می ساختم. این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

4 - محبت رسول خدا نسبت به ابوطالب، گواه بر ایمان اوست

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مناسبت های گوناگون از عموی خود - ابوطالب - تجلیل می نمود و دوستی خویش را نسبت به وی ابراز می داشت که تنها به دو نمونه از آنها اشاره می نمایم:

الف: گروهی از مورخان، روایت زیر را حکایت نموده اند که پیامبر گرامی به عقیل بن ابی طالب فرمود:

«إِنِّي أَحَبُّكُمْ حَبِيبًا لِقَرَابَتِكَ مِنِّي وَ حَبِيبًا لِمَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ حَبِّ عَمِّي إِيَّاكَ». (1)

- من تو را به دو جهت دوست می دارم؛ یکی به خاطر خویشاوندیت با من و دیگر به خاطر این که می دانم عمومی من (ابوطالب) تو را دوست می داشت.

ب: حلبی نیز در سیره خود از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین روایت می کند که از مقام عمومی خود ابوطالب تجلیل می نماید:

«ما نالت فریش منی شیئاً أكرهه (أى اشد الكراهة) حتى مات أبوطالب». (2)

1 - تاریخ الخميس، ج 1، ص 163، ط بیروت. الاستیعاب، ج 2، ص 509

2 - سیره حلبی، ج 1، ص 391، ط مصر

صفحه 195

- تا ابوطالب زنده بود، کفار فریض نتوانستند مرا به سختی آزار رسانند.

روشن است که محبت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در مورد ابوطالب و تجلیل از مقام شامخ وی، گواه روشنی است بر ایمان بی شائبه او؛ زیرا رسول خدا بنابر نص آیات قرآن، تنها مؤمنان را دوست می دارد و نسبت به کافران و مشرکان سخت گیر می باشد. قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءُ بَيْنَهُمْ». (1)

- محمد پیامبر خدا است و کسانی که با وی هستند، با کافران سخت گیر و با همدیگر مهربانند.

و در جای دیگر می فرماید:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ...» (2)

- هرگز مردمی را که به خدا و پیامبر او ایمان دارند، چنین نخواهی یافت که دشمنان خدا و رسول را دوست بدانند هر چند آن دشمنان، پدران یا فرزندان یا برادران و یا خویشاوندان آنان باشند. آنها هستند که خدا بر دل‌هایشان، سطور ایمان را نگاشته است. (3)

با در نظر گرفتن آیات یاد شده و مقایسه آنها با محبت پیامبر گرامی نسبت به ابوطالب و تجلیل از وی در مناسبت‌های گوناگون، تردیدی نمی‌ماند که ابوطالب، دارای - مرتبه والایی

1 - فتح: 29

2 - مجادله: 22

3 - همچنین آیه 1 از سوره ممتحنه و آیه 23 از سوره توبه و آیه های 81 و 54 از سوره مائده نیز، بر این معنا گواهی می‌دهند.

صفحه 196

از ایمان به خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله) بوده است.

5 - گواهی صحابه رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

گروهی از صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر ایمان راستین ابوطالب گواهی داده‌اند که برخی از آن موارد را یادآور می‌شویم:

الف: آنگاه که شخصی ناآگاه در حضور امیر مؤمنان علی(علیه السلام) به مقام ابوطالب اتهام ناروایی زد، آن حضرت در حالی که آثار خشم در چهره اش ظاهر گشت، فرمود:

«مَه، فَضَّ اللَّهُ فَكًّا، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ شَفَعَ أَبِي فِي كُلِّ مَذْنَبٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَشَفَعَهُ اللَّهُ.» (1)

- ساکت باش، خدا دهانت را بشکند، سوگند به خدایی که محمد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برانگیخت، اگر پدرم - ابوطالب - بخواهد شفاعت هر گنهکاری را برعهده بگیرد، خداوند او را شفیع می‌گرداند.

و در جای دیگر می فرماید:

«كَانَ وَاللَّهِ ابُوطَالِبٍ عَبْدَ مَنْفٍ بْنِ عَبْدِ الْمَطَّلِبِ مُؤْمِنًا مُسْلِمًا
يَكْتُمُ إِيمَانَهُ مَخَافَةَ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ أَنْ تَبْذُهَا قَرِيشٌ». (2)

- به خدا سوگند، ابوطالب، عبد مناف بن عبدالمطلب، مؤمن و
مسلمان بود و ایمان خود را بر کفار قریش پنهان می داشت
تا با بنی هاشم دشمنی نکنند.

این سخنان امام علی(علیه السلام) نه تنها ایمان نیرومند
ابوطالب را تأیید می کند بلکه وی را از زمره اولیای الهی به
شمار می آورد که به اذن خدا می توانند شفیع دیگران
گردند.

1 - الحجّه، ص 24

2 - الحجّه، ص 24

صفحه 197

ب: ابوذر غفاری در مورد ابوطالب چنین می گوید:

«وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا مَاتَ ابُوطَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَتَّى
أَسْلَمَ». (1)

- سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست، ابوطالب رخت
از جهان نیست مگر این که اسلام را اختیار نمود.

ج: از عباس بن عبدالمطلب و ابوبکر بن ابی قحافه نیز با
اسانید فراوانی، چنین روایت شده است:

«إِنَّ أَبَا طَالِبٍ مَا مَاتَ حَتَّى قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ
رَسُولُ اللَّهِ». (2)

- ابوطالب از دنیا رفت مگر این که گفت: لا اله الا الله، محمد
رسول الله.

6 - ابوطالب از دیدگاه اهل بیت

همه امامان اهل بیت، به ایمان استوار ابوطالب تصریح نموده
و در مناسبت های گوناگون به دفاع از این یار فداکار پیامبر
گرامی برخاسته اند، و ما تنها به دو نمونه از آن موارد، اشاره
می کنیم:

الف - امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

«لَوْ وَضِعَ إِيمَانُ أَبِي طَالِبٍ فِي كِفَّةٍ مِيزَانٍ وَ إِيمَانُ هَذَا الْخَلْقِ فِي الْكِفَّةِ الْأُخْرَى لَرَجَحَ إِيمَانُهُ».(3)

- اگر ایمان ابوطالب را در یک کفه ترازو و ایمان این مردم را در کفه دیگر قرار دهند، ایمان ابوطالب فزونی خواهد داشت.

1 - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 14، ص 71، ط 2

2 - الغدیر، ج 7، ص 398، ط 3، بیروت، سنه 1378 هـ . به نقل از تفسیر «وکیع»

3 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 68، ط 2؛ الحجّه، ص 18

صفحه 198

ب - امام صادق(علیه السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل می کند:

«إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ أُسْرُوا بِالْإِيمَانِ وَأُظْهِرُوا الْكُفْرَ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ، وَإِنَّ أَبَاطِلَ أُسْرَ الْإِيمَنِ وَأُظْهِرَ الشَّرْكَ فَأَتَاهُ اللَّهُ أَجْرَهُ مَرَّتَيْنِ».(1)

- اصحاب كهف، ایمان خویش را (به خاطر برخی مصالح) پنهان نمودند و به ظاهر وانمود کردند که کافر هستند، پس خداوند دوبار به آنان پاداش داد و ابوطالب نیز ایمان و اسلام خود را پنهان نگاه داشت و (به سبب مصلحتی) اظهار شرک نمود، پس خداوند دوبار به وی پاداش عنایت فرمود.

از مجموع دلایل یاد شده، بسان آفتاب روشن می گردد که ابوطالب از مقامات یاد شده در زیر، برخوردار بوده است:

1 - ایمان نیرومند به خدا و پیامبر گرامی.

2 - یاری و حمایت بی شائبه از رسول خدا و فداکاری در راه اسلام.

3 - محبوبیت کم نظیر نزد پیامبر گرامی.

4 - برخورداری از مقام شفاعت در نزد خداوند.

و بدین سان بی پایگی اتهامات ناروایی که به وی نسبت می دهند، به ثبوت می رسد.

از آنچه بیان گردید، چهره دو حقیقت بر ما آشکار می شود:

1 - ایمان ابوطالب، مورد پذیرش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) صحابه پیامبر، امیر مؤمنان و پیشوایان اهل بیت می باشد.

2 - اتهامات ناروایی که به وی نسبت داده اند، پایه و اساسی ندارد و تنها به خاطر برخی از اهداف سیاسی و با

1 - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 14، ص 70، ط 2; الحجّه، ص 17 و 115

صفحه 199

تحريك گروهی از پادشاهان بنی امیه و بنی عباس، که همواره با اهل بیت و فرزندان ابوطالب در ستیز بوده اند، انجام گرفته است.

اینک شایسته می دانیم بارزترین دستاویزی را که به منظور در هم شکستن شخصیت آن یار دیرین پیامبر به کار گرفته اند و به «حدیث ضحاح» مشهور است را مورد بررسی قرار دهیم و در پرتو آیات شریفه قرآن و سنت مسلم پیامبر(صلی الله علیه وآله) و بینش عقل سلیم، دلایل بی پایگی آن را از نظر شما بگذرانیم:

بررسی حدیث ضحاح

برخی از نویسندگان؛ مانند بخاری و مسلم به نقل از روایانی چون «سفیان بن سعید ثوری» و «عبدالملك بن عمیر» و «عبدالعزیز بن محمد درآوردی» و «لیث بن سعد» دو سخن یاد شده در زیر را به پیامبر گرامی نسبت داده اند:

الف: «وجدته فی غمرات من النار فأخرجته إلی ضحاح».

- او (ابوطالب) را در انبوهی از آتش یافتم، پس وی را به ضحاح(1)(پایاب) منتقل نمودم.

ب : «لعلّه تنفعه شفاعتی یوم القيامة فی جعل فی ضحاح من النار یبلغ کعبیه یغلی منه دماغه».

- شاید در روز رستاخیز، شفاعت من به او - ابوطالب - سودی رساند پس در پایابی از آتش فرار گیرد، که گودی آن تا برآمدگی پاهای وی می رسد؛ بطوری که مغز او به جوش

1 - «ضحاح» که معادل آن در فارسی «پاپاب» است، به معنای گودالی است که عمق آن، کمتر از قامت انسان باشد.

صفحه 200

می آید. (1)

گرچه انبوه روایات و دلایل روشن ایمان ابوطالب، که بیان گردید، بی پایگی این افترا و تهمت بزرگ (حدیث ضحاح) را اثبات می نماید، لیکن به منظور روشن تر شدن مسأله، در دو زمینه به بررسی «حدیث ضحاح» می پردازیم:

1 - بی پایگی اسناد آن.

2 - مخالفت متن آن با کتاب خدا و سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله)

بی پایگی اسناد حدیث «ضحاح»

چنانکه بیان گردید، راویان حدیث ضحاح عبارتند از: «سفیان بن سعید ثوری» و «عبدالملك بن عمیر» و «عبدالعزیز بن محمد دروردی» و «لیث بن سعد».

اینک با استناد به سخنان دانشمندان علم رجال اهل سنت که احوال محدثان را بیان می نمایند، وضعیت آنان را مورد تحقیق قرار می دهیم:

الف: سفیان ابن سعید ثوری.

ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، دانشمند معروف علم رجال از اهل سنت پیرامون وی چنین می گوید:

«کان یدلس عن الضعفاء». (2)

- سفیان بن ثوری احادیث جعلی را از راویان ضعیف حکایت می کرد.

این سخن گواه روشنی است بر وجود تدلیس و روایت نمودن از ضعفا و یا افراد مجهول توسط سفیان ثوری؛ بطوری که

-
- 1 - صحیح بخاری، ج 5، ابواب مناقب، باب قصه ابی طالب، ص 52، ط مصر -
و ج 8، کتاب الأدب، باب کنیه المشرك، ص 46
- 2 - میزان الاعتدال (ذهبی)، ج 2، ص 169، ط 1، بیروت، سنه 1382.

صفحه 201

احادیث وی از درجه اعتبار ساقط می گردد.

ب: عبدالملک بن عمیر.

ذهبی درباره وی می گوید:

«طالَ عمره وساء حفظه. قال ابوحاتم. لیس بحافظ، تَغیّر حفظه. و قال احمد: ضعیف یخلط، و قال بن معین: مخلط، و قال ابن خراش: کان شعبه لایرضاه و ذکر الکوسج عن احمد انه ضَعْفَه جَدًّا» (1).

- عمر وی طولانی گشت و حافظه او دچار اختلال شد. ابوحاتم می گوید: توان حفظ و نگهداری حدیث را نداشت و نیروی حافظه وی نیز دگرگون گردید. احمد بن حنبل نیز می گوید: عبدالملک ابن عمیر، ضعیف و پرغلط است - (یعنی روایات بی پایه و جعلی نقل می کند) ابن معین می گوید: وی احادیث نادرست را با احادیث صحیح درهم آمیخته است. ابن خراش می گوید: شعبه نیز از وی راضی نبوده است. کوسج از احمد بن حنبل حکایت نموده که عبدالملک بن عمیر را بشدت تضعیف کرده است.

از مجموعه این سخنان، استفاده می شود که «عبدالملک بن عمیر»، دارای صفات زیر بوده است:

- 1 - بی حافظه و فراموشکار
- 2 - ضعیف (در اصطلاح علم رجال) یعنی کسی که نمی توان به روایات وی اعتماد نمود.
- 3 - پرغلط.

1 - میزان الاعتدال، ج 2، ص 660، ط 1، بیروت.

4 - مخلط (کسی که روایات نادرست را با روایات صحیح مخلوط می کند).

روشن است که هر يك از صفات یاد شده، به تنهایی بر بی پایگی احادیث عبدالملك بن عمیر گواهی می دهد، در حالی که تمام این نقاط ضعف در وی گرد آمده است.

ج : عبدالعزيز بن محمد دروردی

دانشمندان علم رجال از اهل سنت، او را فراموشکار و بی حافظه دانسته اند که نمی توان به روایات او استدلال نمود.

احمد بن حنبل، پیرامون «دروردی» می گوید:

«إذا حدّث من حفظه جاء ببواطيل». (1)

- هرگاه از حفظ روایت نماید، سخنان بی پایه و نامربوط ارائه می دهد.

ابوحاتم نیز درباره وی می گوید:

«لايحتجّ به»; (2)

- به سخن او، نمی توان استدلال کرد.

ابوزراعه نیز، وی را «سَيِّئُ الحفظ»; یعنی بدحافظه معرفی نموده است. (3)

د : لیث بن سعد

با مراجعه به کتب علم رجال اهل سنت، بخوبی معلوم می شود همه راویانی که نام آنان «لیث» است، افرادی ناشناخته و مجهول یا ضعیف هستند که نمی توان به احادیث آنان، اعتماد و استدلال نمود. (4)

1 - مدرک سابق، ص 634

2 - همان

3 - مدرک سابق، ص 634

4 - میزان الاعتدال، ج 3، ط 1، بیروت، از ص 420 تا ص 423

وليث بن سعد نیز یکی از آن افراد ضعیف و بی مبالا بوده که در شنیدن حدیث و کسانی که از آنان روایت نموده، سهل انگاری کرده است.

یحیی بن معین، در مورد وی می گوید:

«إنه كان يتساهل في الشيوخ و السماع». (1)

- لیث بن سعد، در مورد کسانی که از آنان روایت نموده و همچنین در شنیدن حدیث، مسامحه کرده است.

«نباتی» نیز وی را از جمله ضعیفان، دانسته و نام او را در کتاب خود «التذليل على الكامل» که تنها راویان ضعیف را معرفی می کند، بیان نموده است. (2)

از مجموع آنچه گفته شد، معلوم می گردد که راویان اصلی حدیث «ضحاح»، در نهایت ضعف بوده و نمی توان به احادیث آنان اعتماد کرد.

متن حدیث «ضحاح»، با کتاب و سنت، ناسازگار است

در حدیث یاد شده به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین نسبت داده اند که آن حضرت ابوطالب را از انبوه آتش دوزخ، به پایابی از آتش، منتقل نمود و بدین سان، موجب تخفیف عذاب وی گردید و یا آرزو نمود تا در روز رستاخیز از وی شفاعت نماید، در حالی که قرآن مجید و سنت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) تخفیف عذاب و شفاعت پیامبر را تنها برای مؤمنان و مسلمانان می پذیرد. بنابراین اگر ابوطالب کافر بود، هرگز پیامبر (صلی الله علیه وآله) نمی توانست موجب تخفیف عذاب و یا شفاعت وی گردد.

بدین سان، بی پایگی محتوای «حدیث ضحاح» - بنابر گفتار کسانی که ابوطالب را کافر می دانند - به ثبوت می رسد.

1 - مدرک سابق، ص 423

2 - شیخ الأبطح، ص 75؛ میزان الاعتدال، ج 3، ص 423

اینک دلائل روشن این مسأله را در پرتو کتاب خدا و سنت پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) از نظر شما می گذارنیم:

الف - قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ». (1)

- آتش دوزخ برای کافران است، نه مرگ آنان فرا می رسد که بمیرند و نه عذاب آنان تخفیف داده می شود. ما کافران را چنین کیفر می دهیم.

ب: سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز شفاعت برای کافران را نفی می کند: ابوذر غفاری از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چنین آورده است که:

«أُعْطِيَتِ الشَّفَاعَةُ وَ هِيَ نَائِلَةٌ مِنْ أُمَّتِي مِنْ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا».

- شفاعت من به کسانی از ائمت می رسد که مشرک نباشند.

بنابراین، متن حدیث «ضحاح» نیز براساس سخن کسانی که ابوطالب را کافر می دانند، پایه و اساسی ندارند و با کتاب و سنت مخالف است.

نتیجه

در پرتو آنچه گذشت، معلوم گردید که «حدیث ضحاح» هم از نظر سند و هم از جهت متن و محتوا، فاقد هرگونه اعتبار است و نمی توان به آن استدلال نمود.

بدین سان، استوارترین دژی که به منظور مخدوش ساختن ایمان نیرومند ابوطالب، بدان پناهنده می شوند، فرو می ریزد و چهره درخشان آن مؤمن قریش و یار دیرین پیامبر(صلی الله علیه وآله) همچنان پرفروغ و نورانی جلوه می کند.

آیا در نظر شیعه جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نموده و به جای علی بن ابی طالب، قرآن را بر رسول خدا نازل کرده است؟!

پاسخ: پیش از آن که بی پایگی این اتهام ناروا را که برخی افراد ناآگاه و یا مغرض به شیعه نسبت داده اند، به اثبات برسانیم، سزاوار است به ریشه یابی آن بپردازیم:

ریشه این اتهام

از آیات شریف قرآن و احادیثی که پیرامون آنها رسیده است، روشن می شود یهودیان بر آن بودند که جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نمود؛ زیرا خداوند به وی دستور داده بود نبوت را در دودمان اسرائیل قرار دهد، لیکن او بر خلاف فرمان خدا، آن را در سلسله فرزندان اسماعیل قرار داد!

بر این اساس، گروه یهود جبرئیل را دشمن دانسته (1) و جمله «خَانَ الْأَمِينِ» (جبرئیل خیانت نمود!) را شعار خود

1 - تفسیر فخر رازی، ج 1، ص 436 و 437، ط مصر، سنه 1308 هـ .

قرار دادند و لذا قرآن در مقام انتقاد از آنان و اثبات بی پایگی سخنانشان، جبرئیل را در آیه ذیل به عنوان فرشته «امین» و درستکار معرفی کرد:

«تَزَلَّ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ». (1)

- روح امین (جبرئیل) قرآن را بر قلب تو نازل کرد، تا از بیم دهندگان باشی.

و در آیه دیگر می فرماید:

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ». (2)

- بگو: هرکس با جبرئیل دشمنی ورزد، آن فرشته گرامی به اذن خدا قرآن را بر قلب تو نازل نمود.

از آیات یاد شده و تفسیر آن‌ها، به روشنی معلوم می‌گردد که گروه یهود، جبرئیل را به عللی دشمن داشته و او را فرشته عذاب می‌نامیدند و به خیانت در ابلاغ رسالت متهم می‌نمودند.

بنابراین، ریشه شعار «خَانَ الْأَمِينُ» از خرافات قوم یهود سرچشمه گرفته است و برخی از نویسندگان جاهل که با شیعه خصومت دیرینه دارند، به نشخوار سخن یهودیان پرداخته و ناجوانمردانه این اتهام را به شیعه نسبت می‌دهند.

نبوت از دیدگاه شیعه

شیعه به پیروی از کتاب و سنت و در پرتو روایات روشن اهل بیت پیامبر، نه تنها «محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله)» را پیامبر بر حق می‌داند که به فرمان خدا به رسالتی جهانی

1 - شعراء: 194

2 - بقره: 97

صفحه 207

برانگیخته شده است، بلکه آن حضرت را، خاتم پیامبران و بلندپایه ترین سفیر الهی، قلمداد می‌کند.

پیشوای بزرگ شیعه، علی بن ابی طالب (علیه السلام) در سخنان شیوای خویش، بدین حقیقت چنین گواهی می‌دهد:

«و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، خاتم النبيين و حجة الله على العالمين». (1)

- گواهی می‌دهم که خدایی جز پروردگار یگانه و بی‌همتا نیست. و گواهی می‌دهم که محمد (صلی الله علیه وآله) بنده و پیامبر خدا و خاتم پیامبران و حجت خدا برای جهانیان است.

امام صادق (علیه السلام) نیز می‌فرماید:

«لم يبعث الله عزوجل من العرب إلا خمسة أنبياء: هوداً و صالحاً و إسماعيل و شعيباً و محمداً خاتم النبيين(صلى الله عليه وآله)».(2)

- خدا از میان قوم عرب، تنها پنج پیامبر برانگیخت: هود، صالح، اسماعیل، شعیب و محمد(صلى الله عليه وآله) که خاتم پیامبران است.

این حدیث شریف، به روشنی بی پایگی اتهام ناروایی را که به شیعه نسبت داده اند، اثبات نموده و حضرت محمد بن عبدالله(صلى الله عليه وآله) را آخرین پیامبر خدا معرفی می کند.(3)

بر این اساس، شیعیان جهان، جبرئیل را در ابلاغ رسالت، امین و درستکار دانسته و محمد بن عبدالله(صلى الله عليه وآله) را پیامبر بر حق و آخرین رسول خدا قلمداد می نمایند

1 - نهج السعادة، ج 1، ص 188، ط بیروت. کافی، ج 8، ص 67، ط 2، سنه 1389 هـ . تهران

2 - بحارالانوار، ج 11، ص 42، ط 2 بیروت، سنه 1403

3 - به منظور آگاهی بیشتر از روایات انبوهی که بیانگر خاتمیت رسالت پیامبر گرامی(صلى الله عليه وآله) از دیدگاه شیعه می باشد، به کتاب «مفاهیم القرآن»، نگارش استاد جعفر سبحانی، مراجعه گردد.

صفحه 208

و علی بن ابی طالب(علیه السلام) را وصی و جانشین وی می دانند.

در اینجا شایسته است روایت زیر را که هر دو گروه شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر داشته و آن را در کتاب های معتبر خود بیان نموده اند، از نظر شما بگذرانیم، در این روایت که به «حدیث منزلت» معروف است، پیامبر گرامی(صلى الله عليه وآله) پس از بیان خاتمیت رسالت خویش، علی را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی کرد.

رسول خدا(صلى الله عليه وآله) به علی بن ابی طالب(علیه السلام) فرمود:

«أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبى بعدى».(1)

- آیا خوشنود نمی شوی از این که تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی باشی (یعنی همانطور که هارون وصی و جانشین موسی بود، تو نیز خلیفه و جانشین من باشی) جز این که پیامبری پس از من وجود نخواهد داشت.

این روایت که از نظر سند، مورد اعتماد محدثان بزرگ اسلامی، اعم از شیعه و سنی است، گواه روشنی است بر

1 - حدیث یاد شده، مدارك بی شماری دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

(1) صحیح بخاری، ج 6، ص 3، ط مصر، باب غزوه تبوک.

(2) صحیح مسلم، ج 7، ص 120، ط مصر، باب فضائل علی - ع -

(3) سنن ابن ماجه، ج 1، ص 55، ط 1، مصر، باب فضائل اصحاب النبی - ص -

(4) مستدرک حاکم، ج 3، ص 109، ط بیروت

(5) مسند احمد، ج 1، صفحه های 170 و 177 و 179 و 182 و 184 و 185، و ج 3، ص 32

(6) صحیح ترمذی، ج 5، ص 21، ط بیروت، باب مناقب علی بن ابی طالب - ع

(7) مناقب (ابن مغزلی)، ص 27، ط بیروت، سنه 1403 هـ .

(8) بحارالانوار، ج 37، ص 254، ط 2 بیروت، سنه 143 هـ .

(9) معانی الاخبار (صدوق)، ص 74، ط بیروت، سنه 1399 هـ .

(10) کنزالفوائد، ج 2، ص 168، ط بیروت، سنه 1405 هـ .

صفحه 209

درستی گفتار شیعه در دو زمینه زیر:

1 - محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله) گرامی ترین پیامبر خدا و خاتم رسولان الهی است که به امر خدای بزرگ به رسالت جاودان و جهانی برانگیخته شد و پس از وی پیامبری نخواهد بود.

2 - علی بن ابی طالب (علیه السلام) وصی و جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله) و خلیفه مسلمانان پس از وی می باشد.

ملاك تقیه چیست؟

پاسخ: تقیه به معنای مستور داشتن اعتقاد باطنی و کتمان نمودن ایمان در برابر مخالفان، به منظور پیشگیری از زیان های دنیوی و خسارت های معنوی و دینی است و یکی از وظایف شرعی هر مسلمان می باشد که ریشه در قرآن کریم دارد.

تقیه از دیدگاه قرآن

قرآن مجید در این زمینه آیات متعددی دارد که برخی از آنها را می آوریم:

الف : «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَّةً». (1)

- اهل ایمان نباید مؤمنان را رها نموده و با کافران طرح دوستی بریزند، هر که چنین کند، با خدا رابطه ای نخواهد داشت مگر این که از آنان، تقیه نمایید.

1 - آل عمران: 28

این آیه به روشنی بر این حقیقت گواهی می دهد که دوستی با کافران جایز نیست مگر به خاطر تقیه و حفظ جان و پیشگیری از خطرها، که در این صورت می توان به ظاهر با آنان، ابراز دوستی و موافقت نمود.

ب : «مَنْ كَفَرَ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ». (1)

- هرکس پس از ایمان به خدا دوباره کافر گردد، مگر کسی که از روی اجبار اظهار کفر نماید در حالی که دل وی در ایمان

ثابت و مطمئن باشد، ولیکن کسانی که دل خود را آکنده از کفر نمایند، خشم و عذابی سخت بر آنان خواهد بود.

مفسران در مورد شأن نزول آیه یاد شده چنین می گویند:

روزی عمّار بن یاسر، همراه با پدر و مادر خود، گرفتار دشمنان گشتند و کافران از آنان خواستند تا دست از اسلام بردارند و به کفر و شرك اعتراف نمایند. همراهان عمّار، همگی به یگانگی خدا و رسالت پیامبر گرامی گواهی دادند و لذا برخی از آنان به شهادت رسیدند و دیگران نیز، مورد شکنجه دشمنان اسلام قرار گرفتند، ولی عمّار بر خلاف میل باطنی خویش، تقیه نمود و به ظاهر آنچه را که کافران می گفتند، بر زبان جاری نمود و آزاد گردید.

هنگامی که نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رسید، از سخن خویش بسیار نگران و افسرده گشت، بدین جهت، پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) وی را دلداری داد و آیه یاد شده نیز در این زمینه نازل گردید.(2)

از این آیه و سخنان مفسران روشن شد که پنهان داشتن اعتقاد باطنی به منظور حفظ جان و جلوگیری از خسارت های

1 - نحل: 106

2 - به «در المنثور» [نگارش جلال الدین سیوطی]، ج 4، ص 131، ط بیروت، مراجعه گردد.

صفحه 213

مادّی و معنوی، در زمان پیامبر نیز، تحقّق داشته و مورد پذیرش اسلام بوده است.

تقیه از نظر شیعه

از آنجا که حکومت های ستمگر بنی امیه و بنی عباس در طول تاریخ، با شیعیان سرستیز داشته و کمر به کشتار آنان بسته بودند،(1) آنان به فرمان قرآن تقیه نموده و عقاید راستین خویش را کتمان کردند و بدین سان، جان خود و دیگر برادران مسلمان خویش را در آن شرایط دشوار، نجات دادند.

روشن است که در آن فضای آکنده از اختناق و استبداد، راه رهایی دیگری، از طوفان ستمی که شیعه را به نابودی تهدید

می نمود، تصوّر نمی شد. و لذا در صورتی که پادشاهان ستمگر و دست نشانندگان آنان، با شیعیان دشمنی نمی‌ورزیدند و کشتار بی رحمانه آنان را سرلوحه حکومت خویش قرار نمی دادند، دلیلی برای تقیّه شیعه وجود نداشت.

لازم به تذکر است که تقیه به گروه شیعه اختصاص ندارد، بلکه دیگر مسلمانان نیز، در برابر دشمن خونریزی که با همه مذاهب اسلامی مخالف است (مانند خوارج و حکومت های ظالم که به هر کار حرامی دست می زنند) در صورتی که توان مقابله با آنان را نداشته باشند، به سپر تقیّه پناهنده می شوند و اعتقاد درونی خویش را به منظور حفظ جان، پنهان نگاه می دارند.

بر این اساس، اگر همه اعضای جامعه اسلامی در مذاهب فقهی خویش با هم تفاهم داشته باشند و با وحدت و هماهنگی زندگی نمایند،

1 - به منظور آگاهی بر کشتار بی رحمانه شیعیان، توسط پادشاهان بنی امیه و بنی عباس، به کتابهای: «مقاتل الطالبیین» [نگارش ابوالفرج اصفهانی]، و «شهداء الفضیله»، [نگارش علامه امینی] و «الشیعه و الحاکمون»، [نگارش محمد جواد مغنیه]، مراجعه فرمایید.

صفحه 214

زمینه ای برای تقیّه در میان مسلمانان باقی نمی ماند.

نتیجه

از مجموع آنچه گذشت نتیجه این می شود که:

1 - تقیّه، ریشه قرآنی دارد و روش اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) و تأیید آن حضرت، گواه روشنی است بر تحقق و جواز آن، در صدر اسلام.

2 - انگیزه تقیّه نمودن شیعه، پیشگیری از کشتارهای بی رحمانه شیعیان و طوفان های ظلم و ستمی بود که این مذهب را به نابودی تهدید می کرد.

3 - تقیه، به گروه شیعه اختصاص ندارد بلکه در میان سایر مسلمانان نیز وجود دارد.

4 - تقیه، به پرهیز در برابر کفار و پنهان نگاه داشتن عقاید اسلامی از مشرکان اختصاص ندارد، بلکه ملاک تقیه که حفظ جان مسلمانان است، عمومیت دارد و کتمان عقاید درونی در برابر هر دشمن خونریزی که توان مقاومت در برابر او نباشد و شرایط مبارزه با وی فراهم نگردد، امری لازم است.

5 - در صورت تفاهم اعضای جامعه اسلامی، زمینه ای برای تقیه در میان مسلمانان باقی نخواهد ماند.

صفحه 215

پرسش 32

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذهب جعفری را به عنوان مذهب رسمی کشور دانسته اید، چرا؟

پاسخ: شکی نیست که همه مذاهب اسلامی از دیدگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی، محترم شمرده شده اند ولی بی تردید، مذاهب فقهی اسلامی، (مانند مذهب های جعفری، مالکی، شافعی، حنبلی، حنفی و...) در بیان وظایف فردی و اجتماعی مردم، یکسان و هماهنگ نیستند و در میان آنها اختلافات فراوانی به چشم می خورد.

از سوی دیگر، به منظور تدوین قوانین حقوقی و تنظیم مقررات يك جامعه، نیاز شدید، به وجود هماهنگی و همسویی مقررات یاد شده، احساس می شود.

بنابراین، تنها یکی از مذاهب اسلامی را می توان منشأ تنظیم مقررات اجتماعی در سرزمینی خاص، قرار داد. زیرا در صورت گوناگون بودن سرچشمه های قانونگذاری، هرگز نمی توان مقرراتی هماهنگ و منسجم تدوین کرد.

بر این اساس، سزاوار است در میان مذاهب فقهی اسلامی، یکی از آنها با معیاری درست، به عنوان مأخذ قوانین و

صفحه 216

مقررات اجتماعی، تعیین گردد تا از هرگونه آشفتگی و از هم گسیختگی در قوانین کشور پیشگیری به عمل آید و راه

تدوین يك سلسله مقررات به هم پیوسته و هماهنگ در زمینه های حقوقی و اجتماعی و امثال آنها، هموار گردد.

معیار تعیین مذهب جعفری

اینك پرسشی دیگر مطرح می شود و آن این که: در پرتو چه معیار و ملاکی، از میان مذاهب فقهی اسلامی، مذهب جعفری را به عنوان منشأ تنظیم قوانین و مقررات کشور دانسته اید؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران، مسلمانانی هستند که مذهب فقهی جعفری را، آیین خویش و بیانگر وظایف فردی و اجتماعی خود، قلمداد نموده اند و بدین سان، روشن می گردد که تعیین مذهب جعفری، به عنوان مذهب رسمی کشور، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، امری طبیعی است که با همه موازین منطقی و حقوقی، سازگار است.

احترام و موقعیت دیگر مذاهب اسلامی

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، در عین حال که مذهب جعفری به عنوان مذهب رسمی قلمداد گردیده است، دیگر مذاهب اسلامی، اعم از شافعی، حنبلی، حنفی، مالکی و زیدی نیز محترم شمرده شده اند، بلکه پیروان این مذاهب در زمینه های ذیل، می توانند بر مبنای فقه خود رفتار نمایند:

1 - انجام مراسم مذهبی.

2 - تعلیم و تربیت دینی.

صفحه 217

3 - انجام کارهای شخصی.

4 - مقررات ویژه مذهبی؛ مانند ازدواج، طلاق، ارث، وصیت و...

علاوه بر این، در منطقه ای که هر يك از مذاهب یاد شده، دارای اکثریت باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب می باشد، در عین حال که حقوق پیروان مذاهب دیگر نیز محفوظ است.

هم اکنون به منظور روشن تر شدن مسأله، دوازدهمین اصل از نخستین فصل قانون اساسی جمهوری اسلامی را که در این زمینه سخن می گوید، از نظر شما می گذرانیم:

«دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل، الی الأبد، غیرقابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی؛ اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیّه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاه ها رسمیت دارند و در هر منطقه ای که پیروان هر يك از این مذاهب، اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها، بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب».

در پرتو این اصل، احترام و موقعیت همه مذاهب اسلامی از چشم انداز قانون اساسی جمهوری اسلامی، روشن می گردد.

صفحه 219

پرسش 33

آیا شیعه، نماز وتر را واجب می داند؟

پاسخ: نماز «وَتْر»، از جمله نمازهای نافله شب می باشد که انجام آن برای مسلمانان و پیروان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مستحب است، ولی فقیهان شیعه، در پرتو کتاب و سنت، اموری را به عنوان «ویژگی های پیامبر گرامی» یادآور شده اند که یکی از آنها، واجب بودن «نماز وتر» بر وی می باشد.

علامه حلی در کتاب «تذکره الفقها» حدود هفتاد چیز را از خصوصیات و ویژگی های پیامبر(صلی الله علیه وآله) می شمارد و در آغاز سخن خود، چنین می گوید:

«فأما الواجبات عليه دون غيره من أمته أمور: «الف - السّواك، ب - الوتر ج - الأضحیة. روی عنه - ص - أنه قال: ثلث كتب علیّ ولم تكتب علیکم: السّواك والوتر والاضحیة...»(1)

- آنچه تنها بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) واجب است نه بر امتش، چند چیز است: الف - مسواک نمودن ب - نماز وتر ج - قربانی کردن. از رسول خدا روایت شده که فرمود:

1 - تذکره الفقها، ج 2، کتاب النکاح، مقدمه چهارم

صفحه 220

سه چیز بر من، واجب گردید نه بر شما: مسواک کردن، نماز وتر و قربانی نمودن.

بر این اساس، نماز وتر - از دیدگاه شیعه - بر پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله)واجب، و بر دیگر مسلمانان، مستحب است.

صفحه 221

پرسش 34

آیا اعتقاد به قدرت غیبی اولیای الهی مایه شرک است؟

پاسخ: روشن است که هر گاه انسانی از کسی درخواست کاری نماید، وی را در انجام آن توانا می داند و این توانایی بر دو گونه است:

1 - گاهی این توانایی در چهارچوب نیروهای مادّی و طبیعی قرار دارد؛ مثل این که از کسی بخواهیم که ظرف آبی به ما بدهد.

2 - و گاهی این قدرت، نیرویی غیبی و خارج از چهارچوب مادّی و طبیعی است. مثل این که کسی معتقد باشد که بنده وارسته خدا - مانند عیسی بن مریم - می تواند دردهای بی درمان را علاج نموده و با نفس مسیحایی خویش، بیماران صعب العلاج را شفا دهد.

روشن است که اعتقاد به چنین قدرت غیبی، در صورتی که متّکی و مستند به قدرت و اراده خدا باشد؛ مانند اعتقاد به قدرت طبیعی است و هرگز مایه شرک نخواهد بود؛ زیرا پروردگاری که قدرت مادی و طبیعی را به انسان ها عطا فرموده است، توانایی غیبی را نیز می تواند به برخی از بندگان صالح خود، عنایت نماید.

اینک در توضیح پاسخ یاد شده می‌گوییم: اعتقاد به سلطه غیبی اولیای الهی، به دو صورت تصوّر می‌شود:

صفحه 222

1 - اعتقاد به قدرت غیبی برای شخصی که وی را به عنوان منشأ مستقل و اصیل آن قدرت، تلقی نمایم بطوری که کاری خدایی را مستقلاً به او نسبت دهیم.

شکی نیست که اعتقاد به چنین قدرت مستقل و جدا از قدرت خدا، موجب شرك است؛ زیرا در این صورت، غیر خدا را منشأ قدرت مستقل و اصیل دانسته و کاری خدایی را به وی نسبت داده ایم، در حالی که سرچشمه همه نیروها پروردگار جهان است .

2 - اعتقاد به سلطه غیبی برخی از بندگان وارسته خدا، با ایمان به این که آن نیرو از قدرت لایزال خدا سرچشمه گرفته است و اولیای الهی - به اذن خدا - تنها وسیله تجلّی و بروز آن قدرت بی پایان می‌باشند و از خود استقلال ندارند، بلکه هم در هستی خویش و هم در اعمال سلطه غیبی، متّکی به پروردگار بزرگ هستند.

روشن است که چنین باوری، به معنای خدا دانستن اولیای الهی و یا نسبت دادن کاری خدایی به آنان نیست، زیرا در این صورت، بندگان صالح، به اذن خدا و اراده تخلف ناپذیری، سلطه غیبی خدادادی خویش را ابراز می‌دارند.

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (1)

- هیچ پیامبری نمی‌تواند معجزه‌ای بیاورد، مگر به اذن خدا.

با این بیان، به روشنی معلوم می‌گردد که چنین اعتقادی، نه تنها مایه شرك نیست که با اصل توحید و یکتاپرستی، هماهنگی کامل دارد.

کتاب آسمانی اسلام، با صراحت کامل، گروهی از بندگان وارسته خدا را نام می برد که به اذن پروردگار، دارای چنین قدرت شگرفی بودند. برخی از فرازهای آن را در این زمینه می آوریم:

1 - قدرت غیبی حضرت موسی

خداوند بزرگ، به پیامبر خود - موسی - فرمان داد عصای خویش را بر صخره سنگی بزند تا چشمه هایی از آب گوارا، جاری گردد:

«وَ إِذَا سَتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ عَيْنًا» (1)

- و آنگاه که موسی برای قوم خود، طلب آب نمود، به وی گفتیم: عصای خود را بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه آب، از آن صخره جاری گشت.

2 - سلطه غیبی حضرت عیسی

سلطه غیبی عیسی در موارد گوناگونی از قرآن بیان گردیده است که به نمونه ای از آنها اشاره می کنیم:

«إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا يَأْذِنُ اللَّهُ وَ أْبْرئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَ أَحْيِ الْمَوْتَى يَأْذِنُ اللَّهُ...» (2)

- (عیسی فرمود): من مجسمه ای را از گل می سازم و در آن می دمم تا به اذن خدا، به صورت مرغی حقیقی درآید و ناپینای مادرزاد و مبتلای به بیماری پیسی را به اذن خدا شفا می دهم و مردگان را به اذن خدا، زنده می گردانم...

1 - بقره: 60

2 - آل عمران: 49

صفحه 224

3 - قدرت غیبی حضرت سلیمان

قرآن مجید، پیرامون نیروهای غیبی که سلیمان در اختیار داشت، چنین می فرماید:

«وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُودَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ
وَ أوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُؤْمِنِينَ».(1)

- سلیمان، وارث داوود گردید و چنین گفت: ای مردم زبان
مرغان به ما آموخته شد و از هر نوع نعمت به ما ارزانی
گشت، این فضل و بخششی آشکار است.

شکّی نیست کارهایی از قبیل جاری ساختن چشمه های
آب زلال از صخره ای ستبر بر اثر تماس عصای موسی با آن
سنگ و یا آفرینش مرغی حقیقی از گِل و شفا دادن دردهای
بی درمان و زنده نمودن مردگان، توسط عیسی، و یا آگاهی
سلیمان بر منطق پرندگان و دانستن زبان آنها، اموری
خارق العاده و بیرون از مجاری طبیعی هستند و نوعی اعمال
قدرت و سلطه غیبی به شمار می روند.

در حالی که قرآن مجید در این آیه ها و آیات بسیار دیگر، به
بیان سلطه غیبی بندگان شایسته خدا می پردازد، آیا اعتقاد
ما به مضمون این آیه های روشن قرآنی، که بیانگر قدرت
خارق العاده اولیای الهی است، موجب شرك و یا مایه بدعت
در دین خواهد بود؟

با این بیان، به خوبی روشن می گردد که اعتقاد به نیروی
غیبی بندگان صالح، به معنای خدا دانستن آنان و یا نسبت
دادن کارهای خدایی به آنها نیست؛ زیرا در صورتی که چنین

1 - نمل: 16

صفحه 225

اعتقادی ملازم با «الوهیّت» و خدایی آنان باشد، باید گفت
موسی و عیسی و سلیمان و... از نظر قرآن، به عنوان
«آلهه» و خدایان، شمرده شده اند، در حالی که همه
مسلمانان می دانند که قرآن کریم، اولیای الهی را بندگان
وارسته خدا به شمار می آورد.

تا اینجا معلوم گردید که اعتقاد به قدرت غیبی عزیزان درگاه
خدا، در صورتی که آن را متکی به نیروی پایان ناپذیر الهی
دانسته و آنان را وسیله ابراز قدرت خداوندی قلمداد نماییم،
نه تنها موجب دوگانه پرستی نیست، بلکه با اصل توحید
حقیقی هماهنگی کامل دارد؛ زیرا ملاک توحید و یکتاپرستی

آن است که همه نیروها را در جهان به خدا منسوب بدانیم و او را سرچشمه تمام سلطه‌ها و حرکت‌ها تلقی نماییم.

صفحه 227

پرسش 35

چرا مقام «امامت» از مقام «رسالت» بالاتر است؟

پاسخ: به منظور پاسخگویی به این پرسش، نخست به بیان مفهوم دقیق سه واژه «نبوت»، «رسالت» و «امامت» که در قرآن و حدیث وارد شده است می‌پردازیم تا روشن شود که چرا مقام امامت از دو مقام یاد شده، بالاتر است.

1 - مقام «نبوت»

واژه «نبی»، از ریشه «نبا» به معنای خبر مهم و خطیر گرفته شده است، بنابراین مفاد لغوی «نبی»، حامل خبر بزرگ و یا خبر دهنده از آن، می‌باشد (1) کلمه «نبی» که معادل آن در فارسی «پیامبر» است، در فرهنگ قرآن، به انسانی گفته می‌شود که وحی الهی را از خداوند بزرگ، با روش‌های گوناگون می‌گیرد و گزارشگری است که بدون وساطت بشری دیگر، از جانب خدا خبر می‌دهد، دانشمندان این واژه را چنین تعریف نموده‌اند:

1 - اگر ریشه لغوی نبی، صیغه لازم باشد، به معنای نخست می‌باشد و اگر متعدی باشد، به معنای دوم، خواهد بود.

صفحه 228

«إِنَّهُ مُؤَدِّ مِنَ اللَّهِ يَلَا وَاسِطَةَ مِنَ الْبَشَرِ». (1)

- نبی، کسی است که بدون وساطت انسانی دیگر، وحی خدا را برای مردم بازگو کند.

بر این اساس، شرح وظایف «نبی»، در چهارچوب اخذ وحی و گزارش نمودن آنچه به وی الهام می‌گردد برای مردم، محدود می‌باشد. قرآن مجید، در این زمینه می‌فرماید:

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ». (2)

- خدا پیامبران را به عنوان مژده آورندگان و بیم دهندگان، برانگیخت.

2 - مقام «رسالت»

وژاه رسول در قاموس وحی، بر پیامبرانی اطلاع می گردد که علاوه بر أخذ وحی و خبر دادن از جانب خدا، مسؤولیت ابلاغ رسالتی الهی را از جانب پروردگار بر دوش دارند و مأموریت دارند که آن رسالت را به مردم برسانند.

قرآن مجید در این مورد می فرماید:

«فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (3)

- اگر روی برتافتید، بدانید که فرستاده ما، جز ابلاغ روشن رسالت، مأموریتی ندارد.

بنابراین، مقام «رسالت»، مقام دیگری است که به «نبی» عطا می شود؛ و به دیگر سخن: هر يك از دو مفهوم «نبوت» و «رسالت»، به خصوصیتی از ویژگی های پیامبرانی که از جانب خدا وحی دریافت نموده اند اشاره می کند،

1 - رسائل العشر (نگارش شیخ طوسی)، ص 111

2 - بقره: 213

3 - مائده: 92

صفحه 229

بدین صورت که پیامبران از آن جهت که گیرندگان وحی الهی و حاملان خبر هستند، «نبی» می باشند و از آن نظر که وظیفه ای را به عنوان ابلاغ رسالت بر عهده می گیرند، «رسول» نامیده می شوند.

از مجموع سخنان یاد شده، چنین نتیجه می گیریم که پیامبران، تا لحظه ای که در محدوده نبوت و رسالت قرار دارند، تنها هدایتگرانی هستند که حلال و حرام را اعلام می دارند و راههای سعادت و خوشبختی را به مردم نشان می دهند، و جز خبر دادن از جانب خدا و یا ابلاغ رسالتی که بر دوش آنان نهاده شده است، مسؤولیت دیگری ندارد.

3 - مقام «امامت»

مقام «امامت الهی» از چشم انداز قرآن مجید، غیر از دو مقام یاد شده و توأم با اختیارات و تصرفاتی گسترده تر در راستای مدیریت و رهبری جامعه و پیشوایی مردم می باشد.

اینک در پرتو آیات نورانی قرآن، دلایل روشن خود را در این زمینه، از نظر شما می گذرانیم:

1 - قرآن کریم در مورد اعطای مقام امامت به پیامبری گرامی؛ یعنی ابراهیم خلیل، چنین می فرماید:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» (1).

- آنگاه که خدای بزرگ، پیامبر خود - ابراهیم - را به چندین امتحان، آزمود، و او نیز از بوته امتحانات الهی، سرفراز بیرون آمد، خدا به وی فرمود: ما تو را امام و پیشوای مردم قرار دادیم. ابراهیم گفت: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا

1 - بقره: 124

صفحه 230

خواهی فرمود؟

در پرتو این سخن قرآن، دو حقیقت بر ما آشکار می گردد:

الف: آیه یاد شده به روشنی بر مغایرت مفهوم امامت با دو مفهوم «نبوت و رسالت»، گواهی می دهد؛ زیرا ابراهیم از سالیان دراز پیش از این آزمایش های الهی، که از جمله آنها تصمیم بر قربانی کردن فرزند خود (اسماعیل) بوده است، به مقام نبوت نائل گردید و این موضوع با دلیل یاد شده در زیر ثابت می شود:

همه می دانیم که خدای بزرگ، در دوران کهولت ابراهیم، فرزندان وی [اسماعیل و اسحاق] را به او عنایت فرمود، زیرا قرآن مجید، به نقل از وی، چنین می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ» (1)

- سپاس خدای را که در دوران پیری، اسماعیل و اسحاق را به من عطا فرمود.

از اینجا معلوم می شود که یکی از آزمایشهای الهی؛ یعنی تصمیم بر ذبح اسماعیل، که به دنبال آن آزمایش های دشوار، خدای بزرگ مقام «امامت» را به ابراهیم ارزانی داشت، در اواخر عمر آن حضرت به وقوع پیوسته و او در پایان دوران زندگانی خویش، به مقام پیشوایی بر مردم نایل گردیده است، در حالی که از سالیان دراز پیش از آن، دارای مقام نبوت بوده است؛ زیرا پیش از آن که دارای «ذریه» گردد، وحی الهی - که نشانه نبوت است - بر او فرود می آمد. (2)

1 - ابراهیم: 39

2 - در این زمینه، به آیه 102 - 99 از سوره صافات، و آیه 53 - 54 از سوره حجر، و آیه 70 - 71 از سوره هود، مراجعه گردد.

صفحه 231

ب: همچنین، از این آیه (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ...) استفاده می شود که مقام «امامت الهی» و پیشوایی جامعه و رهبری امت، در مرتبه ای فوق مرتبه نبوت و رسالت قرار دارد؛ زیرا به گواهی سخن قرآن، در عین حال که حضرت ابراهیم به مقام نبوت و رسالت نائل گشته بود، می بایست امتحانات طاقت فرسایی را پشت سر بگذارد و پس از رستگاری در آن آزمایش ها، مقام امامت به وی ارزانی شود و جهت این مسأله نیز روشن است؛ زیرا مقام امامت الهی، علاوه بر وظیفه اخذ وحی و ابلاغ رسالت، سرپرستی جامعه و رهبری امت و اداره صحیح شؤون مردم در مسیر رساندن آنان به اوج کمال و سعادت را نیز، دربرمی گیرد و طبیعی است که چنین مقامی، از حساسیت و عظمت ویژه ای برخوردار باشد که دست یافتن به آن، بدون پشت سر نهادن آزمایش های جانگناه و پی در پی، امکان پذیر نیست.

2 - از آیه پیشین، روشن شد که خدای بزرگ، بعد از آزمایش های سختی که برای ابراهیم پیش آورد، مقام امامت و رهبری جامعه را به وی عنایت فرمود، آنگاه ابراهیم از خدا درخواست نمود که آن مقام را به ذریه و فرزندانش نیز ارزانی دارد.

اینک در پرتو آیه های دیگری از قرآن، معلوم می شود که خداوند، درخواست ابراهیم را پذیرفت و پس از مقام «نبوت»، پیشوایی جامعه و حکومت بر امت را، به فرزندانش صالح و وارسته وی عطا کرد. قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (1).

- ما به آل ابراهیم کتاب (آسمانی) حکمت و حکومتی عظیم ارزانی داشتیم.

1 - نساء: 55

صفحه 232

از آیه چنین استفاده می کنیم که «امامت» و رهبری جامعه، منصبی غیر از مقام «نبوت» است که خدای بزرگ به پیامبر خود «ابراهیم» پس از پیمودن مراحل دشوار امتحان الهی، عطا فرمود و آنگاه که وی از خداوند درخواست نمود تا آن منصب حکومت و رهبری را در ذریه او باقی بگذارد، پروردگار بقای آن مقام والا را در مورد ذریه و فرزندان دادگر او پذیرفت و به آنان، علاوه بر کتاب (آسمانی) و حکمت که رمز نبوت و رسالت است، «مُلْكٌ عَظِيمٌ» (که همان حکومت و زعامت بر مردم است) عنایت کرد و بدین سان، به درخواست ابراهیم جامعه عمل پوشانید. و لذا می بینیم که برخی از ذریه ابراهیم؛ مانند یوسف، داوود و سلیمان، علاوه بر مقام نبوت، به حکومت و زمامداری و رهبری جامعه نیز برگزیده شدند.

با این بیان، به روشنی معلوم گردید که مقام «امامت»، غیر از دو مقام «نبوت» و «رسالت» است و به لحاظ گسترده بودن میدان اختیارات و مسؤولیت های آن، دارای ارزشی والا و موقعیتی برتر می باشد.

برتری موقعیت «امامت»

از سخنان پیشین روشن گردید که قلمرو کار «نبی» و «رسول»، از آن نظر که حامل نبوت و رسالتند، تنها تذکر و روشننگری راه است، و هرگاه نبی یا رسول به مقام «امامت» رسید، مسؤولیت خطیرتری بر دوش وی نهاده می شود که در پی آن، موظف به تحقق بخشیدن به برنامه های الهی و اجرای دستورات شرع مقدس در راستای ایجاد جامعه ای نمونه و سعادت‌مند، می گردد تا امت خود را در مسیری سوق دهد که خوشبختی دو جهان آنان را تأمین نماید.

صفحه 233

روشن است که تحمل چنین مسؤولیت خطیری، نیاز مبرم به قدرت معنوی عظیم و شایستگی ویژه ای دارد و قیام به این وظیفه سنگین، که پیوسته با مشکلات جانکاه و نبرد با تمایلات همراه است، سوختگی بیشتر در راه خدا و شکیبایی برتری را اقتضا می نماید و بدون عشق خدایی و فنا در رضای الهی تحقق نمی یابد و از این جهت، خدای بزرگ مقام امامت را پس از يك رشته امتحانات طاقت فرسای ابراهیم، در آخرین حلقه سلسله عمر وی، به او عطا فرمود و از این جهت نیز زبده ترین بندگان شایسته خود را چون پیامبر گرامی اسلام، به مقام امامت و پیشوایی امت، مفتخر فرمود و حکومت و رهبری جامعه را به آنان ارزانی داشت.

میان «نبوت» و «امامت» تلازم وجود دارد؟

در پی این سؤال پرسش دیگری مطرح می شود و آن این که: هر پیامبری که به مقام نبوت رسید، حتماً باید امام نیز باشد و یا کسی که دارای منصب امامت گردید، حتماً باید پیامبر هم باشد؟

پاسخ هر دو پسرش، منفی است. اینک در پرتو منطق وحی، به توضیح این مسأله می پردازیم: از آیاتی که پیرامون «طالوت» و مبارزه وی با «جالوت» ستمگر نازل شده است به خوبی روشن می گردد که پس از درگذشت حضرت موسی، خدای بزرگ، مقام «نبوت» را به شخصی که گویا «اشموئیل» نام داشت عطا فرمود، در حالی که مقام امامت و پیشوایی و حکومت را بر دوش «طالوت» نهاد. اینک مشروح جریان:

پس از درگذشت موسی، گروهی از بنی اسرائیل به پیامبر عصر خود گفتند: زمامداری برای ما برگزین تا تحت فرماندهی او، در راه خدا پیکار کنیم، سرانجام پیامبر آنان چنین گفت:

صفحه 234

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنْتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَّن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». (1)

- خداوند، طالوت را برای زمامداری شما برانگیخت. بنی اسرائیل گفتند: چگونه او می تواند فرمانروای ما باشد، در حالی که ما شایستگی بیشتر داریم و او ثروتی انبوه

ندارند؟ پیامبر آنان گفت: خدای بزرگ، وی را بر شما برگزیده است و به او علم و توانایی جسمی بیشتری عطا کرده، و خدا مُلک خویش را به هر کس که بخواهد می بخشد، و خدا دارای احسان گسترده و دانا است.

از آیه بالا، نکات زیر استفاده می شود:

1 - ممکن است مصالحی ایجاب کند که «نیوت» از «امامت» و زمامداری، جدا گردد و در يك زمان نبوت از آن کسی و حکومت و زمامداری از آن فرد دیگری باشد و هر يك به منصبی که به وی داده شده، لیاقت و شایستگی داشته باشد، و به خاطر امکان تفکیک میان این دو منصب، بنی اسرائیل هرگز اعتراض نکردند که ای پیامبر، تو از وی شایسته تری، بلکه در مقام اعتراض گفتند: ما از وی شایسته تر هستیم.

2 - مقامی که طالوت به دست آورد، از جانب خدا بود و خدا بخشاینده این مقام به وی بود، از آنجا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»؛ «خداوند، طالوت را برای زمامداری شما برانگیخت». و نیز می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ» «خدا او را بر شما، برگزیده است».

3 - مقام و منصب الهی طالوت، در فرماندهی سپاه خلاصه نمی شد، بلکه او فرمانروا و زمامدار بنی اسرائیل بود،

1 - بقره: 247

صفحه 235

به گواه این که می فرماید: «مَلِكًا» (یعنی فرمانروا و متصدی حکومت) هر چند هدف از این زمامداری در آن روز، رهبری بنی اسرائیل در جهاد در راه خدا بود، ولی منصب الهی وی، کارهای دیگری را نیز به او اجازه می داد که همگی از شؤون حکومت می باشند، به گواه این که در آخر آیه، چنین می فرماید:

«وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَةً مَن يَشَاءُ».

- خدا ملك خویش را به هرکس که بخواهد می بخشد.

4 - مهمترین شرط در زمامداری جامعه و «امامت» و رهبری امت، گسترده‌گی علم و توانایی های لازم جسمی و معنوی

است، بخصوص برای زمامداران آن زمان که می‌بایست همراه سپاه، در حال حرکت و تلاش باشند.(1)

بنابر آنچه گذشت، واضح شد که میان «نبوت» و «امامت»، ملازمه و جدایی‌ناپذیری وجود ندارد بلکه ممکن است انسانی به مقام نبوت برسد ولی امام و پیشوای امت که وظیفه فرمانروایی بر آنان را در اختیار بگیرد، نباشد، و یا شخصی از جانب خدا، سرپرستی و زمامداری جامعه‌ای را برعهده بگیرد، ولی پیامبر نباشد و گاهی خدای بزرگ هر دو مقام را به انسانی که شایستگی آن دو را داشته باشد عطا می‌کند، چنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَ اتَّيَهُ اللَّهُ الْمَلِكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ».(2)

- لشکر طالوت، سپاه جالوت را درهم شکست و در آن میان، داوود پیامبر(علیه السلام) جالوت را کشت و خدا زمامداری جامعه (علاوه بر پیامبری) و حکمت را به وی عطا فرمود و آنچه می‌خواست به او آموخت.

1 - با اقتباس از «منشور جاوید قرآن»، نگارش استاد جعفر سبحانی.

2 - بقره: 251

صفحه 237

پرسش 36

معیار تشخیص «توحید» از «شرك» چیست؟

پاسخ: مهمترین مسأله، در مباحث مربوط به توحید و شرك، شناخت معیار آن دو می‌باشد و تا این مسأله، به صورت کلیدی حل نشود، بخشی از مسائلی که جنبه روینایی دارد، حل نخواهد شد. از این جهت مسأله توحید و شرك را در ابعاد مختلف، اما به صورت فشرده، مطرح می‌کنیم:

1 - توحید در ذات

توحید در ذات، به دو صورت، مطرح می‌شود:

الف - خدا (و به تعبیر دانشمندان علم کلام: «واجب الوجود») یکی است و نظیر و مثلی ندارد، این همان توحیدی است که خداوند از آن در قرآن مجید به صورت های گوناگون یاد می کند و می فرماید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (1).

- هیچ چیز، نظیر و مثل او نیست.

و در جای دیگر می فرماید:

1 - شوری: 11

صفحه 238

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدًا» (1).

- هیچ همتا و مانندی برای او نیست.

البته گاهی این نوع از توحید، به صورت عوامانه، به گونه ای دیگر تفسیر می شود که رنگ توحید عددی به خود می گیرد و آن این که: خدا یکی است، دو تا نیست.

ناگفته پیداست که این نوع از توحید (عددی) شایسته مقام الهی نیست.

ب : ذات خدا بسیط است نه مرکب؛ زیرا ترکیب يك موجود از اجزای ذهنی یا خارجی، نشانه نیاز او به اجزای خود می باشد و «نیاز» نشانه «امکان» است و امکان ملازم با احتیاج به علت، و همگی با مقام واجب الوجود، ناسازگار است.

2 - توحید در خالقیت

توحید در خالقیت از مراتب توحید است که مورد پذیرش عقل و نقل می باشد.

از نظر عقل، ما سوی الله يك نظام امکانی است که فاقد هر نوع کمال و جمال است و هر چیز هر چه دارد، از سرچشمه فیض غنی بالذات گرفته است. پس آنچه در جهان از جلوه های کمال و جمال دیده می شود، همگی از آن او است.

و اما از نظر قرآن آیات فراوانی بر توحید در خالقیت، تصریح می نماید که به عنوان نمونه، به یکی از آنها اشاره می کنیم:

1 - اخلاص: 4

صفحه 239

«قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ». (1)

- بگو: خدا آفریننده همه چیز و یگانه و غالب است.

بنابراین، توحید در خالقیت به صورت کلی نمی تواند در میان الٰهیون مورد اختلاف باشد. چیزی که هست، توحید در آفرینش دو تفسیر دارد که ما هر دو را یادآور می شویم:

الف: هر نوع نظام علّی و معلولی و روابط سببی و مسبّبی که در میان موجودات وجود دارد، همگی به علّة العلل و مسبّب الأسباب منتهی می شود و در حقیقت، خالق مستقل و اصیل، خدا است و تأثیر غیر خدا در معلول های خود، به صورت تبعی و اذن و مشیّت او است .

در این نظریّه به نظام علّت و معلول در جهان، که علم بشر نیز از آن پرده برداشته است، اعتراف می شود. ولی در عین حال مجموع نظام به گونه ای متعلّق به خدا است و او است که این نظام را پدید آورده و به اسباب، سببیت و به علّت ها، علّیت و به مؤثرها تأثیر بخشیده است.

ب: در جهان، تنها يك خالق وجود دارد و آن خدا است و در نظام هستی، هیچ نوع تأثیر و تأثری، میان اشیا وجود ندارد و خدا، خالق بلاواسطه تمام پدیده های طبیعی است و حتی قدرت بشر، در فعل او نیز، تأثیری ندارد.

بنابراین، در جهان يك علّت بیش نداریم و او جانشین تمام آنچه که علم، به عنوان علل طبیعی معرفی می کند، می باشد.

البته چنین تفسیری برای توحید در خالقیت، مورد عنایت گروهی از دانشمندان اشاعره می باشد ولی برخی از شخصیت های آنان؛ مانند امام الحرمین (2) و در این اواخر، شیخ محمد عبده در رساله توحید، به انکار این تفسیر

صفحه 240

برخاسته اند و تفسیر نخست را برگزیده اند.

3 - توحید در تدبیر

از آنجا که آفرینش مخصوص خدا است، تدبیر نظام هستی نیز از آن او می باشد و در جهان تنها يك مدبّر وجود دارد و همان دلیل عقلی که توحید در خالقیت را تثبیت می کند، توحید در تدبیر را نیز به ثبوت می رساند.

قرآن مجید نیز، در آیات متعددی، خداوند را تنها مدبّر جهان معرفی می نماید و می فرماید:

«قُلْ أَعِيزَ اللَّهُ أُبْعَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ». (1)

- بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم در حالی که او مدبّر همه چیز است.

البته همان دو تفسیری که درباره توحید در خالقیت بیان شد، در مورد توحید در تدبیر نیز مطرح می گردد و از نظر ما مقصود از توحید در تدبیر، انحصار تدبیر استقلالی به خدا است.

بر این اساس، این که در میان موجودات نظام هستی، نوعی تدبیرهای تبعی وجود دارد، همگی به اراده و مشیت خدا صورت می گیرد. قرآن کریم نیز، به این نوع مدبّرهای وابسته به حق، اشاره می کند و می فرماید:

«قَالَ مَدَبِّرَاتٍ أَمْرًا». (2)

- آنان که امور، نظام هستی را اداره می کنند.

4 - توحید در حاکمیت

توحید در حاکمیت بدان معنا است که حکومت به صورت يك حقّ ثابت از آن خدا است و تنها او حاکم بر افراد جامعه می باشد، چنان که قرآن مجید می فرماید:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (1)

- حقّ حاکمیت، تنها از آن خدا است.

بنابراین، حکومت دیگران باید به مشیّت او صورت پذیرد تا انسان های وارسته ای زمام امور جامعه را در دست بگیرند و مردم را به سرمنزل سعادت و کمال رهبری نمایند، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (2)

- ای داوود، ما تو را به عنوان نماینده خویش در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم، به حقّ حکم و فرمانروایی نما.

5 - توحید در طاعت

توحید در طاعت، به معنای آن است که مطاع بالذات و کسی که پیروی از او، اصالتاً لازم است، خداوند بزرگ می باشد.

بنابراین، لزوم اطاعت دیگران؛ مانند پیامبر، امام، فقیه، پدر و مادر همگی به فرمان و اراده او است.

1 - یوسف: 40

2 - ص: 26

صفحه 242

6 - توحید در قانونگذاری و تشریح

توحید در تقنین بدان معنا است که حقّ قانونگذاری و تشریح، تنها از آن خدا است. بر این اساس، کتاب آسمانی ما، هرگونه حکمی را که از چهارچوب قانون الهی خارج باشد مایه کفر، فسق و ستم قلمداد می نماید، آنجا که می فرماید:

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (1).

- آنانکه براساس قوانین الهی حکم نمی کنند، کافرند.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (2).

- آنانکه براساس قوانین الهی، حکم نمی کنند، فاسقند.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (3).

- آنانکه بر مبنای مقررات الهی حکم نمی نمایند، ستمگرانند.

7 - توحید در عبادت

مهمترین بحث پیرامون توحید در عبادت، تشخیص معنای «عبادت» است؛ زیرا همه مسلمانان در این مسأله، اتفاق نظر دارند که عبادت مخصوص خدا است و جز او را نمی توان پرستش نمود، چنانکه قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (4).

- تنها تو را می پرستیم و از تو کمک می جوییم.

1 - مائده: 44

2 - مائده: 47

3 - مائده: 45

4 - حمد: 4

صفحه 243

از آیات شریفه قرآن، چنین استفاده می شود که این مسأله، يك اصل مشترك در میان دعوت تمام پیامبران بوده است و همه سفیران الهی به منظور تبلیغ آن، برانگیخته شده اند . قرآن مجید، در این زمینه می فرماید:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (1).

- میان هر امتی، پیامبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از سرکشان و طغیانگران، دوری گزینید.

بنابراین، در این اصل مسلّم که پرستش، مخصوص خدا است و جز او را نباید عبادت نمود، سخنی نیست و هیچ فردی را نمی توان موحّد دانست مگر این که این اصل را بپذیرد.

سخن در جای دیگر است و آن این که معیار تشخیص «عبادت» از غیر عبادت چیست؟

و آیا مثلاً بوسیدن دست معلّم، پدر و مادر، علما و دانشمندان و هر نوع کرنشی که در برابر ذوی الحقوق، صورت پذیرد، عبادت آنها بشمار می رود؟ و یا این که عبادت، به معنای مطلق خضوع و کرنش فوق العاده نیست بلکه در آن، عنصری معتبر است که تا آن عنصر در ماهیت عمل تحقق نیابد، هیچ نوع خضوع، هر چند در حدّ سجده باشد، رنگ پرستش به خود نمی گیرد.

اکنون باید دید آن عنصر که به خضوع ها و کرنش ها، نام عبادت و عنوان پرستش می دهد، چیست؟ و این مسأله مبحثی مهمّ است.

1 - نحل: 36

صفحه 244

برداشتی نادرست از عبادت

گروهی از نویسندگان عبادت را به معنای «خضوع» و یا «خضوع فوق العاده»، تفسیر نموده اند، ولی این گروه، در حلّ يك رشته آیات قرآنی، فرو مانده اند. قرآن مجید به صراحت می فرماید به فرشتگان دستور دادیم که برای آدم سجده کنند:

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ». (1)

- به فرشتگان گفتیم: بر آدم، سجده کنید.

سجده بر آدم درست به همان کیفیت بود که سجده بر خدا انجام می گرفت، در حالی که اوّلی ابراز تواضع و فروتنی بود و دومی، عبادت و پرستش.

اکنون چرا این دو سجده یکنواخت، دو ماهیت مختلف پیدا کردند؟

قرآن، در جای دیگر می فرماید: یعقوب پیامبر، با فرزندان خود، بر حضرت یوسف، سجده نمودند:

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا». (2)

- و حضرت یوسف، پدر و مادر خود را بر تخت نشانند و همه آنان برای وی به سجده درافتادند و یوسف گفت: ای پدر، این است تأویل رؤیایی که پیش از این دیده بودم و خداوند حقانیت آن را ثابت فرمود.

لازم به تذکر است که مقصود حضرت یوسف، از رؤیای پیشین، همان است که در خواب دیده بود، یازده ستاره همراه با خورشید و ماه برای وی سجده می نمایند، چنانکه قرآن از زبان یوسف چنین می فرماید:

1 - بقره: 34

2 - یوسف: 100

صفحه 245

«إِنِّي رَأَيْتَ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ». (1)

من یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم که برای من، سجده می نمایند.

از آنجا که حضرت یوسف سجده بستگان خود را به عنوان تأویل رؤیای یاد شده می شمارد، روشن می گردد که منظور از یازده ستاره، همان یازده برادر وی و مقصود از خورشید و ماه، پدر و مادر او می باشند.

با این بیان، روشن می گردد که نه تنها برادران یوسف، که پدر آنان، حضرت یعقوب پیامبر نیز برای وی سجده کرد.

اینك سؤال می کنیم: چرا چنین سجده ای که نهایت خضوع و فروتنی است، نام عبادت به خود نگرفت؟

عذر بدتر از گناه!

در اینجا، گروه یاد شده، وامانده از پاسخ چنین می گویند: از آنجا که این خضوع ها با فرمان خدا صورت گرفت دیگر شرك نیست.

ولی ناگفته پیداست که این پاسخ، بسیار ناشیانه است؛ زیرا اگر ماهیت يك عمل ماهیت شرك باشد، هرگز خدا با آن فرمان نمی دهد.

قرآن مجید می فرماید:

«قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (2).

- بگو: خدا شما را به فحشا فرمان نمی دهد. آیا آنچه را نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟

1 - یوسف: 4

2 - اعراف: 28

صفحه 246

اصولاً فرمان خدا، ماهیت شئی را دگرگون نمی سازد، اگر حقیقت خضوع در برابر يك انسان، پرستش او باشد و خدا هم به آن فرمان دهد، نتیجه آن، فرمان به پرستش خود خواهد بود.

حل اشکال، و معنای حقیقی عبادت

تا اینجا روشن شد که اصل «ممنوعیت پرستش غیر خدا» مورد اتفاق همه موحدن جهان می باشد. از سوی دیگر معلوم گردید که سجده فرشتگان برای آدم و سجده یعقوب و فرزندان وی برای یوسف پرستش آن دو، به شمار نمی رود.

اینک بنگریم چه عاملی موجب آن می گردد که حرکتی يك بار، عنوان عبادت به خود بگیرد ولی بار دیگر، همان حرکت با همان ویژگی، از جرگه عبادت، بیرون باشد؟

با مراجعه به آیات قرآن، روشن می گردد که عبادت، خضوع در برابر موجودی است که توأم با خدا دانستن و یا نسبت دادن کارهای خدایی به وی باشد. از این بیان، به خوبی معلوم می شود که اعتقاد به خدا و یا اعتقاد به توانایی او بر

انجام کارهای خدایی، همان عنصری است که هرگاه با
خضوعی همراه باشد، به آن رنگ عبادت می بخشد.

مشرکان جهان؛ اعمّ از ساکنان شبه جزیره و مانند آنها، در
برابر موجوداتی خضوع و خشوع می نمودند که آن ها را
مخلوق خدا می دانستند، اما در عین حال معتقد بودند که
بخشی از کارهای خدا که حدّ نازل آن، حقّ بخشودگی
گناهان و مالکیت مقام شفاعت باشد، به آنها واگذار شده
است.

گروهی از مشرکان بابل در مقابل اجرام آسمانی، به
پرستش می پرداختند و آنها را «رَبِّ» خود نه «خالق و
آفریدگار» می دانستند، بعنوان کسانی که تدبیر و کارگردانی

صفحه 247

جهان و انسان ها به آن ها واگذار شده است و سرگذشت
حضرت ابراهیم، در مقام مناظره با آنان، روی همین اصل،
صورت پذیرفت؛ زیرا مشرکان سرزمین بابل، هرگز آفتاب و ماه
و ستارگان را خدای آفریدگار نمی دانستند بلکه آنان را
مخلوقات قدرتمندی تلقّی می کردند که - ربوبیت و کارگردانی
جهان، به آنان واگذار شده است.

آیات قرآنی نیز که بیانگر مناظره ابراهیم با مشرکان بابل
است، روی کلمه «رَبِّ» تکیه می کند(1) و لفظ «رَبِّ» به
معنای صاحب و مدبّر مملوک خود می باشد.

عرب، به صاحب خانه می گوید: «رَبِّ البیت» و به صاحب
مزرعه می گوید: «رَبِّ الضیعه» به خاطر این که کارگردانی
منزل و کشتزار، برعهده صاحب آن می باشد.

قرآن مجید، با معرفی نمودن خدا به عنوان تنها مدبّر و
پروردگار جهان، به مبارزه با گروه مشرکان برمی خیزد و
همگی را به سوی پرستش خدای یگانه فرا می خواند و
چنین می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (2).

- خدای بزرگ، ربّ من و ربّ شما است، پس او را بپرستید
که این، راه راست می باشد.

و در جای دیگر می فرماید:

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ». (3)

- او است خدایی که ربّ شما است، هیچ خدایی جز او وجود ندارد، آفریننده هر چیز است، پس او را پرستش نمایید.

1 - انعام: 78 - 76

2 - آل عمران: 51

3 - انعام: 102

صفحه 248

و در سوره «دخان» می فرماید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ». (1)

- خدایی جز پروردگار یگانه نیست، زندگی می بخشد و می میراند، پروردگار و مدبّر امور شما و پدران پیشین شما می باشد.

قرآن کریم، به نقل از حضرت عیسی، چنین می فرماید:

«وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ». (2)

- حضرت عیسی فرمود: ای بنی اسرائیل، خدا را پرستید که ربّ من و شما است.

از آنچه گذشت به روشنی معلوم می گردد هرگونه خضوعی که از اعتقاد به ربوبیت و خدایی طرف و نسبت دادن کارهای الهی به وی، پیراسته باشد، نمی تواند به عنوان «عبادت» قلمداد گردد، هر چند از نظر خضوع و فروتنی در درجه نهایی باشد.

بنابراین، خضوع فرزند در برابر پدر و مادر و خضوع امت در مقابل پیامبر(صلی الله علیه وآله) که از چنین قیدی پیراسته است، هرگز عبادت آنان نخواهد بود.

براین اساس، بسیاری از موضوعات مانند:

تبرک جستن به آثار اولیای الهی و بوسیدن ضریح و در و دیوار
حرم آنان، توسل به عزیزان درگاه خدا،

ندای بندگان وارسته پروردگار،

و بزرگداشت زاد روز و یا وفیات اولیای خدا و...

که برخی افراد ناآگاه به آنها، رنگ پرستش غیر خدا و شرک
می دهند، همگی از گردونه «عبادت» و پرستش غیرخدا،
بیرون است.

1 - دخان: 8

2 - مائده: 72